



دکتر ظاهر فلاحي

وکیل رسمی دادگاههای آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی
حسابدار قسم خورده (CPA) آمریکا، کالیفرنیا و واشنگتن دی سی

تلفن رایگان: ۱-۸۷۷-۶۸۷-۷۵۵۸

Zaher Fallahi

Attorney At Law, CPA

Licensed in California and Washington D.C.

مشاورت در انتقال پول از ایران از دیدگاههای قانونی و مالیاتی

وکیل مدافع در مقابل IRS و دادگاه مالیات در تمام ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی (Tax Return) برای ساکنین همه ایالت های آمریکا

تهیه اوراق مالیاتی برای ایرانی-آمریکاییهای ساکن ایران

International Taxes and Offshore Accounts (FBAR & OVDP)

Los Angeles:

(310) 719-1040

10866 Wilshire Blvd., Suite 400
Los Angeles, CA 90024

Nationwide Toll Free:

(877) 687-7558

Orange County:

(714) 546-4272

650 Town Center Drive, Suite 880
Costa Mesa, CA 92626

Telephone Appointments Are Available for Clients Who Cannot Meet in Person

E-MAIL:

taxattorney@zfcpa.com

WEBSITES:

zfllegal.com & zfcpa.com



۵۸ سال پرواز بر فراز آسمان‌های جهان

۵۸ سال پشتوانه پرافتخار در خدمات مسافرتی

۵۸ سال تنظیم سفرهای مطمئن و ارزان به اقصای نقاط جهان

و ۵۸ سال خدمت صادقانه به جامعه ایرانی، کارنامه درخشان سیروس تراول است

و اکنون پرتوان‌تر از همیشه همراه شما هنوز در سفریم.

با مراجعه به وبسایت

www.cyrustravel.com

با تماس با تلفن:

(800) 332-9787

هرچه زودتر سفر دلخواه خود را رزرو نموده

و بلیط آن را با قیمت‌ها

و مزایای سیروس تراول دریافت نمایید!

به خانواده بزرگ سیروس تراول بپیوندید!



سیروس تراول

نامی معتبر در ارائه خدمات مسافرتی به جامعه ایرانی در سراسر جهان

Got Knee Pain?

خدا حافظی پا زانو درد
و احساس دوباره جوانی



**NO Surgery • NO Steroids • NO Downtime
SAFE • FDA CLEARED • EFFECTIVE**

درمانی تازه و قطعی برای رهایی از درد زانو بدون نیاز به جراحی، استروئید و بستری شدن

با تزریق هیالگان،

انگار که زانوهای خود را روغن کاری

کرده اید!

هیالگان زلی است که

فوراً

باعث کاهش التهاب و افزایش نرمی

و انعطاف پذیری زانوی شما می شود.



آرتروز زانو یا ورم مفاصل، عارضه ای است که
برای هر کسی، جوان، سالمند یا ورزشکار،
بعد از ۲۵ سالگی پیش می آید. عوارض ناشی
از آرتروز زانو یا ورم مفاصل به قرار زیر است:

۱. درد هنگام فعالیت
۲. درد و التهاب
۳. دشواری در بالا و پایین رفتن از پله ها
۴. احساس از جا در رفتگی مفصل
۵. صدای بهم خوردن و جابجایی زیر زانو
۶. دشواری در زانو زدن، خم شدن و راه رفتن

StopKneePainNJ.com

OSTEOARTHRITIS CENTER OF NJ

اکثر بیمه ها، شامل مدیکیر، پذیرفته می شود. 33 Central Ave., Midland Park, N.J.

RECIPIENT OF «AMERICA'S
TOP PHYSICIANS AWARD»

DR. ALI MAZANDARANI

M.T. Shahab, M.D.

As Featured On:



برای تشخیص و مشاوره فوری در دفتر،

همین الان

با شماره زیر تماس بگیرید!

201 848 8000

گارانتی فقط برای داروی هیالگان به ارزش ۵۰۰ دلاری باشد. عکسبرداری، هزینه تزریق و سایر خدمات شامل این گارانتی نیست.

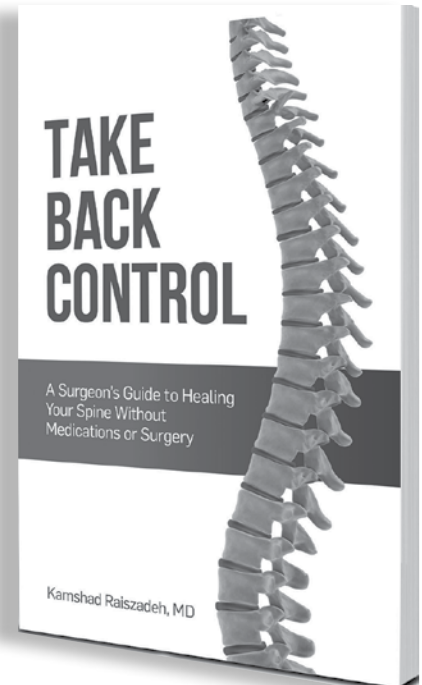
Yes, You *Can* Heal Your Back Without Surgery or Addictive Drugs.

Back pain sufferers know better than anyone: Our healthcare system is broken. Surgeons, physical therapists, and physicians offer conflicting advice. Surgery is costly and often ineffective. Health insurance severely limits treatment options. Out of desperation, doctors prescribe opioids that cycle patients towards dependence. Meanwhile, Americans lead high-stress, sedentary lives that perpetuate back pain.

The good news is that America is shifting toward prevention and more natural healing methods and spine surgeon Kamshad Raiszadeh, MD is leading the way. In *Take Back Control*, he makes a compelling case that, for many back and neck pain sufferers, medically supervised therapeutic exercise is much more effective than current treatments.

Based on what's worked for thousands of patients in his California-based SpineZone Medical Fitness clinics, Dr. Raiszadeh outlines the science-based principles you can use to get stronger without surgery or meds. You'll learn:

- Why our fragmented, expensive, and inefficient healthcare system so often fails at treating back pain
- How to ensure you get the right care at the right time, for effective pain relief
- Why strengthening is the #1 secret for long-term back health...and the surprising reasons that so many people fail to do it right
- How even the most debilitated patients can substitute their own body's endorphins for addictive prescription drugs
- Insider tips for developing the positive habits and support you need to succeed.



Sprinkled with practical tips and real life stories that illustrate Dr. Raiszadeh's lessons, *Take Back Control* is the perfect read for those who are ready to take responsibility for their own health—and reclaim a more joyful, active life.



Kamshad Raiszadeh, MD has an unusual perspective for a spine surgeon. Early in his career he realized that for most chronic back and neck pain patients, surgery is not the best solution. He and his team set about designing, developing, and perfecting a program to prevent unnecessary procedures and medications. Infused with an emphasis on strengthening, education, and self-empowerment, SpineZone has helped close to 7,000 patients enjoy full and lasting recoveries.

SAVE 25% OFF SPINEZONE ONLINE TO RETURN TO A PAIN-FREE LIFE.

We want to share our success with you, by offering our personalized, coach-led 6 weeks program at a discount.

Get started at <https://online.spinezone.com> and use code **PersianHeritage** to save 25%

To book Dr. Raiszadeh for a speaking engagement, visit: www.takebackcontrol.com,
call: **619 229 5344**
or email: info@takebackcontrol.com

۶	شاهرخ احکامی	سخنی با خوانندگان
۷	علیرضا زرین	شعر «بر فراز سبزه نوروز»
۸		نامه به سردبیر
		خبرها
۹		درگذشت معمار تئاتر شهر
۱۰		درگذشت روبر حسین، غول تئاتر و سینمای فرانسه
۱۱		سینماهای تهران تعطیل می شوند
		معرفی کتاب‌ها توسط شاهرخ احکامی
۱۲	فرهنگ مصوررحمانی	تمدن و فرهنگ ایرانی...
۱۳	بهمن مقصودلو	وقتی ماه زیر ابر نبود
۱۴	مرتضی حسینی دهکری	هزار آوا
۱۶	ک. هومان	برآیند انقلاب‌های خونین
۱۸	ناصر انقطاع	دکتر مصدق، مردی فراتر از سدها
۲۰	بررسی توسط اردشیر لطفعلیان	تجربه دولت بختیار در انقلاب بهمین
		برخورد آرا
۲۲	فریدون مجلسی	ترکیه اردوغان و آرزوهای بزرگ
۲۲		در زبان فارسی جدایی جنسی وجود ندارد
۲۳	هوشنگ گیلک	علت و معلول
۲۷		یادداشت باستانی پاریزی درباره ذبیح‌الله منصوری
		فرهنگ و هنر
۲۸	حمید حسنعلی‌پور	مادران پاطلائی
۲۹	فریدون مشیری	یاد من باشد فردا (شعر)
۳۰	برگرفته از ایرنا	جلال‌الدین همایی
۳۱	فریدون مشیری	انسان باشیم
۳۲	محمد غافری	خلاصه منطق الطیر
۳۵		زادروز غزاله علیزاده
۳۶	عطیه خراسانی	فردوسی و شاهنامه در کتاب‌های درسی
۳۸	به قلم خودش	از زندگی سیروس آموزگار
۴۰	به قلم خودش	سرگذشت پرفسور مریم مجتهدزاده
۴۱	محمدعلی دولتشاهی	یادی از رسام عرب‌زاده
۴۳	به نقل از پسر خوانده‌اش	اکبر مشتی
۴۴	کاوه سعیدی	بهار فراموش‌نشده ۹۹
۴۵	خسرو ناظری	تاجیکان و مصریان



Persian Heritage

www.persian-heritage.com

Persian Heritage, Inc.

110 Passaic Avenue

Passaic, NJ 07055

E-mail: Mirassiran@aol.com

Telephone: (973) 471-4283

Fax: 973 471 8534

مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی

زیر نظر شورای دبیران مرکب از:

دکتر مهدی ابوسعیدی، شیرین احکامی
رئیس‌زاده، دکتر طلعت بصاری،
محمد هادی حکمی، دکتر کامشاد
رئیس‌زاده، فرهنگ صادق‌پور، محمد
صدیق، اردشیر لطفعلیان، ک. ناوی، و
محمدعلی دولتشاهی.

مدیر داخلی: هاله نیا

تبلیغات: هاله نیا و تری روسو

طرح آرم میراث ایران: هما پیروز

خط: استاد محمد احصائی

میراث ایران نشریه‌ای است مستقل،
فرهنگی، ادبی تاریخی، غیرسیاسی و غیرمذهبی
آثار و مقالات مندرج در میراث ایران بیانگر آراء
نویسندگان آن مقالات است و لزوماً بازتاب نظرات
گردانندگان نیست.

میراث ایران از نوشته‌ها و اظهارنظرهای
خوانندگان گرامی استقبال می‌کند ولی به سبب
زیادی نامه‌ها و مقالات رسیده، از اعلام وصول
آنها معذور است.

نظر به اقتضای ضرورت خود را در حکم و اصلاح
و تلخیص مقالات آزاد می‌داند.

مقالات و عکس‌های رسیده به فرستندگان آنها
بازگشت داده نخواهد شد.

نقل مطالب مندرج در میراث ایران با ذکر مأخذ
مجاز است.

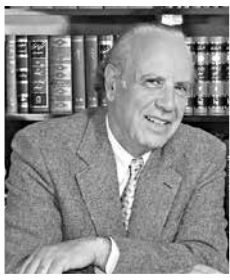
نامه‌ها به سردبیر باید از طریق پست، فاکس یا پست
الکترونیک به آدرس یا تلفن بالا ارسال شوند.

تک شماره: ۶ دلار آمریکا

اشتراک: آمریکا ۳۲ دلار، دیگر کشورها ۳۲ و ۵۲ دلار

حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات طلعه

سخنی با خوانندگان



قدرت را به دست گیرند. آنها نه تنها در سال‌های اولیه با زندان، شکنجه و اعدام، هرگونه جنبش و صدای اعتراضی را خفه کردند، بلکه هنوز که هنوز است هرگونه اعتراض و دادخواهی را با طناب دار و گلوله پاسخ می‌دهند. بحران‌های اقتصادی در نتیجه اختلاف و کشمکش با قدرت‌های بزرگ و عداوت و دشمنی با همسایگان، مردم را در شرایط بسیار سختی قرار داده‌اند، طوری که سرپرست خانواده هر روز از اول صبح تا آخر شب نگران آن است که چگونه حداقل نانی سر سفره فرزندان و همسر خود بیاورد. گرانی و کمپایی که بخش بزرگی از آنها به خاطر تحریم‌های بیگانه‌ها و بخشی هم در نتیجه بی‌لیاقتی و بی‌عرضگی سران و حاکمان ایران است، مردم را روز به روز در مضیقه و فشارهای بیشتری قرار داده است. یکی از تکان‌دهنده‌ترین نمونه‌ی این فشارها را می‌توان در زندگی مردم مناطق فقیر و دورافتاده سیستان و بلوچستان دید. منطقه‌ای که در نتیجه بی‌توجهی و انکار حاکمان از محروم‌ترین نقاط ایران است. مردم بی‌گناه این منطقه برای درآمد ناچیزی که هزینه آب و نان سفره‌شان بشود اقدام به حمل نفت و بنزین بر دوش‌های خسته و پردرد خود به آن سوی مرزها می‌کنند و حالا در همین راه هدف گلوله قرار گرفته و جان شیرین خود را از دست می‌دهند.

سؤال این است که اگر سوخت‌بران سیستان و بلوچستان، کولبران کردستان یا پابرهنه‌های خوزستان، زندگی بهتر و مرفه‌تری داشتند که بتوانند به زندگی خود و خانواده‌شان سر و سامانی بدهند، آیا نیازی بود که جان برکف با حمل مواد سوختی و یا کولبری در کوچه و کمر خطرناک کردستان، دنبال لقمه نانی باشند؟ مسلماً خیر.

این روزها با وجود تلگرام، اینستاگرام، فیس‌بوک و ... هر ثانیه و دقیقه می‌توان از هر اتفاق کوچک و بزرگ، مهم و بی‌اهمیت در ایران و یا هر نقطه جهان آگاهی یافت. در عناوین ریز و درشت این رسانه‌ها هر روز با حجم زیادی از خبردار زدن، شرایط سخت زندان‌ها، صدور احکام سنگین زندان برای جوانان بی‌گناه یا مجرمین عادی روپرومی شویم. مجرمینی که از سرفقر و گرسنگی دست به آفتابه‌دزدی و سرقت‌های مسخره‌ای می‌زنند که حتی خرج یک شب شام هریک از صادرکنندگان این احکام سنگین نمی‌شود. این در حالی است که دزدان و اختلاس‌گران میلیاردها دلاری (نه تومانی) از میان مقامات حکومتی و دولتی و وابستگان به آنها، از بانک‌ها و شرکت و سازمان‌های دولتی و حکومتی یا مورد عفو واقع می‌شوند یا در نهایت با حکم زندان‌های کوتاه‌مدت و تعلیقی، همچنان به عیش و عشرت با استفاده از ثروت‌های ناشی از دزدی‌های خود مشغول هستند. بسیاری از افراد این گروه با همکاری و هم‌دستی مسؤولان حکومتی، پیش از دستگیری، از کانادا و آلمان و سایر کشورها سر درمی‌آورند و به ریش ملت بی‌گناه می‌خندند.

در چهارده‌ه اخیر تاریخ ایران، با برقراری حکومت جمهوری اسلامی، اعتبار مذهب میان مردم روز به روز کاهش یافته و اعتقاد و توسل به مذهب در نسل جوان، حتی همسالان من سست تر شده است. جوانانی که تحت تأثیر سخنرانی‌های زیردستانه و سحرانگیز علی شریعتی‌ها، به اسلام روی آورده بودند، حالا این گرایش خود ابراز ندامت می‌کنند. شریعتی‌ها دیگر از اعتبار آن زمان خود میان مردم به ویژه جوانان برخوردار نیستند و چه بسا با طعن و لعن اوضاع و احوال درهم ریخته و آشفته امروز ایران را به گردن آنها می‌اندازند.

برگزاری نوروز باستانی، هم‌زمان با آغاز بهار، بیدار شدن طبیعت، سرسبز شدن هستی و لطافت آب و هوا، سنت چند هزار ساله ایرانیان است. همه ایرانیان در سرتاسر جهان، از مردمان شریف خطه خراسان بزرگ گرفته تا کشورهای کنونی آسیای مرکزی؛ از سرزمین‌های کردنشین در کشورهای ایران، عراق، سوریه تا کشورهای از دست رفته ایران در دامنه قفقاز و ماورای آن؛ و ایرانیان ساکن در دیگر کشورها این ایام را جشن می‌گیرند. مردم با تدارک مقدمات جشن نوروزی در روزها و هفته‌های پیش‌تر، شور و شوق و شادی را جانشین بسیاری از غم‌ها و دل‌نگرانی‌های خود کرده و هرکس با هر چه در توان دارد تلاش می‌کند تا بهتر از سال پیش به استقبال سال نو برود و آغازی زیباتر و شادمانه‌تر برای خود و خانواده‌اش فراهم نماید.

امسال، دومین نوروزی است که تحت تأثیر مشکلات ناشی از کرونا، این بیماری خانمانسوز و کشنده و بی‌رحم، که بر سرتاسر جهان غلبه کرده، برگزار می‌شود، با این حال دوستداران نوروز با همه خطرات و مصیبت‌های ممکن، دست از برگزاری این سنت پسندیده و زیبا نکشیده‌اند. اما به دلیل نگرانی از گسترش این بیماری، اجتماعات همیشگی از بین رفته، جشن‌ها و پایکوبی‌های هر ساله فروکش کرده و جای آنها را نشست‌های محدود خانوادگی گرفته است. متأسفانه بسیاری از افراد، پدران و مادران، مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌های کهنسال خود را به خاطر ترس و اضطراب از واگیری مدت‌هاست که ندیده‌اند و از آنها دوری گزیده‌اند و دیدار در فضای مجازی جایگزین دیدارهای دوست‌داشتنی حضوری خانواده‌ها و آشنایان و دوستان شده است.

به هر حال امیدوارم که سال نو و نوروز امسال، برای همه جهانیان و ایرانیان گرمی درون و برون مرز سلامتی و شادمانی به ارمغان بیاورد. «میراث ایران» هم به نوبه خود، ابتدا از همکاران وفادار و پرکار و بدون هیچ چشم‌داشت خود، که سال‌هاست با فداکاری و گذشت برای حفظ و تداوم «میراث ایران» کوشش نموده‌اند؛ و همچنین از خوانندگان و عزیزی که با عشق و علاقه صمیمانه خواهان ادامه این تلاش فرهنگی هستند، سپاسگزاری نموده و برای همه این عزیزان سالی فرخنده همراه با تندرستی آرزو می‌کنم.

با این نوروز ایرانیان در حقیقت وارد آخرین سال قرن ۱۴ شمسی خواهند شد. امید است که تا پایان این قرن در اسفند ۱۴۰۰، تمام سختی‌ها، گرفتاری‌ها، رنج‌ها و در بند بودن‌ها برای عزیزان درون مرز به آخر برسد و آغاز سده جدید، آغاز سده‌ای از آزادی، برابری، رفاه و سربلندی میهن ما باشد. هم‌نسل‌های من و یکی دوده جوان‌تر از من، چهل و چند سال پیش با شرکت در جنبش بزرگ و براندازی حکومت، امیدوار بودیم که برای زندگی خود و نسل‌های آینده شرایط بهتری و سعادت‌مندتری به وجود آورند. آنها با این آرمان در این راه، جان برکف و با همدلی و یک‌پارچگی به تصور خود انقلاب را به پیروزی رساندند. اما زمان چندان درازی نکشید تا امیدها و رویاهای اکثریت مردم نقش بر آب شود. به تدریج و ما هرا نه عیان اختیار از دست تحصیل کرده‌ها و جوانان پرشور و رهبران سیاسی دنیا دیده آنها به درآمد و امور کشورداری به دست کسانی افتاد که کم‌ترین اعتقادی به آن آرمان‌ها نداشتند. حاکمان جدید از یک سو با تصفیه‌های داخلی و از بین بردن حریفان خود و کشتارهای دسته‌جمعی و از سوی دیگر فراری دادن تحصیل‌کردگان و نخبه‌های ایران، کوشیدند تا کنترل تمام دستگاه

هوایما تا نشستن بر زمین ادامه داد. خلبان این هوایما، کسی جز بهنام، خلبان ایرانی آمریکایی نبود که توانست با فداکاری و شایستگی چنین شاهکاری را انجام دهد. این گونه ایرانی آمریکایی ها و یا ایرانیان دیگری که در سایر کشورهای دنیا پراکنده اند زیاد هستند. این ها همان مغزهای فراری هستند که به اجبار و شاید هم به اختیار ایران عزیز را ترک کرده اند و در داکه میهن شان دیگر جذابیتی برای شان ندارد. جلب دوباره اینان و فرزندان و نسل های دوم و سوم ایرانی خارج از مرزها کار بزرگی است. و این حکومت از نظر مالی و رشکسته با خزانه غارت شده از عهده حفظ این استعداد های بی نظیر بر نمی آید؛ چه استعدادهای علمی، هنری یا ورزشی، نظیر قهرمانان ایرانی شطرنج جهان یا دیگر رشته های ورزشی که حالا زیر پرچم کشورهای بیگانه در مسابقات حضور می یابند.

به قول آن تصنیف معروف و همیشه ماندنی «گذشته ها گذشته»، اما چه خوب خواهد بود اگر تا دیر نشده آینده را دریابیم و از همین لحظه به فکر ساختن روزهای روشن و افتخار آفرین برای ایران و ایرانیان عزیز باشیم. درها را به روی مردم خودمان و بیگانگان باز کنیم. اما اجازه تجاوز و تسلط به قدرتمندان و چپاولگران ندهیم. با حفظ تمامیت ارضی کشور و احترام دوجانبه پایایی با دنیا ارتباط برقرار کنیم و محیطی سالم و دوست داشتنی برای نسل جوان و نسل های آینده بسازیم. باز هم برای تمام ایرانیان درون و برون مرز سالی فرخنده، همراه با سلامت و سرشار از شادی آرزو می کنم و امیدوارم که بیماری بی رحم کرونا در دنیا و ایران عزیز هر چه زودتر با کمک واکسن ها و راه های درمان و پیشگیری از میان برود و به جای ابتلا و گرفتن کرونا، «کرونا» (آبجوی مکزیکی) بنوشیم و برای همدیگر و عزیزانمان آرزوی سلامتی کنیم.

به امید روزهای واقعاً نو و نوتر!

علیرضا زرین

امید آن است که با آغاز سال ۱۴۰۰، حاکمان و سردمداران کنونی، با اذعان و پذیرش ضعف و بی لیاقتی خود تا دیر نشده از کرسی حکومت پایین آمده و سرنوشت مردم بی گناه ایران را به دست مردان و زنان شایسته، ایران دوست، آزاده و دلسوز بسپارند، تا شاید دزدی ها و غارت های بی حد و حصر از خزانه مملکت متوقف گردد؛ و روابط خارجی و بین المللی ایران با سایر کشورها بر پایه ایرانی مستقل و دور از سلطه خارجی با درایت و هوشیاری برقرار شود؛ و در نتیجه همزیستی مسالمت آمیز با دیگر کشورها بالغ بر صدها میلیارد دلار سرمایه های غصب و ضبط شده ایران آزاد شده و برای آبادانی و پیشرفت و رفاه مردم به کار گرفته شوند. وقتی انسان پیشرفت کشورهای و اما نه های چون ترکیه و امارات را در مقایسه با ایران با این همه سرمایه ی طبیعی، جغرافیایی، مالی، و انسانی می بیند، جداً تأسف می خورد. تعدادی از برجسته ترین دانشمندان و متخصصین ایرانی در بزرگ ترین و معتبرترین سازمان های علمی، مالی و تجسسی عهده دار نقش های بزرگی هستند. بی شک تنها اگر عده معدودی از آنها روزی به ایران بازگردند، می توانند در ساختن ایرانی آزاد و آباد دست به دست هم دهند و موجب سربلندی و افتخار این کشور شوند. چه می شد که ایران حکومتی می داشت که انسان ها حق انتخاب مذهب، عقیده سیاسی و آزادی بیان داشتند و دروازه های این مملکت برای ورود و خروج بسیاری از ایرانیان به اجبار مهاجرت کرده و فرزندان شان باز می بود تا بدون ترس و وحشت به دیدار خانواده ها و وابستگان شان بیایند و به شهرها و مناطق زیبای میهن اول خود آزادانه سفر کنند. اما متأسفانه خفقان، سخت گیری، بی رحمی و شقاوت مسؤولان حاکم، عملاً جلوی این حق مسلم و اولیه هر ایرانی را گرفته است. وقتی در رسانه ها خبر و گزارش ایرانی هایی را که با لیاقت و شایستگی به بالاترین مدارج دانشگاهی، حرفه ای و یا اقتصادی رسیده اند را می بینم، با حسرت به این فکر می کنم که ای کاش از لیاقت و زیردستی این عزیزان در ایران استفاده می شد. در هفته های گذشته موتور یک هوایمای بوئینگ ۷۷۷ پس از آغاز پرواز ناگهان آتش گرفت اما خلبان با مهارت و شهامت، بدون هیچ آسیبی به سرنشینان به هدایت

بر فراز سبزه نوروز

علیرضا زرین

شبانۀ بود و ماه
که می سرودم و برف
و روز سرد آمد و آفتاب مرا سوزاند
با آسمان آبی ام که ترانه های شاد پرندگانم را
بر پرچین ها و چمن ها
ساز آشنایی های پُر برگ و بار می کرد
تا میوه های جوانی ام را
در سبد شعر و غنای دیربم
به منزلگاهان آریایی بیاورم
و مژده دهم ماهی را
که بر فراز سبزه نوروز
بهارم را
به هدیه می آورد

نامه به سردبیر

ذکر منبع، دریافت نکردم!

آری ما با نیل به فرهنگ و لیاقت دموکراسی نیاز به آموزش و درک انتقاد داریم! باید درک کنیم که تحلیل‌کننده غالباً خودش جانب‌دار نتیجه‌گیری‌اش نیست، بلکه از دید کارشناسانه نتیجه‌ای را برآورد می‌کند که خودش هم نمی‌پسندد. اظهار نظر بر پایه آرزوهای شخصی تحلیل نیست!

فریدون مجلسی

ای پیک پی خجسته که داری نشان دوست

با ما مگو بجز سخن دل‌نشان دوست

«پیک پی خجسته» صد البته مجله غنی و دلپذیر «میراث ایران» است. دست شما و همه شورای دبیران هیچ وقت درد نکند. کار بسیار مفید و پُر زحمات و پُر مایه و بزرگی است. خدا قوت. با سپاس بسیار و تشکرات از این همه لطف و سخاوت و دست و دل‌بازی. آنهم درست چند ساعت مانده به نیمه شب و رسیدن سال ۲۰۲۱. دیگر بهتر از این هیچ عیدی متصور نیست.

در «سخنی با خوانندگان»، هیچ یک از مطالب و رویدادهای مهم سال گذشته را جا نینداخته‌اید. به همه‌شان اشاره بجا و مناسب کرده‌اید. زنده و پاینده باشید. سال ۲۰۲۱ برای شما، شورای دبیران، و فامیل گرامی مبارک و پُرشگون باد. گل ناز ایرانی

یاد مجله هفتگی «سفید و سیاه» می‌افتم

با یک دنیا تشکر برای ارسال آخرین شماره مجله وزین «میراث ایران»، چاپ پاییز ۱۳۹۹. مانند همیشه محتوای این نشریه و مرور آن برای من آموزنده و لذت‌بخش است. نشریه شما مرا به یاد مجله هفتگی «سفید و سیاه» می‌اندازد که متفاوت از دیگر نشریات دوران خود بود. امیدوارم همیشه موفق باشید و ادامه تلاش شما را در این راه مشکل برای انتشار شماره‌های آینده برای سال‌های طولانی از خداوندگار باری تعالی آرزو می‌کنم.

در این موقعیت، فرصتی است تا از صفحات مجله HistoryNet چاپ آگوست ۲۰۲۰ به خلاصه کتاب هوارد بلوم درباره طرح شکست خورده ترور سران سه کشور دنیا چرچیل، روزولت و استالین در کنفرانس تهران اشاره کنم. این مطلب برای همه مردم دنیا بسیار خواندنی است به خصوص برای ایرانیان. این مقاله با تیترو «مقصد تهران»، بسیار هیجان‌انگیز و دلهره‌آور است. تصور اینکه اگر این طرح خطرناک به نتیجه می‌رسید، چه بلای مهلکی بر سر مملکت ما و ملت ایران می‌آمد، و چه تغییراتی در سطح جهانی در آمریکا، انگلستان و روسیه شوروی رخ می‌داد بسیار هولناک است. چیزی که در نهایت می‌توانست باعث پیروزی ارتش نازی و هیتلر شود و کنترل دنیا به دست ارتش منفور هیتلری بیفتد، و سرنوشت وحشتناکی برای دنیا رقم بخورد. امیدوارم این به هر شکل ممکن به دست افراد علاقه‌مند ملت ایران برسد.

با تقدیم احترام، خسرو آفری

افتخار دوستی با شما

استاد ارجمند و بزرگوار سال نو بر شما فرخنده باد! «میراث ایران»، که با همت شما استاد عزیز چاپ می‌شود، بسیار عالی بود با مطالبی از شما و سایرین. امیدوارم همیشه موفق باشید. برای من افتخار بزرگی است دوستی چون شما دارم. با احترام، فریده معتکف

دکتر جان، درود بر شما

باسپاس از ارسال «میراث ایران» زمستان ۲۵۷۹. حتم داشته باشید که آن را با علاقه‌ی زیاد مطالعه خواهم کرد. چون اولین روز سال مسیحی ۲۰۲۱ است، آرزو دارم که این سال برای شما و همکاران، تندرستی و شادکامی و پیروزی بسیار به ارمغان بیاورد.

عبدالحسین کفایی

درود بر همشهری فرهیخته

از لطفی که در ارسال نشریه وزین «میراث ایران» برای مخلص می‌فرمایید، سپاسگزارم. به امید دیدار در سرزمین مادری ایران عزیز!

با احترام و ارادت، محمد خاکشور، قوچان

دل‌بستگی و کوشش عاشقانه شما

با نخستین روز سال نو چشمم به دیدار شماره جدید «میراث ایران» روشن شد. دل‌بستگی و کوشش عاشقانه شما در تدوین و انتشار «میراث ایران» شایان هزاران تقدیر و سپاس است. توفیق فراوان در سال نو و سالیان دیگر برایتان آرزو دارم. با مهر و ارادت، فریدون وهمن

اظهار نظر بر پایه آرزوها تحلیل نیست!

سلام و با تشکر از ارسال مجله شماره زمستان ۹۹، و با تأیید و درک سرمقاله متین و منطقی، در جایگاه کسی که بارها هدف آن گونه اتهام‌ها قرار گرفته است. این انتخابات که جای خود دارد، از سال‌ها پیش که از وزارت خارجه جمهوری اسلامی با ترغیب روسیه ادعای تعلق ۵۰ درصد دریای خزر به ایران مطرح شد، و البته به طبع میهن‌پرستانه ایرانیان خوش آمد، در مقالاتی در جایگاه کارشناس و دیپلمات رژیم پیشین نوشتیم که این ادعا یاه و بی‌پایه است!

در هیچ قراردادی چنین حقی به ایران داده نشده و تقاضای من این بود که اصل متن قراردادی را که صریحاً «تعلق ۵۰ درصد دریا به ایران» یا «مالکیت مشاع ۵۰ درصدی ایران» در آن ذکر شده باشد ارائه دهند، که ببینیم از چه حقی صحبت می‌شود. و البته جز دشنام، خصوصاً از هم‌وطنان ایرانی تبار آمریکایی نصیبم نشد، و هرگز پاسخی جز به استناد بند فلان از قرارداد مورخ فلان بدون

Persian  Heritage
Mirass-e-Iran

973 471 4283

visit our website:

www.persian-heritage.com

خبرها



معمار تئاتر شهر تهران درگذشت

علی سردار افخمی، طراح و معمار پیشگام ایرانی در ۹۱ سالگی در فرانسه درگذشت. ساختمان تئاتر شهر تهران، آرامگاه صادق هدایت در پاریس و ساختمان کنونی «مجلس شورای اسلامی» از بناهای مهم و مشهور به جای مانده از او هستند. علی سردار افخمی سال ۱۳۰۸ در تهران به دنیا آمد. او در نوجوانی برای ادامه تحصیلات به فرانسه رفت و در مدرسه هنرهای زیبای پاریس در رشته معماری مشغول به تحصیل شد. پس از اخذ مدرک دکتر در سال ۱۳۴۲ به ایران بازگشت و در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت.

او در سال ۱۳۴۶ به سفارش فرح پهلوی، ملکه پیشین ایران، طراحی و معماری ساختمان تئاتر شهر را در تهران آغاز کرد. علی سردار افخمی سال ۱۳۹۱ در مصاحبه‌ای با روزنامه «شرق» گفته بود که دفتر فرح پهلوی از او خواست تا در گوشه‌ای از باغ کافه شهرداری (پارک دانشجوی فعلی) ساختمان تئاتر شهر را بنا کند. او نیز به دلیل موقعیت جغرافیایی این باغ که از چند جهت دیده می‌شد، تصمیم می‌گیرد یک ساختمانی دایره‌ای بسازد که «یک نما نداشته باشد و تمام اطرافش نما باشد». سردار افخمی اضافه کرده است: «یادم می‌آید آن زمان مهرداد پهلبد (وزیر فرهنگ وقت) گفت که خوب چیزی به فکر رسیده. ساختمانی اجرا کرده‌ای که مثل یک تاج است! من گفتم اصلاً به تاج فکر نکردم.»

علی سردار افخمی در سال ۱۳۵۵ ساختمان جدید مجلس را طراحی کرد و اندکی بعد، پیش از وقوع انقلاب اسلامی، به فرانسه رفت. او پس از سکونت در پاریس هیچگاه به کشور بازنگشت.

ساختمان جدید مجلس نهایتاً با وقفه‌ای طولانی به اجرا درآمد. این ساختمان آبان ماه ۱۳۸۳ افتتاح شد. علی سردار افخمی درخواست وزارت مسکن و شهرسازی را برای اجرای پروژه ساخت ساختمان جدید مجلس در دهه هفتاد شمسی رد کرد. به گزارش خبرگزاری فارس او گفته بود: «از من خواستند که برای اجرای این ساختمان به تهران بیایم؛ چون طرحش را من داده بودم. ولی من با آن شرایط قبول نکردم؛ چون خودم در فرانسه زندگی و کار داشتم و می‌ترسیدم بروم ایران و نتوانم هر موقع که خواستم برگردم.»

این معمار برجسته ایرانی سال ۱۳۹۱ در مصاحبه با شرق درباره دلیل عدم بازگشت خود به کشور گفته بود: «مشکل خاص من این بود که برایم مشکل ترشیدند. یک روز آمده بودند به دفتر من. گفته بودند فلانی کجاست؟ گفتند نیست. همکارانم گفته بودند که شما با او چه کار دارید او که آدم بدی نبود؟ این حرف‌ها باعث شد من هم نیازی نبینم که در ایران بمانم و کار کنم.»

رامین بحرانی، فیلم جدیدی برای نتفلیکس می‌سازد



رامین بحرانی، سینماگر ایرانی آمریکایی، فیلم جدیدی را برای شبکه اینترنتی «نتفلیکس» می‌سازد. به گزارش تارنمای هنری «ورایتی»، این فیلم «عفو» (به انگلیسی: Amnesty) نام دارد و با اقتباس از زمانی به همین نام، اثر «آراویند آدیگا» نویسنده هندی، تولید خواهد شد.

آخرین فیلم رامین بحرانی با عنوان «بیر سفید» نیز اقتباسی از کتاب دیگر همین نویسنده بود که ماه ژانویه گذشته در نتفلیکس پخش شد. کتاب بیر سفید، جایزه بوکر گرفت و مدت‌ها در فهرست پر فروش‌های نشریه «نیویورک تایمز» قرار داشت. فیلم بیر سفید نیز با استقبال زیادی از سوی تماشاگران همراه شده است و یکی از آثار پربیننده شبکه نتفلیکس در هفته‌های اخیر محسوب می‌شود. رامین بحرانی پس از تأیید نهایی پروژه جدیدش توسط این شبکه اینترنتی، با انتشار بیانیه‌ای از همکاری دوباره با آراویند آدیگا، نتفلیکس، و بهاره عظیمی، تهیه‌کننده خود، ابراز خرسندی کرد.

این سینماگر ایرانی تبار در ادامه افزود، از هنگامی که پنج سال پیش آراویند آدیگا ایده اولیه کتاب را با او در میان گذاشت، شیفته آن داستان شده است و برای ساخت این فیلم لحظه‌شماری می‌کند. فیلم «عفو» داستان یک مهاجر غیرقانونی در استرالیا را به تصویر می‌کشد. او که کارش نظافت خانه‌ها است، به اطلاعاتی درباره مرگ یکی از کارفرمایان خود دست پیدا می‌کند و با فردی که مظنون به قتل است، درگیر ماجراهای پیچیده‌ای می‌شود. محور اصلی این داستان چالش‌های شخصی و اخلاقی این مهاجر غیرقانونی است؛ چرا که در صورت افشاکاری و ابراز هویت خود، از استرالیا اخراج می‌شود. رامین بحرانی، یکی از فیلم‌سازان برجسته مستقل نسل جدید سینمای آمریکا محسوب می‌شود که در سال‌های اخیر به شهرت زیادی رسیده است. از آثار موفق رامین بحرانی می‌توان به «فانتهای ۴۵۱»، «۹۹ خانه»، «به هر قیمتی»، «کیسه پلاستیک»، و «خدا حافظ سولو» اشاره کرد.

کیمیا علیزاده زیر پرچم سفید به توکیو می‌رود

به گزارش خبرگزاری رویترز، کیمیا علیزاده تنها ورزشکار زن ایرانی برنده مدال المپیک، که سال گذشته از ایران گریخت و اخیراً تقاضای پناهندگی‌اش از طرف آلمان پذیرفته شد، زیر پرچم سفید در مسابقات تکواندو بازی‌های المپیک تابستانی توکیو شرکت خواهد کرد.

علیزاده در بازی‌های المپیک تابستانی ریو در سال ۲۰۱۶، عضو تیم ملی ایران بود و موفق به کسب مدال برنز مسابقات تکواندو شد. این نخستین مدال تاریخ ورزش ایران، در رقابت‌های زنان بازی‌های المپیک بود. کیمیا بعد از فرار از ایران، درخواست‌هایی از هلند، کانادا، بلژیک، و بلغارستان دریافت کرد تا از طرف این کشورها در رقابت‌های تکواندو شرکت کند. ولی او این درخواست‌ها را رد کرد و تصمیم دارد به عنوان یکی از اعضای تیم پناهندگان المپیک و زیر پرچم سفید در بازی‌های المپیک تابستانی توکیو شرکت کند. کیمیا علیزاده، سومین ورزشکار پناهنده آلمان است.

انتخاب محمد رسولاف

به عنوان یکی از داوران جشنواره فیلم برلیناله

محمد رسولاف فیلم‌ساز ایرانی به عنوان یکی از داوران جشنواره فیلم برلیناله انتخاب شد. هفتاد و یکمین دوره جشنواره فیلم برلیناله که به دلیل همه‌گیری ویروس کرونا، در ماه مارس به صورت مجازی برگزار خواهد شد، روز دوشنبه اول فوریه/۱۳ بهمن، اعضای هیأت داوران این دوره خود را معرفی کرد که در میان آنها نام محمد رسولاف فیلم‌ساز ایرانی نیز به چشم می‌خورد.



برگزارکنندگان جشنواره فیلم برلیناله، با اشاره به اینکه هفتاد و یکمین دوره این جشنواره به دلیل همه‌گیری کرونا در تاریخ ۱۵ مارس به صورت مجازی و آنلاین برگزار می‌شود، اعلام کردند که اعضای هیأت داوران این دوره از جشنواره را ۶ فیلم‌ساز برجسته که پیش از این جایزه خرس طلایی برلین را دریافت کرده‌اند، تشکیل خواهند داد.

محمد رسولاف فیلم‌ساز ایرانی که در سال ۲۰۲۰ برای فیلم «شیطان وجود ندارد» برنده جایزه خرس طلایی برلین شده بود، به همراه «نداو لاپید» فیلم‌ساز اسرائیلی برنده خرس طلایی برلین در سال ۲۰۱۹ برای فیلم «مترادف‌ها»، «آدینا پینتیلی» کارگردان رومانیایی برنده خرس طلایی سال ۲۰۱۸ برای فیلم «مرا لمس نکن»، «ایلدیکو انیدی» فیلم‌ساز مجارستانی برنده خرس طلایی سال ۲۰۱۷ برای فیلم «بر جسم و روح»، «جانفرانکوزی» فیلم‌ساز ایتالیایی برنده خرس طلایی سال ۲۰۱۶ برای فیلم «آتش در دریا» و «یاسمیلایانچ» از بوسنی و هرزگوین برنده خرس طلایی سال ۲۰۰۶، داوری فیلم‌های راه یافته به این دوره از جشنواره برلیناله را بر عهده خواهند داشت. مدیر هنری جشنواره فیلم برلیناله طی بیانیه‌ای اعلام کرد: «این ۶ کارگردان، نه تنها بیانگر شیوه‌های مختلف ساخت فیلم و خلق داستان‌های جسورانه هستند، بلکه نماینده بخشی از تاریخ برلیناله نیز هستند».

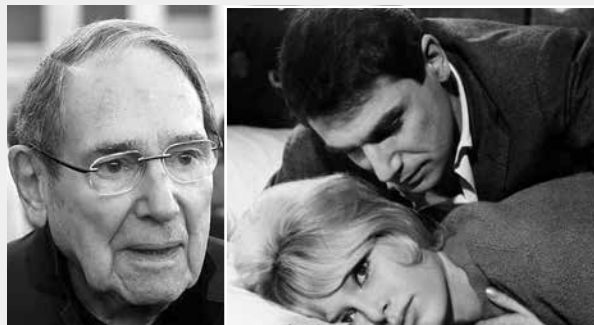
اسامی فیلم‌های حضور یافته به بخش مسابقه اصلی هفتاد و یکمین دوره جشنواره برلیناله، در تاریخ ۱۱ فوریه به طور رسمی اعلام خواهد شد.

هیأت داوران بین‌المللی این دوره از جشنواره، مسؤولیت انتخاب بهترین فیلم را از میان فیلم‌های راه یافته به بخش‌های «مسابقه اصلی»، «فیلم‌های کوتاه برلیناله»، و بخش «نسل»، بر عهده خواهند داشت.

محمد رسولاف فیلم‌ساز ایرانی، در حالی به عنوان داور این دوره از جشنواره برلیناله انتخاب شده است که از حدود سه سال پیش تاکنون ممنوع الخروج است. دادگاه انقلاب، وی را به دلیل «فعالیت علیه نظام و امنیت ملی» در سال ۱۳۹۸ به یک سال حبس تعزیری و دو سال ممنوعیت خروج از کشور و محرومیت از عضویت در احزاب، گروه‌ها و دسته‌جات سیاسی و اجتماعی محکوم کرد. دادگاه انقلاب او را به «سیاهنمایی و ارائه تصویری تلخ از ایران» متهم کرده بود.

محمد رسولاف در سال ۲۰۱۷ جایزه اصلی بخش نوعی نگاه جشنواره کن را برای فیلم «لرد» دریافت کرد. او همچنین در سال ۲۰۱۱ نیز جایزه بهترین کارگردانی در بخش نوعی نگاه جشنواره کن را برای فیلم «به امید دیدار» کسب کرده بود.

جشنواره فیلم برلیناله از قدیمی‌ترین و معتبرترین جشنواره‌های سینمایی جهان است که هر ساله در ماه فوریه به مدت ۱۰ روز در شهر برلین آلمان برگزار می‌شود. این جشنواره هر سال جایزه خرس طلایی و خرس نقره‌ای را به برگزیدگان بخش اصلی اهدا می‌کند.



روبر حسین

غول ایرانی تبار تئاتر و سینمای فرانسه درگذشت

ناصر اعتمادی، رادیو فرانسه

روبر حسین، غول ایرانی تبار تئاتر و سینمای فرانسه امروز پنجشنبه سی‌ویک و دسامبر در سن ۹۳ سالگی در اثر ابتلا به ویروس کرونا چشم از جهان فرو بست. روبر حسین در سی‌ام دسامبر ۱۹۲۷ در پاریس به دنیا آمد. پدر او امین الله حسین آهنگ‌ساز بنام ایرانی و مادرش یک موسیقیدان یهودی اوکراینی و هر دو آواره و مهاجر در فرانسه بودند.

روبر حسین می‌گفت که کودکی او در خانه‌ای محقر در خیابان «ووزیرار» و در «فقری سیاه» سپری شد. حسین از کودکی شیفته نمایش‌های عروسکی بود و برای تماشای آنها پنهانی به باغ لوکزامبورگ می‌رفت.

روبر حسین تحصیلات خود را در سن نوزده سالگی در رشته هنرهای دراماتیک آغاز کرد. او شاگرد رونه سیمون کارگردان معروف فرانسوی بود و در اثر تشویق‌های او فعالیت‌های هنری خود را با ورود به تئاتر آغاز کرد. روبر حسین در سال ۱۹۴۸ با ایفای نقش‌های جانبی وارد سینمای فرانسه شد. او در سال ۱۹۵۵ اولین فیلم خود را با عنوان «اراذل به جهنم می‌روند» و با بازیگری نخستین دل‌داده‌اش «مارینا ولادی» کارگردانی کرد و در سال ۱۹۶۲ دو نقش اصلی را در کنار «بریژیت باردو» در فیلم‌های «آرامش جنگجو» و «شرارت و فضیلت» بازی کرد.

روبر حسین عمیقاً به زندگی، به زنان و آشپزی دلبسته بود. او در توصیف خود در کتابی که در سال ۱۹۸۱ با عنوان «آواره بی‌قبیله» منتشر کرد، نوشت:

«می‌دانید من به خاطر تبار و گذشته تبعیدی‌ام. مسافری مادرزاد هستم. سفر در خون من است و اگر میل سفر کردن ندارم به این خاطر است که همه جا خانه من است و هیچ جا خانه من نیست. با هر محیطی زود سازگار می‌شوم. من فرزند آواره‌های سرگردانم. من آواره بی‌قبیله‌ام و بسیار زود هجرت را تجربه کردم. هیچ چیز از مال دنیا ندارم و آماده‌ام همین فردا بدون هیچ توشه‌ای رهسپار راه‌های دور شوم. درست مثل ماکسیم گورکی که پس از خروج از دانشگاه‌ها عصا به دست رهسپار راه‌های دور شد. آوارگی فلسفه زیستنی است که در چند کلمه خلاصه می‌شود: هیچ جا سکنی نگزین، در هیچ خاکی ریشه ندوان. همیشه آماده رفتن و جاری شدن به دیگر جاها باش. هرگز چمدان هایت را باز نکن. اصلاً مسافر بی‌چمدان باش.»

ازدواج ۳۷ دختر زیر ۱۴ سال در یک شهر از ابتدای سال



مهدی حاتمی، معاون فرماندار خداآفرین در استان آذربایجان شرقی، اعلام کرد در این شهر، در سال جاری ۳۷ فقره ازدواج دختران در سنین ۱۰ تا ۱۴ سال اتفاق افتاده است. او گفت این ازدواج‌ها نشان می‌دهد که پدیده کودک همسری به عنوان یک آسیب اجتماعی رشد داشته و متعاقب آن مشکلات بعدی خانوادگی از جمله طلاق را در پی دارد. حاتمی همچنین گفت در ۱۰ ماهه سال جاری ۵۶ فقره طلاق ثبت شده که این آمار نسبت به مدت زمان مشابه سال قبل ۵۱ درصد افزایش دارد. او ادامه داد: میانگین سن طلاق در خداآفرین کمتر از ۳۰ سال است که در پنج سال اول زندگی در بین زوجین اتفاق می‌افتد.

یک سینمای قدیمی دیگر هم تعطیل شد

به گزارش ایسنا، در ماه‌های گذشته که سینماها تعطیل بودند، خبرهایی شنیده می‌شد از اینکه صاحبان برخی سینماها به ویژه آنهایی که تک منظوره بوده و با یکی دو سالن فعالیت داشتند، به فکر تعطیلی، فروش یا حتی تغییر کاربری افتاده‌اند و این مسأله درباره چند سینمای قدیمی تهران بیشتر مطرح بود. آذرماه همین امسال خبر حکم تخریب سینما ایران در لاله‌زار سر و صدای زیادی به پا کرد و هنوز معلوم نیست سرانجام این سینمای قدیمی چه می‌شود. بجز آن سینما گلریز هم که در محله یوسف‌آباد واقع شده و در ابتدا پاتوق فعالیت‌های هنری مهین و مصطفی اسکویی بوده و بیش از ۶۰ سال قدمت دارد، به دلیل اختلاف میان مالک و صاحب سرفق‌لی پلمب شده و احتمال تعطیلی و تخریب یا تغییر کاربری آن نیز وجود دارد.

مدتی قبل سینما بولوار در بولوار کشاورز هم که زمانی یکی از سینماهای مدرن تهران بود، تغییر کاربری پیدا کرده و به مرکز همایش‌های دانشگاه علوم پزشکی تهران تبدیل شده است. طبق پیگیری‌ها، ملک این سینما در اختیار دانشگاه تهران بود و سرفق‌لی آن در اختیار مرحوم حکاک که الان به ورثه او رسیده است.

اما یکی از مشکلات اساسی بر سر راه این سینماها همین است که در خیلی از این موارد ورثه توان مالی و یا انگیزه کافی برای نگهداری و سرپا نگه داشتن این سینماها را ندارند.

نمونه این مسئله سینما شهر قشنگ در خیابان جمهوری است که بیش از ۱۰ سال است تعطیل شده و تابستان همین امسال از سوی فرزند مرحوم رضا حجت (مالک)، اعلان فروش این سینمای ۷۰ ساله بر سر در آن نصب شد.

بسیاری از این سینماها به دلیل فرسودگی و متروکه شدن با تخریب و تغییر کاربری مواجه شدند، اما برخی دیگر هم به دلیل رکود سینما و کم بودن تماشاگر و به تعطیلی می‌روند و در شرایط فعلی کرونا هم مزید بر علت شده است. بر همین اساس به تازگی مدیران سینما عصر جدید هم تصمیم به تعطیلی این سینما در خیابان طالقانی گرفته‌اند.

غم‌انگیزترین قاب از رقابت دو ورزشکار ایرانی



دو شطرنج باز ایرانی با پرچم دو کشور مختلف برابر یکدیگر مسابقه دادند. به گزارش همشهری آنلاین، ۱۴ مهر ۱۳۹۹، تصویر ناراحت کننده‌ای از ۲ ایرانی که در دور اول تورنمنت شطرنج جهان با پرچم کشورهای دیگر مقابل هم قرار گرفتند را می‌بینید. علیرضا فیروزجا با پرچم «فیده» (فدراسیون جهانی شطرنج) و آرتین طاری با پرچم نروژ با هم مسابقه می‌دهند. آرتین طاری (عکس چپ) ایرانی تبار متولد نروژ است و مربوط به نسل قبلی مهاجران است. علیرضا فیروزجا (عکس راست) بعد از اینکه فدراسیون شطرنج ایران از شرکت شطرنج‌بازان در مسابقات مسکو جلوگیری کرد، تصمیم گرفت با پرچم فیده بازی کند.

بسیاری از کاربران نسبت به این تصویر واکنش نشان دادند. به گفته بسیاری از کاربران، پیام این تصویر تأمل برانگیز این است که تنها چیزی که در ایران ارزش ندارد، استعداد و نبوغ است و ایرانی‌ها باید در زیر پرچم‌های دیگر کشورها استعداد خود را ارائه دهند. عده‌ای از کاربران نیز معتقدند که این تصویر تنها نمونه کمی از استعداد و مغزهایی است که از ایران مهاجرت کرده‌اند. با نگاهی به نظرات کاربران مشخص می‌شود که عده زیادی از کاربران نسبت به این عکس واکنش منفی دارند و آن را غم‌انگیز می‌خوانند.

به انتخاب وزارت خارجه آمریکا، شهره بیات هم از «زنان شجاع» شد

وزارت خارجه ایالات متحده فهرستی از کسانی که جایزه «زنان شجاع» این وزارتخانه را در سال ۲۰۲۱ دریافت می‌کنند، منتشر کرد که براساس آن، یکی از این زنان، شهره بیات داور بین‌المللی و استاد ۳۳ ساله شطرنج از ایران است. شهره بیات نخستین و تنها زن داور بین‌المللی شطرنج رتبه ۸ در آسیا، استاد و آموزگار فدراسیون جهانی شطرنج (فیده) است. او در سال ۲۰۲۰ در یک مسابقه بین‌المللی بدون حجاب حاضر شد و پس از آن، در آبان گذشته از بریتانیا پناهندگی دریافت کرد.



این پانزدهمین دوره اهدای جایزه به «زنان شجاع» است. شادی صدر، حقوقدان و فعال حقوق زنان نیز در سال ۲۰۱۰ این جایزه را دریافت کرد.

از سال ۲۰۰۷ تاکنون بیش از ۱۵۰ زن این جایزه را دریافت کرده‌اند. امسال در کنار نام شهره بیات، زنانی از بلاروس، برمه، کامرون، چین، کلمبیا، جمهوری دموکراتیک کنگو، نپال، اسپانیا، ترکیه و گروهی از زنان افغانستان نیز این جایزه را دریافت می‌کنند.

تمدن و فرهنگ ایرانی، چه شد که به بی‌راهه رفتیم؟

بررسی: شاهرخ احکامی

فرهنگ مصور رحمانی

نفت دارد... ایران چهل سال بعد از انقلاب هنوز موفق به رسیدن به سقف تولید روزانه قبل از انقلاب نشده است. پیش از انقلاب تولید نفت ایران روزی ۶ میلیون بشکه بود. جنگ زیرساخت‌های نفت و گاز ایران را ویران کرد و بازسازی و توسعه بعد از جنگ در شرایط تحریم آمریکا و کاهش درآمدهای دولت و افزایش هزینه‌هایش ممکن نشد... به استناد آمارهای بانک مرکزی دولت بعد از گذشتن یک دهه از انقلاب نتوانست سیاست‌های روشن و ثابتی درباره ارز داشته باشد.

در پایان کتاب نتیجه می‌گیرد: اگر قبول کنیم که فرهنگ بر ادراک تأثیر می‌گذارد و ادراک رفتار را کنترل می‌کند و اگر قبول کنیم که فرهنگ یک گروه استانداردهای رفتاری را برای گروه تعیین می‌کند؛ و اگر بپذیریم که اعتقادات و اخلاق که بخشی از فرهنگ هستند بر رفتار ما تأثیر می‌گذارند و اخلاق بر احساسات مان مثل شرم و غرور و اعتقادات بر نحوه تصمیم‌گیری ما و اینکه چه چیزی درست و چه چیزی نادرست است تأثیر می‌گذارد به راحتی می‌توانیم درک کنیم که چرا اسلام نمی‌تواند دینی با ارزش‌های بالا و قابل قبول بشری باشد و در نتیجه چرا تصویریک حکومت اسلامی از بنیان بی‌معنی است و در نتیجه چرا جمهوری نتوانسته چیزی جز بدبختی و بی‌اخلاقی برای مردم ایران به ارمغان بیاورد.

به قول جامی:

ذات نایافته از هستی بخش
چون تواند که بود هستی بخش
خشک ابری که بود از آب تهی
ناید از وی صف آب‌دهی

تمدن و فرهنگ ایرانی

چاپ سوم، سان دیگو، کالیفرنیا

Day & Nite,

1269 N Grand Ave, Walnut, CA 91789

Persian Heritage
Miras-e-Iran

visit our website:

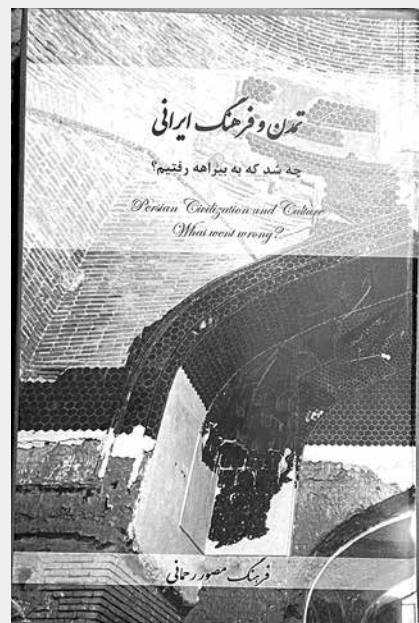
www.persian-heritage.com

کوروش» اثر گزننفون، تاریخ‌نگار یونانی قرن پنجم پیش از میلاد است که وی در آن به زندگی کوروش دوم، بنیان‌گذار سلسله هخامنشی می‌پردازد. جفرسون در کتابخانه شخصی خود دست‌کم چهار چاپ مختلف از کوروش نامه دارد که در یکی از آنها با دست خود به مقایسه ترجمه دو نسخه از کتاب پرداخته است... گزننفون شاگرد سقراط و مورخ، زاده قرن پنجم پیش از میلاد در کتاب کوروش نامه، پادشاهی کوروش برای وی نمونه‌ای است از حکومت عادلانه بر توده‌کثیری از مردم از اقوام و ملل مختلف... کوروش نامه گزننفون که پس از تأثیرگذاری عمده در دنیای باستان (از جمله بر اسکندر مقدونی و ژولیوس سزار) به فراموشی سپرده شده بود. در دوره پسارنسانس و آغاز روشنگری بار دیگر احیا شد و با ترجمه‌های جدید الهام‌بخش فلاسفه سیاسی قرار گرفت. از نیکولا ماکیاولی و ژان ژاک روسو تا بنجامین فرانکلین در فکر پس زدن تفکر سیاسی قرون وسطی و ساخت بنای جامعه مدرن و شیوه حکومت‌داری صالح از گزننفون و نظام اخلاقی که او در کوروش نامه عرضه می‌کند تأثیر گرفتند...

در آمریکا علاوه بر جفرسون، جان آدامز هم به کوروش نامه به دیده کتابی تعلیمی می‌نگریسته است. اکنون از طریق دست نوشته‌های کوئینسی آدامز ۱۸ ساله می‌توانیم دریابیم که چگونه پدرش جان آدامز وی را در مطالعه برای آمادگی حضور در مشاغل دولتی پیش از همه به خواندن کوروش نامه گزننفون مکلف کرده است... مسیحیان همان‌گونه که پرستشگاه‌های خود را بر ویرانه‌های میتراها بنا نهادند ساختار عبادت‌های خود را نیز بر پایه این آیین گذاشتند...

در مورد تعزیه خوانی می‌نویسد: Biblical Plays

یا همان تعزیه اروپاییان در مصیبت مسیح European Passion و تعزیه ایران هر دو از یک ریشه و برگرفته از نمایش آیین «فراج بغان نم» یا همان مغ‌کشی آیین مهر است. البته با یک تفاوت ژرف و آن اینکه اروپاییان چنانکه خود معترف‌اند میتراپرستی و آموزه‌های آن در فرهنگ، هنر، ادبیات و سنت مسیحی رسوخ کرد، در ایران چنین امری رخ نداد زیرا قبل از ورود اسلام به ایران و ظهور آشور زرتشت، نمایش فراج بغانه نم به سوگ سیاوش تبدیل شد... اقتصاد ایران وابستگی شدیدی به فروش



دکتر فرهنگ مصور رحمانی می‌نویسد: هدف

از این یادداشت‌ها مطالعه تمدن و فرهنگ ایرانی جهت بررسی راه‌کارهایی برای برخورد با مشکلات فرهنگی جامعه امروز ایران است. چرا که شناخت تمدن و فرهنگ ایرانی این فرصت را به ما می‌دهد تا با مطالعه کمبودها و مشکلاتی که جامعه امروز ما با آن روبروست، سعی نماییم راه‌حلی که با فرهنگ ما هماهنگی داشته و قبلاً باعث موفقیت ما شده‌اند را انتخاب نماییم... واسیلی بارتلد خاورشناس روسی می‌گوید: دولت شاهنشاهی ایران نخستین دولت در جهان بوده است که توانست اسیران را عفو کند و با کشورهای مسخر شده با عدالت رفتار کند و حکومت‌های منظم‌تر از گذشته برای آنان به ارمغان بیاورد... ایرانیان همچون رومیان، که امپراتور روم بودند، امپراتور آسیا بودند. به جرأت می‌توان گفت که گسترش معلومات ادبی و علمی یونانیان که در کتب خود از آن سخن گفته‌اند تنها در زیرسایه فتوحات ایران و تمدن کهن آن حاصل شده است...

این کتاب شامل ۷ فصل، و در ضمیمه ۲۲ مطلب

جالب و خواندنی دارد. اولین نوشته این قسمت با عنوان «تأثیر کوروش بر توماس جفرسون و بنیان‌های آمریکای مدرن» نوشته پویا زارعی می‌باشد. توماس جفرسون نویسنده‌ی پیش‌نویس اعلامیه استقلال، از بنیان‌گذاران آمریکا و سومین رئیس‌جمهور این کشور به نوه‌اش فرانسیس ایس در قرین به ۲۰۰ سال پیش نوشته است: «به تو توصیه می‌کنم به طور منظم به درس‌آموزی از تاریخ و ادبیات در هر دو زبان (یونانی و لاتین) بپرداز. در یونانی اول از همه با «کوروش نامه شروع کن»... کوروش نامه یا «در باب پرورش

می‌گوید: کمبود نمایشنامه‌نویس، نداشتن بازیگر متخصص و عوامل بسیار دیگر موجب عدم رشد تئاتر مملکت ما شده است. لرتا در سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) با عبدالحسین نوشتن نمایش نامه‌نویس و کارگردان تئاتر ازدواج کرده بود... در سال ۱۳۳۲ و پس از خروج پنهانی همسرش از زندان و کشور لرتا از طریق فرانسه برای پیوستن به او به شوروی رفت و در مسکو تحصیل تئاتر کرد و با اعلام ممنوع الورد بودن نوشین، لرتا به ایران بازگشت و همراه با همکاران قدیمی خود تئاتر کسری را تشکیل داد... پس از انقلاب، لرتا بیکار شد و در سال ۱۳۵۸ برای نگهداری از نوه‌اش و زندگی در کنار تنها فرزندش کاوه، از ایران مهاجرت و در وین درگذشت (مارس ۱۹۹۸).

گفتگو با شهلا هنرپیشه‌ی تئاتر و سینما. شهلا می‌گوید: تئاتر در مملکت ما آسان نضج نگرفته است. روزگاری بود که زن‌ها حق نداشتند روی سن ظاهر شوند و این بود که مرد‌ها در هیأت زنان نقش زنان را اجرا می‌کردند.

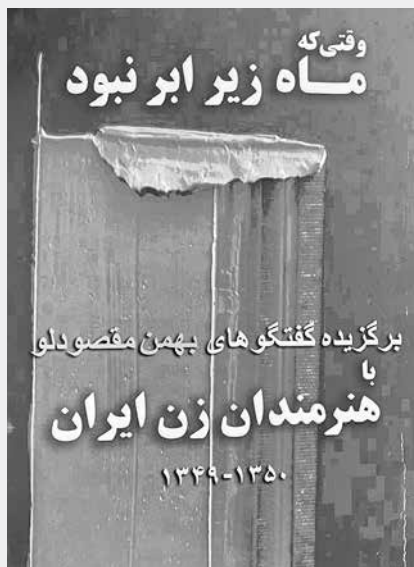
گفتگو با مهین اسکویی می‌گوید: تاکنون در بیش از سی‌پنجاه بازی کرده و بیست‌وپنجاه تلویزیونی را هم کارگردانی کرده که اکثر این‌ها توسط خودشان ترجمه و بازی شده است. او می‌گوید من یکی از آرزوهایم این است که از پیس‌های ایرانی استفاده کنم، ولی چون به من پس از یک سال و نیم وابستگی به وزارت فرهنگ و هنر هیچ‌گونه کمکی مالی نشده، چگونه می‌توانم از یک نویسنده ایرانی دعوت کنم تا برای مدتی روی یک پیس کارکنم....

پری صابری، مترجم، کارگردان تئاتر، طراح لباس و دکور می‌گوید: در آفرینش هنری اگر قید و بند‌هایی وجود داشته باشد خواه و ناخواه رکود به وجود می‌آید.... «شمس‌پرنده»، «اسطوره‌ی سیاوش» و نمایشی است که پری صابری در تالار یونسکو پاریس به روی صحنه برد. نشان شوالیه کشور فرانسه به پری صابری داده شده است.

در گفتگو با شاکه مارکاریان، خواننده سوپرانو لیریک می‌گوید: فلکور هر ملت نمی‌تواند غنی‌ترین منبع برای خلق آثار هنری باشد.

در گفتگو با سودابه صفاییه، خواننده سوپرانو اپرا می‌گوید: کسی که می‌خواهد در یک محیط زنده و نو تنفس کند باید هنرمند رابشاند و بپذیرد... خاطره پروانه خواننده سنتی ایران می‌گوید: من در این راه شهید شده‌ام. من هم مثل مادر هم هیچ وقت خواننده موفق روز نبوده‌ام. آهنگ‌هایم شکسته نبوده و سرزبان‌ها نیز نیفتاده‌ام. حقیقت این است که خودم هم نمی‌خواسته‌ام....

در گفتگو با مادام یلنا (آودیسپان) بنیان‌گذار هنرستان باله می‌گوید: استعداد کودکان کشور ما



وقتی که ماه زیر ابر نبود

برگزیده گفتگوهای بهمن مقصودلو
با هنرمندان زن ایران (۱۳۴۹-۱۳۵۰)

International Film & Video Center

بررسی: شاهرخ احکامی

راه صدروزه بریدم... یعنی عامل سرنوشت است که می‌خواهد در سرنوشت انسان قرار بگیرد... به نظر من ویس یک زن پاک است که هرگز دروغ نگفته، خیانت نکرده و عشقی را انتخاب می‌کند که خودش می‌خواسته. پس او گناهکار نیست و تقدیر هم که همان «دایه باشد همراهی‌اش می‌کند».

در گفتگو با مینا اسدی درباره شعر و شاعری: با گیسوان برفی / با دیدگان خسته‌ی بارانی / از فصل زرد خاطره می‌آیم... او می‌گوید: شعری است برای رسیدن از درد به درمان... من باید سرم به دیوار بخورد تا بدانم حصار خفقان‌آور است و سپس بگویم تا وقتی که دیوار هست / من احساس خفقان می‌کنم / کجاست فضای نامحسوس؟ من بلد نیستم ادای آدم‌های خیر و انسان دوست را در بیاورم و از چیزهایی دم بزنم که خودم فاقد آن هستم. باز هم می‌گویم که اول باید خودت را دوست بداری تا بدانی دوست داشتن یعنی چه و بعد دست دیگران را از راه مهر و عطوفت بفشاری....

در گفتگو با لرتا (هایراپتیان) درباره تئاتر

دکتر بهمن مقصودلو، نویسنده، فیلم‌ساز و منتقد سینمایی در این مجموعه، گفتگوهای خود با هنرمندان زن ایران را منتشر کرده است.

نقاشان و مجسمه‌سازان: ایران درودی، منصوره حسینی، طلحه کامران، هاسمیک نرسیسیان، عمیک آبراهامیان، مینا اسدی علوی، ماری شایانس، مهناز آذرنیا، پاینده شاهنده؛ نویسندگان و شاعران: مهین تجددید، سیمین بهبهانی، مینا اسدی، پروانه مهین، پروین صداقت؛ سینما و تئاتر: لرتا (هایراپتیان)، شهلا (ریاحی)، ژاله (علو)، مهین اسکویی، پری صابری، فخری خورش؛ موسیقی، آواز و باله: ژانت مارتینی لازاریان، شاکه مارکاریان، سودابه صفاییه، خاطره پروانه، مادام یلنا (آودیسپان)؛ طراح مد: غزاله صبا و گریمو: هاله حاتم.

درباره ایران درودی نقاش معاصر می‌نویسد: ایران درودی سال ۱۳۱۵ در مشهد به دنیا آمد و در بوزار پاریس هنر نقاشی را تحصیل کرد و مراحل تکمیلی خود را در دانشکده‌های مختلف بروکسل و نیویورک به پایان رساند. درودی می‌گوید: ... در این که هنرمند از جامعه‌اش و مسایل مربوط به آن تأثیر می‌گیرد، شکی نیست، ولی این که آیا در خدمت جامعه‌اش است یا در خدمت هنر، این را باید از اثر هنری نتیجه گرفت نه از هنرمند. چرا که یک اثر هنری برای خود توجیه و توضیحی دارد که شاید برای نتیجه‌گیری کلی ما از مسایل نتواند توجیهی بیاید و یا بهتر بگویم رسالتی را که معتقد به انجام آن است در این شرایط به انجام رساند....

در گفتگو با منصوره حسینی، منصوره حسینی می‌گوید: هنر مثل زندگی است، هرکس پیشتر آن را بکاود بیشتر می‌بازد... من یک نقاش آبستره هستم و توانسته‌ام موومان هنری کشورم را نیز عوض کنم، ولی نمی‌دانم نوپردازم یا نه....

خانم مهناز آذرنیا، هنرمند نقاش و شاعر می‌گوید: زنان هنرمند صرفاً به خاطر غرور و خودخواهی بی‌جایی که دارند کمتر با یکدیگر رابطه و دوستی دارند، چرا که معمولاً همبستگی‌های اجتماعی و انسانی است که می‌تواند راه پیروزی‌های بزرگ را برای یک جامعه تسهیل نماید....

خانم پاینده شاهنده نقاش می‌گوید: نقاشی نوعی نیاز درونی است که با تفنن تفاوت بسیار دارد... در گفتگو با مهین تجددید نویسنده نمایشنامه ویس و رامین و برنده جایزه نمایشنامه‌نویسی جشن هنر می‌گوید: من ویس و رامین را به عنوان عامل سرنوشت ساختم تا با توجه به این مسأله که من از رئالیسم به سورئالیسم رفته‌ام و از رئالیسم سمبل گرفته‌ام. در داستان دایه همه کار می‌کند. در جایی که می‌خواهد پیام ویس را برای رامین ببرد، می‌گوید: «به یک شب

از مطرح‌ترین طراحان لباس در دهه چهل و دهه پنجاه بود. او در ادبی‌هشت سال ۱۳۹۹ در پاریس درگذشت. در گفتگو با یک گریمر، هاله حاتمی می‌گوید: یک گریمر باید مؤمن به کار خود باشد و در زمینه کار خود مطالعات عمیقی داشته باشد.... کارهای ارزنده و ماندنی بهمن مقصودلو شایسته تمجید است.

نمایش گذاشت. این کلکسیون، که مجموعه ۴۵ دست لباس با مدل‌های مختلف و با استفاده از پارچه‌های صنایع دستی ایرانی تهیه شده بود، با استقبال فراوان طراحان و دوزندگان و منتقدین مد در پاریس روبه‌رو شد و از جمله روزنامه فیگارو در صفحه اول خود خانم صبا را مورد تحسین و تشویق قرار داد. غزاله صبا دختر بزرگ ابوالحسن صبا و یکی

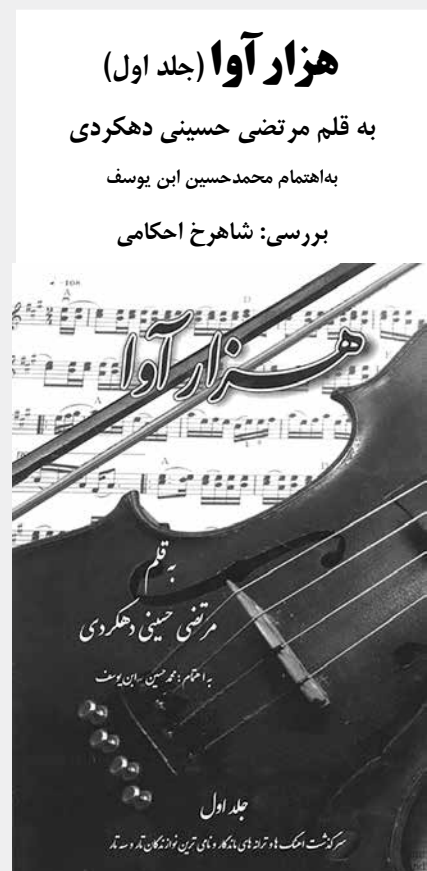
از نظر ساختمان بدنی و نرمش فوق‌العاده است... از میان آثار وی می‌توان به «گل شیراز»، «مرگ عقاب» و «فواره‌های میدان فردوسی» اشاره کرد... گفتگو با غزاله صبا، طراح مد: زنان هیچ جای دنیا مثل زنان کشور ما گرایش به مد ندارند... خانم صبا در فروردین ماه ۱۳۴۹، ششمین کلکسیون مد لباس ایرانیان قدیم را در خانه ایران در پاریس به

اخیر در دنیای شعر و موسیقی ایران به وجود آمد و به نحو شگفت‌انگیزی عواطف و احساسات ملی ما را تحت تأثیر قرار داد، سرود جاودانه «ای ایران» شاهکار فناپذیر روح اله خالقی و دکتر حسین گل‌گلاب است که بی‌تردید برای ایرانیان، اعم از پیر و جوان و فقیر و غنی والاترین اثر ملی و هنری به شمار رفته است.... به نوشته کتاب «ادبیات آهنگین ایران»، بعد از شبدا که سرفصل ترانه‌سرایی پویای ایران است، و عارف که مبتکر ترانه‌های ملی و میهنی است، ملک الشعرای بهار، شاخص‌ترین چهره ترانه‌سرایی ایران به شمار رفته و «مرغ سحر»، برجسته‌ترین اثری است که از وی به جا مانده و برای اولین بار به وسیله ملوک‌ضرابی و قمر اجرا شد....

علت موفقیت ترانه و شعر «مرا ببوس»، علاوه بر آوای گرم و هنرمندانه گل‌نراقی و ملودی‌های آرام، دلنشین و خاطره‌انگیزی که مجید وفادار خلق کرده بود، عامل مهم دیگری که در موفقیت این ترانه تأثیر قاطع و تعیین‌کننده داشت، کلام بدیع، زیبا و پرمفومی بود که در سراسر این تصنیف به چشم می‌خورد... سراینده شعر «مرا ببوس»، دکتر حیدر قابی تحصیلات دانشگاهی خود را در آمریکا و دکترای فلسفه‌اش را از دانشگاه برلن گرفته بود... و در دانشگاه‌های آمریکا به تدریس اشتغال داشت. در پایان استاد مجید وفادار نیز در سال ۱۳۵۴ در تهران درگذشت و بالاخره خواننده‌ی افسانه‌ای «مرا ببوس»، حسن گل‌نراقی نیز در پایان عمر به بیماری فراموشی الزایمر گرفتار آمد و بخش عمده‌ای از اموال خود را وقف آسایشگاه معلولین و سالمندان نمود و در سال ۱۳۷۲ درگذشت. فریدون مشیری در بوسه و آتش می‌گوید:

در همه عالم کسی به یاد ندارد
نغمه‌سرایی که یک ترانه بخواند
تنها با یک ترانه در همه‌ی عمر
نامش این گونه جاودانه بماند

اثر فراموش نشدنی «آوای خسته‌دلان» کلام بسیار استوار و کم‌نظیری است که تورج نگهبان آن را بر روی یکی از بهترین آهنگ‌های همایون خرم سرود که با آوای جذاب و لطیف مرضیه در دستگاه همایون



به چنگ نواز هدیه می‌کردند، به رسم ادب ابریشم بها می‌خواندند. ارغنون یا ارغانون آلت موسیقی است که مردم یونان و روم به کار می‌بردند رباب، ساز معروف مردم فارس و خراسان بود... در یونان باستان عالمان ریاضی، آفریدگار جهان را مهندس و معمار بزرگ می‌خواندند که همه چیز را بر مبنای حساب و هندسه آفریده است. مولانا جلال‌الدین... به پیروی از فیثاغورث و ارسطو تناسب‌های نواهای موسیقی را بر روال تناسب‌های گردش افلاک می‌انگارد.... مشهورترین و محبوب‌ترین اثری که چند سال

مرتضی حسینی دهکردی متولد شهرکرد، فارغ‌التحصیل دانشکده کشاورزی کرج، پس از سال‌ها کار فرهنگی و آموزشی، بعد از کناره‌گیری از آنها به آمریکا مهاجرت کرد و به نگارش مقالات تحلیلی درباره زندگی و آثار هنرمندان موسیقی و ترانه‌سرایان بزرگ ایران در صد و بیست سال اخیر پرداخت. کتاب «هزار آوا» (جلد اول)، شامل بخش اول، سرگذشت آهنگ‌ها و ترانه‌های ماندگار و هنرمندان بزرگی که آنها را آفریده‌اند؛ بخش دوم، مشهورترین نوازندگان تار ایران در ۱۵۰ سال گذشته، مشهورترین نوازندگان تار در دوران قاجاریه؛ بخش سوم سه تارنوازان مشهور ایران؛ و بخش چهارم، نت برخی از آهنگ‌های مشهور می‌باشد. دهکردی در پیشگفتار «هزار آوا» می‌نویسد: ... از مهم‌ترین عواملی که در این سال‌های تیره و تار (مهاجرت)، من و بسیاری از آوارگان وادی حیرت را با ایران پیوند داده و می‌دهد، جادوی شعر و ادب فارسی و موسیقی‌های ایرانی است و به همین جهت در ۴۲ سال گذشته... به تدریج مانند دیگر آوارگان به دنیای کتاب و ادب و موسیقی ایران رو کردم و ظرف نزدیک به دو سال بیش از ۲۵۰۰ نوار موسیقی و حدود ۵۰۰ جلد کتاب فارسی جمع‌آوری نمودم...

پروفسور فضل‌الله رضا در نوشته‌اش آورده است که: ... دکتر مشایخ فرید می‌نویسد: «عود را ایرانیان ساخته‌اند، برپت همان عود است. این کلمه فارسی است و اصل آن «بربت» بوده است، یعنی سینه مرغابی (بت)، زیرا شکل این ساز به سینه و گردن مرغابی شباهت دارد.» ساز ایرانی عود در قدیم چهاروتر (زه) داشت. شیخ ابونصر فارابی به جهت استكمال، آلت وتری خامس بر آن اضافه کرد که آن را «حاده» نامیده‌اند. درازای عود، یک برابر و نیم پهنای آن است و گودی کاسه به اندازه نصف پهنای آن بر روی عود چهاروتر کشیده می‌شد. زه ضخیم‌تر، «بم» نام دارد، سه زه دیگر به ترتیب ضخامت عبارت است از: «مثثل»، «مثنی» و «زیر». نسبت ضخامت بم به مثثل ۱/۳ است، همچنین مثثل از مثنی و مثنی از زیر. این ضخامت‌ها را با تار ابریشم اندازه می‌گرفتند. یعنی ضخامت‌ها به ترتیب عبارتند از: «۲۷/۳۶/۴۸/۶۴». دستمزدی را که

اجرا شد....

در کتاب «حکایت نگفته» می‌خوانیم: «بدون کمترین شک و تردید، علی تجویدی بزرگ‌ترین آهنگ‌ساز قرن اخیر ایران است و هرگز نباید این موضوع را یک ادعای فردی تلقی نمود، زیرا کارنامه‌ی درخشان وی در ۵۰ سال اخیر شاهد این حقیقت و پشتوانه‌ی بی‌بدیل در هنر نغمه‌گری این سرزمین بوده و خواهد بود....»

پرویز مشکاتیان نه تنها در نوازندگی سنتور و سه تار به والاترین مراحل شهرت و افتخار رسیده است و نواخته‌های او از برجسته‌ترین تک‌نوازی‌ها به شمار می‌رود، به علت نوآوری‌های ارزنده و بدعت‌های مطلوبی که در آهنگ‌سازی، بالخصوص سرودن آهنگ بر روی شعر از خود نشان داده و همچنین به سبب آفرینش پیش‌درآمدهای بسیار زیبا و کم‌نظیر، در صف اول چهره‌های ماندنی موسیقی معاصر ایران قرار دارد.... بیژن ترقی می‌گوید: نخستین نمونه‌ی مؤثر تلفیق شعر و موسیقی سرود خوانی رودکی سمرقندی، پدر شعر پارسی در دربار نصر سامانی و برانگیختن وی به مراجعت از هرات به بخارا است که شاعر با تسلط به موسیقی و تلفیق آن با شعری مناسب و زنده کردن خاطرات بخارا و بوی دل انگیز جوی مولیان، رایحه‌ای را به مشام سلطان رسانید که وی موزه در

پا نکرده براسب سوار شد و آهنگ بخارا کرد. از این داستان می‌توان به تأثیر غنایی موسیقی روی شعر و اثر متقابل و مضاعف آن بر روی شنونده‌ی صاحب دل پی برد....

از دیگر جاودانه‌های تأثیرگذار، ترانه‌ی «مرگ قو» کلام بی‌نهایت دل‌انگیز و پر رمز و راز حمیدی شیرازی است که در نهایت سادگی و روانی، از تنهایی انسان‌ها و سرنوشت محتوم آنها سخن می‌گوید و در چارچوب داستانی رویا پرور و جملات و کلماتی مأنوس و آشنا، فلسفه‌ی حیات را با دیدی تازه و شاعرانه تصویر می‌کند.... مرگ قو، اولین ترانه با کلامی بوده که در سال ۱۳۴۰ با صدای بم عباس مهرپویا خوانده شد و به زودی میان طرفداران موسیقی پاپ، دوست‌داران زیاد پیدا کرد و مهرپویا به عنوان خواننده‌ای صاحب سبک شهرت یافت....

ترانه‌های منیر (دکتر منیر طه)، عطر و رنگ خاصی داشت، عطر و رنگی که بعضاً آن را به «عرفان» منتسب می‌کردند. اما حقیقت این بود که بن‌مایه‌ی ترانه‌های منیر «عشق» بود.

آن هم عشقی جسمانی نه آن‌چنان که برخی از نویسندگان و یا دست‌اندرکاران رادیو، از آن به عنوان عشقی عرفانی و آسمانی نام می‌بردند تا گروه‌های متعصب جامعه را قانع کنند که منظور شاعر از بیان

این هیجانات و شوریدگی‌ها صرفاً مسایل عرفانی است. ترانه‌های منیر عموماً تصویر شیفتگی‌ها و شیدایی‌های دختر جوانی بود که عشق را بالاترین هویت هستی می‌دانست. او در حالی که بیست و دو سال بیشتر نداشت، از هیجانات روحی و عاطفی خود چنین می‌گوید: شبی از میخانه‌ام برکش/ به سان پیمانه‌ام سرکش/ به می‌خواران مستیم بگذار/ اگر جویی ساغر مستی/ اگر خواهی مستی و هستی/ به این و آن، هستیم مگذار/ به کس مگو مگو، حدیث این سبو/ تا بنوشندم/ تا بنوشندم/ منم راز هستی/ منم رمز مستی/ اگر خواهی هستی/ اگر جویی مستی/ مرا درکش/ ببر سرکش/ حریفان را مگو مستم، مده یک دم تو از دستم/ به کس مگو مگو، حدیث این سبو/ تا بنوشندم، تا بنوشندم/ اگر از من کسی پرسید/ مگو بودم، مگو هستم....

دریغا که رهی، خالدی و دلکش سال‌هاست که به ابدیت شتافته‌اند، اما بی‌گمان اثری که از آنها برجای مانده، آن چنان شیوا، عمیق و پرمعناست که برای سال‌های سال خاطره‌ی آنها در میان ایرانیان زنده خواهد ماند....

کتاب ارزنده و پرمحتوای هزار آوا مجموعه جالبی است برای علاقمندان آهنگ‌ها و ترانه‌ها و نوازندگان و هنرمندان بنام ایران.

فرشتگان معاصر

از نظرگاه من، هنر امری شفابخش و مانند مفهوم شراب موجب باززایی درونی می‌شود. این شاید کم‌ترین تأثیر یک اثر هنری باشد. از این رو ناخودآگاه مجموعه‌ای را سال‌های ۶-۲۰۰۵ با همین نیت شروع کردم. با «فرشتگان معاصر» خواستم انسان امروزی و خسته از تلاطم افکار را لحظه‌ای به بازی بگیرم و در کم‌ترین زمان به فضای دیگری پرواز دهم، حتی اگر به نظر کاری کودکانه باشد. فرایند این مجموعه بدین صورت بود که دو بال فرشتگان را روی پرده سفیدی کشیدم و مانند پرده‌کش‌های قدیم در ایران در فضای عمومی نصب کردم و از مردم عادی خواستم بدون هیچ پیش‌فکری جلوی بال‌ها بایستند. در حالی که برخی جدی و برخی با طنز با این بال‌ها نقش بازی می‌کردند، مرتب از حالت‌های آنها عکاسی می‌کردم. آنها وقتی عکس خودشان را می‌دیدند، احساس‌های خود را ابراز می‌کردند. این بازی تبدیل به هنر شد. از میان عکس‌های زیادی که از جاهای مختلف ایران عکاسی کرده بودم آنها را با فرهنگ ایرانی تلفیق کردم. در واقع زیر پوسته هر اثر فرشته انسان‌هایی با خیال‌های ساده و پیچیده پنهان شده‌اند که بخشی از آن را به عنوان اثر برای مخاطبان به نمایش گذاشته‌ام.

حجت‌امانی

In my opinion, Art has a healing mechanism and like wine, it causes internal resurgence. Perhaps this phenomenon leaves the least impact of the work of Art. With this intent I started a series of work in 2005-2006 "Contemporary Angels" If even for a moment I could have the modern man whose tired of his internal turmoil spread his wings and fly into a space of his desires.



Instagram/HOJAT_AMANI
hojatamani@gmail.com

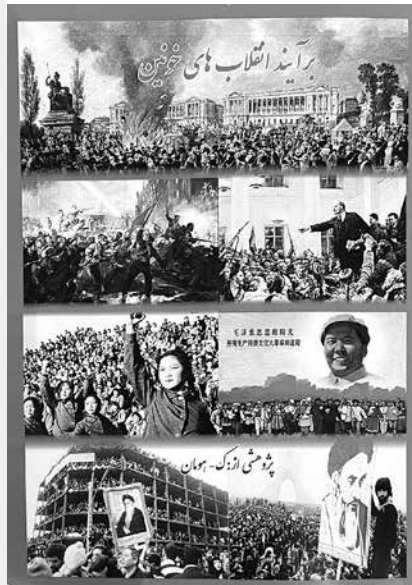
برآیند انقلاب‌های خونین

پژوهشی از ک. هومان

ناشر: رسانه‌های گروهی پارس

khomman209@gmail.com

بررسی: شاهرخ احکامی



چندان دور واهی و خیال‌پردازی نبود... شاه از ابتدای سلطنت تا مرداد ماه ۱۳۳۲ قدرت و نفوذ چندان برای مداخله در امور کشور و حتی در مواردی قدرت دفاع از خود را هم نداشت. شاه از زمان اشغال ایران که تا بهار سال ۱۳۲۵ به درازا کشید و همچنین تا مرداد ۱۳۳۲ جز در نیروی نظامی... عملاً قدرت و نفوذی در امور کشور نداشت... امکان دخالت در امور از برایش فراهم نبود و ناگزیر به ایفای نقش تشریفاتی بود و امور در دست نخست‌وزیرانی چون محمدعلی فروغی، سهیلی، قوام‌السلطنه و محمد ساعد مراغه‌ای و مرتضی قلی بیات (خواهرزاده دکتر مصدق)، ابراهیم حکیمی، صدراالاشرف و دکتر محمد مصدق از سیاستمداران با سابقه و دارای نفوذ و قدرت بود که شاه را به چشم جوانی کم‌تجربه می‌نگریستند.

در زمان دکتر مصدق هرگونه مداخله و نفوذ در امور کشور از شاه سلب شده بود تا جایی که مأذون به دیدار با نمایندگان سیاسی و دیپلماتیک کشورهای بیگانه و بسیاری از شخصیت‌های کشوری نبود و حتی وزیر دربار به خواست و تأیید دکتر مصدق انجام شده بود و شاه قدرت اعتراض به تبعید خانواده‌اش به خارج از کشور را نیز نداشت... شاه در دوره دوم پادشاهی که ده سال به درازا کشید با برچیده شدن

چند سالی است که با نوشته‌های خواندنی ک. هومان آشنایی دارم. کتاب رسیده (برآیند انقلاب‌های خونین)، دارای بخش نخست شامل انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب بلشویکی در روسیه، انقلاب سرخ چین، انقلاب اسلامی در ایران؛ بخش دوم شامل چرایی بروز انقلاب اسلامی در ایران تا... چرایی روابط ایران با دولت‌های غربی در زمان شاه؛ بخش سوم شامل آنان که به خاطر یک دستمال قیصریه راه آتش کشیدند... تا نقش خان‌ها و صاحبان املاک روستایی در پیوند با نفوس سیستم ارباب رعیتی؛ و بخش چهارم شامل نقش بیگانگان در برپایی انقلاب اسلامی... تا نقش دولت اسرائیل می‌باشد. هومان در پیش‌گفتار می‌نویسد: انقلاب revolution یعنی دگرگون شدن، تغییر، تحول و تبدیل که این واژه معمولاً درباره‌ی دگرگونی‌های انجام شده در زمینه‌های گوناگون... از جمله انقلاب سیاسی، انقلاب صنعتی، انقلاب فرهنگی (رنسانس) و یا انقلاب مذهبی و انقلاب ضد استعماری به کار می‌رود. تم این گفتار درباره‌ی انقلاب سیاسی از نوع خونین و برآیند آن است... از آنجا که چگونگی و برآیند رویداد انقلاب اسلامی از برای ما ایرانیان دارای اهمیت ویژه است و به بررسی و کندوکاو بیشتری نیاز دارد، در این گفتار به انقلاب‌های خونین فرانسه، روسیه و چین به گونه کوتاه و درباره انقلاب خونین سال ۱۳۵۷ با عنوان انقلاب اسلامی به گونه‌ای نسبتاً مشروح تر خواهیم پرداخت...

هومان در چرایی بروز انقلاب اسلامی در ایران می‌نویسد: در تجزیه و تحلیل چرایی و چگونگی بروز انقلاب خونین اسلامی که منجر به سقوط شاه و رژیم ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران گردید، آن گونه که مخالفین می‌گفتند و می‌گویند ظاهراً به خاطر وجود فضای امنیتی و خفقانی و نبودن آزادی سیاسی و رفتار ظالمانه نسبت به زندانیان سیاسی و عاملیت بیگانه و... بود که طی سال‌ها برقرار بوده است و گوش شنوایی به جهت وضع و اوضاع نبود و شاه و دولتمردان را از عاملین چنان اوضاع و شرایطی برمی‌شمردند... این گروه‌ها و شخصیت‌های مخالف شاه، با همه‌ی اهداف و دیدگاه‌های متضاد تنها در یک هدف اشتراک نظر داشتند و آن هم سقوط شاه بود... تا جایی که شعار می‌دادند «تا شاه کفن نشود / این وطن وطن نشود». یعنی تا جایی که خواهان مرگش نیز بوده‌اند... در نتیجه دست‌پخت مخالفین انقلابی، چیزی جز برپایی رژیم اسلامی «نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر» و نکبت و تنگناها و زندان و شکنجه و گورخوابی، کارتن خوابی، خرابه خوابی... و ده‌ها درد بی‌درمان دیگر نبود... تلاش و خدمات شاه در باروری اقتصادی و شکوفا و گسترش هرچه بیشتر نهادهای آموزشی در همه رشته‌های تحصیلی از دبستان تا عالی‌ترین مدارج نشان می‌داد که امید دسترسی به آزادی در زمانی نه

بساط کمونیست‌ها در ایران پس از رویداد مرداد ماه ۱۳۳۲ جای نگرانی چندان نمی‌تواند داشته باشد، بلکه از برای دولت آمریکا و چند دولت اروپایی نیز از بابت منافع نفتی منطقه نبود... این دوره ده ساله را می‌توان دوره آرامش و سکون سیاسی خواند...

در شاه در دوره سوم می‌خوانیم: در این دوره شاه در راه پیاده کردن آرزوهایش برای ساختن جامعه‌ای پیشرو و مرفه و سربلندی ایران و ایرانی گام‌های سریع و دور از انتظاراتی برداشت که مخالف خواسته‌های آخوندها بود... گفتنی است این که اگرچه این چریک‌ها با شرایط آن روزها به خوبی می‌دانستند حریف دولت نخواهند بود، اما هدف‌شان از این درگیری‌ها و کشته شدن‌ها لکه‌دار کردن چهره‌ی شاه و دولت در دید روزنامه‌نگاران و نویسندگان خارجی به جهت جلب نظر جهانیان به ویژه دولتمردان غربی بود...

در «آنان که به خاطر یک دستمال قیصریه را به آتش کشیدند»، می‌نویسد: ... ضمناً بودند نامداران و دولتمردان و رجال بلندپایه حتی بعضاً مجیزگوی شاه، اما از نان‌خوردگان به نرخ روز، چون شاه را در ایستادگی در برابر مخالفانش مردود یا ناتوان دیده بودند به هواداری از انقلابیون برخاسته و به مجیزگویی از رهبر انقلاب پرداختند... حمزه فراهتی، یکی از هموندان ساعدی و آل احمد، در کتابش زیر نام «در آن سال‌ها و سال‌های بعد» اظهار می‌کند که صمد بهرنگی شهید ساختگی شد و مرگ او کارساک نبود و او در برابر دیدگانم غرق شد و ما به دروغ گفتیم کارساک بود... سخنگوی سازمان چریک‌های فدایی خلق در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۵۸ از اعدام‌های دادگاه‌های اسلامی استقبال کرد و این اعدام‌ها را برای تضعیف ضد انقلاب کاملاً لازم دانست، اما چندی نگذشت که این خنده بر چنان دیگران، بر لبان رهبران این حزب یخ بست و این بار آخوندها بودند که بر جنازه اینان دهان به خنده گشودند...

هومان در جبهه ملی و هواداران آن با داعیه روشنفکری و بعضاً مذهبی می‌نویسد: ... پیروان مصدق شعاری را بر له خمینی سر می‌دادند که نمی‌دانستند رهبر انقلاب اسلامی نه تنها با واژه‌های ملت بیگانه بود، بلکه پیش‌بینی برای تاریخ ایران و حتی ایران قایل نبود و در ذهن او «ملت» جایی نداشت و طالب امت بود... برتولد برشت، نمایشنامه‌نویس، کارگردان تئاتر و شاعر آلمانی درباره جنایات هیتلر و رفتار قربانیان نازی نوشت: «آنها اول به سراغ کمونیست‌ها رفتند و من چون کمونیست نبودم، اعتراض نکردم؛ بعد به سراغ یهودی‌ها رفتند، من چون یهودی نبودم اعتراض نکردم؛ بعد به سراغ اتحادیه کارگری رفتند و من چون عضو آنها نبودم، اعتراض نکردم؛ و بالاخره وقتی به سراغ من آمدند که دیگر کسی باقی نمانده بود که اعتراض کند» که

پیرزنی دل شکسته با چشمانی گریان از فردین می گوید

وقتی نامردان شوهرم را شبانه با چاقو از پشت سر زدند و کشتند چهار فرزند قدو نیم قد داشتم... یک دختر و سه پسر... به هر دری زدم نتوانستم بجز دلاکی کار دیگری پیدا کنم تا اطاقی اجاره کرده و بچه هایم را بزرگ کنم... با حقوق دلاکی هم که نمی شد... به ناچار آنها را به یتیم خانه «فرح پهلوی» سپردم که زیر چتر حمایت دولت باشند تا حداقل گرسنه نمانند، البته ماهی چند بار خودم به آنها سر می زدم و می دیدم شان. وضعیت چندسالی به همین شکل گذشت تا یکروز آقایی خوش قیافه و شیک پوش به دیدنم آمد. خودش را «فردین»، بازیگر سینما معرفی کرد. گویا از یتیم خانه نشانی مرا گرفته بود... از آن روز زندگی من عوض شد، خانه ای برایم اجاره کرد و دوباره توانستم بچه هایم را پیش خودم بیاورم. رفتم کلاس خیاطی و با کمک فردین موفق شدم یک خیاط خانه باز کنم... چهار فرزندم با حمایت و بزرگواری های او به نحو احسن بزرگ شدند و باز با خرج او برای تحصیلات عالی به فرنگستان رفتند. دخترم همان سال اول در لندن با ماشینش تصادف کرد و کشته شد. ولی پسرانم همگی درس خواندند و همانجا ازدواج کرده و ماندگار شدند. سال های اولی که رفته بودند گاهی تلفن می زدند یا نامه ای می فرستادند. ولی یواش یواش رابطه ما کم رنگ و کم رنگ تر شد تا امروز که تقریباً پانزده سالی است که از هیچکدام شان خبری ندارم... ولی فردین تا زنده بود، سالی چندبار به دیدنم می آمد و هوایم را داشت. نمی گذاشت احساس تنهایی کنم. هرچند این سال های آخر حیاتش احساس می کردم خودش هم خیلی غمگین و تنهاست. دیگر آن لبخند زیبای همیشگی را به لب نداشت... همین طور که می بینید دورتا دور اطاقم عکس های فردین است ولی تصویری از پسران خودم نیست. رابطه مادر و فرزند که همیشه نباید خونی باشد. امروز به همه می گویم من یک فرزند داشتم که آنهم فردین بود. هرچند او فقط یک سال از من جوان تر بود، ولی اشکال ندارد. اهل دروغ نیستم. شاید باورنات نشود ولی دیگر هیچ احساسی نسبت به فرزندان خونی خودم ندارم. نه علاقه ای به دیدنشان دارم نه گرفتن خبری از آنها. ولی برای فردین هر لحظه دلم تنگ می شود. بخدا اگر الان بگویند سه پسرم پشت در خانه هستند، علاقه ندارم در را باز کنم و دوباره ببینم شان. ولی اگر بگویند فردین پشت کوه قاف است فوراً با پای برهنه پیاده می روم.

این گفته مصداق بارز رفتار کسانی است که جنایات حکومت گران اسلامی را نسبت به دیگران می دیدند. اما چون خود جزء آن دیگران نبود، همچنان در حال بهم زدن آتش «ابودردای» رژیم اسلامی بودند تا نوبت به خودشان رسید... (آتش ابودردا، آشی بود که در گذشته ها رسم برای این بود خانواده هایی که فرد بیمار در خانه داشتند در شب چهارشنبه سوری در خانه می پختند. ظاهراً «ابودردا» نام طبیبی بود در زمان پیامبر اسلام که پخش آتش را به افراد مریض توصیه می کرد)... هومان در پایان کتاب می نویسد: سازمان های حقوق بشری در این کشورها نیز بسیار ساکت تر از سال های قبل از انقلاب هستند و حتی هیچ واکنش اساسی در مقابل جنایات های اخیر که در ایران انجام شده نداشته اند... آنها اگرچه «اول آمریکا» گفتن ترامپ را به درستی نکوهش می کنند، زیرا چنین گفته ای با اصل اعلامیه حقوق بشر در تضاد است) خودشان در عمل به «فقط فرانسه»، «فقط انگلیس»، «فقط آلمان»، «فقط سوئد» و و و می اندیشند و سیاست ها و برنامه های شان را تنها بر آن اساس پیش می برند. در واقع اعلامیه حقوق بشر تنها در کشورهای خودشان و در ارتباط با حقوق مردمان خودشان کار می کند نه در ارتباط با کل بشریت....»

Addiction, CoDependency, Recovery

Detox, Residential, Out Patient and Intervention Services

درمان و بهبودی از هر اعتیاد و وابستگی های متقابل



رهایی

OMID e IRAN TV

Every Thursday, at 4:15 - 5pm



مشاور ترک اعتیاد از الکل، مواد مخدر، قمار، پر خوری، ترک سیگار و وابستگی های متقابل

Relapse Prevention, as well as Combined Family Groups, Yoga, Meditation, Coaching & Acupanture Services

با امکانات خانه های بازپروری تا بهبودی کامل با همکاری روانشناسان و روانپزشکان متخصص به بیمارهای اعتیاد و وابستگی

Transforming Life Center, Inc.

LA: 818.590.0134

OC: 949.910.3585

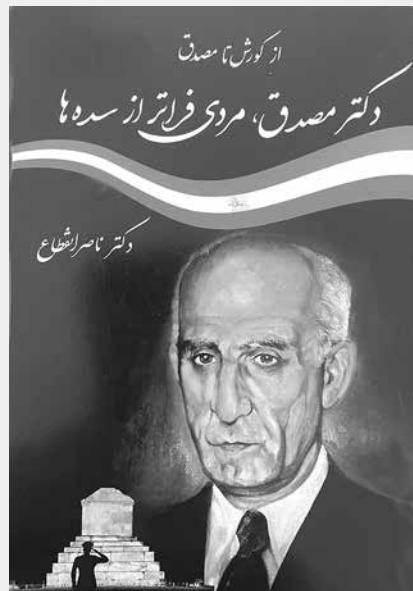
www.TransformingLifeCenter.com

روز) رضاخان پهلوی با زیرکی اختیار کار را از او گرفت و خود به یاری عواملی که در مجلس شورای ملی داشت (دوره‌های سوم و چهارم) رشته کارها را در دست گرفت و مرد اول کودتا شد... سید ضیا به فلسطین (مستعمره انگلیس بود) تبعید شد و ۲۳ سال بعد (با سقوط رضاشاه) دوباره به ایران بازگشت... با رفتن سید ضیا، احمد قوام (قوام السلطنه) از سوی احمد شاه به جای سیدضیا نخست‌وزیر شد. کابینه قوام یکی از مهم‌ترین کابینه‌های ایران از یک قرن پیش تا امروز بوده است: احمد قوام نخست‌وزیر، رضاخان پهلوی وزیر جنگ، مستشارالدوله وزیر معارف و اوقاف، دکتر محمد مصدق وزیر مالیه، مشارالسلطنه وزیر پست و تلگراف، عمیدالسلطنه وزیر دادگستری. این کابینه از نادرترین کابینه‌ها بود که هم دکتر مصدق، هم رضاخان و هم قوام السلطنه و هم بسیاری از سرکردگان و بزرگان مشروطیت حضور داشتند... هم رضاشاه و هم دکتر مصدق، هر دوی آنها سربلندی و ترقی ایران را می‌خواستند. تنها فرقشان در این بود که رضاشاه از راه قدرت و فشار و یکدندگی و مصدق از شاهراه قانون و افکار عمومی خواستار پیشرفت کشور بودند...

«چرا رضاشاه، مردان نیرومند و استوار و پرتفرداری چون تیمورتاش (وزیر دربار خود)، آیت‌الله حسن مدرس نماینده مجلس، داور وزیر دادگستری، میرزاده عشقی و و... را با اندک برخوردی بی‌درنگ کشت، ولی مصدق را نکشت و تنها زمان کوتاهی وی را تبعید کرد بیرجند؟

پاسخ این است که رضاخان پهلوی از زمانی که سردار سپه بود و به هنگام نخست‌وزیری و سرانجام پادشاهی پیوسته و پیوسته با مصدق همدم و هم‌سخن بود و با او همواره در برخورد و گفت‌وگو بود و با زیرکی که داشت به‌خوبی به ژرفای خواست این مرد پی برده بود و می‌دانست که او تنها و تنها برای نگهداشت قانون و حفظ منافع مردم سخن می‌گوید... مصدق نیز در مجلس چهارم و پنجم می‌گفت من با این مرد (رضاخان پهلوی) هیچ‌گونه مخالفتی ندارم بلکه او را صاحب قدرت و خادم مردم می‌دانم...

ناصر انقطاع در مورد سیدضیا می‌نویسد: او مردی فرهیخته، برجسته، متفکر و برنامه‌ریز بود. وقتی از سیدضیا دکتر الهی می‌پرسد، آیا راست است که شما انگلیسی هستید؟ سیدضیا پاسخ می‌دهد: بله این طور می‌گویند: آدمی در دوستی با انگلیسی‌ها زیان می‌بیند، ولی دشمنی با انگلیسی‌ها، آنها آدمی را از زمین محو می‌کنند... سیدضیا می‌گوید من هرگز ماسون نبودم و به حلقه‌ی ننگین ماسون‌ها پای نگذاشتم. می‌گوید قضیه ملاقات رضاخان و ایرون ساید، آن هم در بالاخانه میهمان‌خانه قزوین به‌کلی



از کورش تا مصدق دکتر مصدق، مردی فراتر از سده‌ها

دکتر ناصر انقطاع

شماره تلفن نویسنده: ۸۷۵۷-۲۵۴-۶۶۱

بررسی: شاهرخ احکامی

هفتم فتح‌علی‌شاه و در حقیقت برادران عباس میرزا پسری زاده شد که سی و دو خواهر و برادر داشت که یکی از آنها به نام عبدالحسین میرزا فرمانفرما (نصرت‌الدوله دوم) و سرورالسلطنه ملقب به حضرت علیا پس از زناشویی صاحب دختری شدند که نام او را «ملک‌تاج خانم» (نجم السلطنه) گذاردند که بعدها مادر محمد مصدق شد... مصدق نوه‌ی دختری نصرت‌الدوله فیروز و نبیره فتح‌علی‌شاه می‌باشد... نجم السلطنه سه بار زناشویی کرد و سه بار بیوه شد... خانم نجم السلطنه خطاب به برادرش فرمانفرما می‌نویسد: ... من می‌خواستم خانم اشرف (خانم فخرالدوله) دختر حضرت علیا و لیبعهد (مظفرالدین) را برای محمد بگیرم، ولی ولیعهد دخترش را نداد... انقطاع درباره رضاشاه می‌نویسد: رضاخان پهلوی مردی استوار، مصمم و با اراده و از کسانی بود که در اندیشه خود پا بر جا بود. ایران را دوست داشت، کمتر سخن می‌گفت و بیشتر می‌اندیشید و سپس انجام می‌داد...

در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سیدضیاالدین طباطبایی (سیدضیا) به عنوان مرد اول سیاسی و رضاخان پهلوی به عنوان یک مجری نظامی در جایگاه «مرد دوم کودتا» بود. ... پس از سه ماه (۱۰۰

دکتر ناصر انقطاع، چهره‌ای آشنا در مطبوعات است و نوشته‌های مستند و تاریخی او، به گفته خودش هر روز کتابی جدید است تقدیم به خوانندگان. این کتاب خواندنی هم در نوروز ۱۳۹۸ منتشر شده است. دکتر انقطاع در پیش‌گفتار این کتاب می‌نویسد: ... سوم شهریور ۱۳۲۰، انگلیسی‌ها از جنوب و خاور، روس‌ها از شمال و شمال باختری به کشور بی‌طرف و بی‌دفاع ایران به بهانه‌ی ناوارد و ابلهانه که هر تجاوزگری به آن دست می‌یازد به درون ایران ریختند و سپاه ایران را درهم کوفتند و پس از دو هفته ایران را درنوردیدند... به خلاف همه پیمان‌ها و رفتارهای جهانی رضاشاه را با یک ماشین‌سواری به سوی بندرعباس بردند و با یک کشتی هندی نخست به قصد هندوستان و سپس بی‌آنکه او را پیاده‌کنند به سوی جزیره موریس و آن‌گاه به ژوهانسبورگ بردند... و در آنجا درگذشت...

علت انتخاب دکتر مصدق را، به عنوان بزرگ‌ترین مردی که او را مرید خود کرد، این بود که فردی بود مردمی، دوم وابسته به هیچ بیگانه‌ای نبود، سوم بسیار متین، مؤدب و پرازرم بود و چهارم مثبت می‌اندیشید. در عین حال در برابر حرف زور و نایجا، به سان درختی استوار و سستری می‌ایستاد و پنجم تنها آدمی در یک صد سال کنونی بود که میلیون‌ها ایرانی را پشت سر خود داشت...

نهر می‌گوید: از تاریخ و سخن تاریخ درسی بگیرد، ملتی که از تاریخ درست نگیرد، روزگار آن ملت را بارها و بارها محکوم به تکرار همان شکست‌هایی می‌کند که از آن درس نگرفته است... محمد مصدق در خانواده‌ای با نفوذ و اشرافی دیوانی در ۲۹ اردیبهشت ماه سال ۱۲۶۱ در کوی سنگلج تهران چشم به جهان گشود.

نباید فراموش کرد که از زمان آمدن اسلام به ایران تا یک صد سال پیش، رسم بر این بود که ایرانی‌ها، روز زایش فرزندان خود را به ماه‌ها و سال‌های قمری (تازی) و بر پشت قرآن می‌نوشتند تا اینکه رضاشاه آمد و با بنیادگذاری سازمان آمار و ثبت احوال و جانشین کردن نام‌های فروردین و اردیبهشت و خرداد بجای محرم و صفر و ربیع‌الاول و... دستور داده شد که روز و تاریخ زایش فرزندان ایرانی به سال خورشیدی و ماه‌های ایرانی بشود...

هنگام مرگ میرزا هدایت‌الله (۱۲۷۱ خورشیدی) پسرش محمد مصدق ده ساله بود. ولی ناصرالدین شاه علاوه بر اعطای شغل و لقب میرزا هدایت‌الله به پسر ارشد (میرزا حسین‌خان) دو پسر دیگر میرزا هدایت‌الله، میرزا علی را موقت السلطنه، و محمد را هم مصدق السلطنه نامید... از مردی به نام فیروز میرزا نصرت‌الله فرمانفرما پسر شاهزاده عباس میرزا و هما خانم دختر بهمن میرزا، پسر سی و

یه دونه انار، دو دونه انار،

سیصد دونه مروارید

خواننده: خانم شهلا سرشار

در دوران کودکی و جوانی، ترانه دلنشین خراسانی، «یه دونه انار، دو دونه انار، سیصد دونه مروارید» همواره یکی از شادی بخش ترین نواهای جشن ها در پیرامون من بود. با این حال، این ترانه همواره برایم حزن آلود می نمود: «سیصد دونه مروارید! می شکنه گل، می پاشه گل، دختر قوچانی».

سال ها بعد، حدود سی و پنج سال پیش، متنی از کتاب «تاریخ نوین ایران» اثر پرفسور ایوانف، استاد تاریخ دانشگاه مسکو، که می توانست در پیوند با این ترانه باشد، توجه من را با این مضمون، به خود جلب کرد:

«در آن دوران (فتو دالیسم، سیستم ارباب رعیتی) دهقانان از کلیه حقوق و مزایا محروم بودند. مالکان و حکام محلی به طور آزادانه و خودمختار بر همه چیز حکومت می کردند و بنا به نظر و تشخیص خود محکمه تشکیل می دادند و به ضرر دهقانان رأی می دادند و به میل خود عوارض و مالیات های جدید وضع می کردند.

مثلاً در سال ۱۹۰۵ میلادی، مردم قوچان بر اثر خشکسالی نتوانستند مالیات آن سال را، که عبارت از هر فرد از سکنه ۱۲ من گندم بود، بپردازند. حاکم قوچان به جای این مالیات سیصد دختر قوچانی را بجای گندم از مردم گرفت و به خان های ترکمن فروخت.»

سال ها پس از مطالعه این کتاب فرصتی پیش آمد تا با عزیزی از خطه قوچان دیداری داشته باشم. او نیز با تأیید ماجرای ذکر شده از کتاب «تاریخ نوین ایران»، گفت، که این ترانه غمناک محلی از زبان جوانی بیان می شود، که پیش از اعلام حکم مالکان با یکی از این دختران شیرینی نامزدی خورده بود. این ترانه بیان احساسات آن جوان است در واپسین دیدار با عشق خود، که با چشمانی اشک آلود برای خداحافظی در مقابل او چهره می نماید.

با شناخت این تاریخچه کوتاه، شاید بهتر بتوان حزن نهفته در این ترانه را درک نمود.

اکبری درست پشت سر رزم آرا قرار داشت و به محض اینکه صدای الله اکبر از سوزی خلیل تهماسبی (تورکننده ظاهری) بلند می شود، یک گلوله از کلت این افسر بیرون می آید و از پشت سر رزم آرا وارد می شود و از پیشانی اش بیرون می آید....

قوام السلطنه در پاسخ نامه ای که ابراهیم حکیمی وزیر دربار نوشته، می گوید: غیر از خود (احمد قوام) برای احدی در انجام امور آذربایجان سهم و حقی قائل نبوده و فقط نتیجه تدبیر و سیاست این فدوی بود که به حمد الله مشکل آذربایجان حل شد و اهالی رشید و غیرتمند آذربایجان با سیاست فدوی یاری و همکاری نمودند. (قوام السلطنه به روشنی در این بخش از نامه خود توجه داده است که هیچ کار مهمی از سوزی شاه درباره آذربایجان نشده بود و فقط قوام بود که این مهم را حل کرد...)

پس از رویداد ۲۸ مرداد، دوسه سال بعد ویلیام دوگلاس، قاضی دیوانی عالی آمریکا گفت: «هنگامی که مصدق در ایران به اصلاحات اساسی دست زد، ما به وحشت افتادیم. این مرد (مصدق) که من به خود می بالم که او را دوست خود بخوانم، دموکرات واقعی بود ولی ما با انگلیس ها همدست شدیم تا او را از میان برداریم و در این راه توفیق یافتیم...»

هنگامی که حسین آزموده دادستان در دادگاه برای مصدق درخواست اعدام کرد، مصدق گفت: خدا لعنتش کند. دادستان از مصدق پرسید چه دکترایی داری؟ مصدق: بیطاری (دامپزشکی).

دادستان: اگر نخست وزیری، وزیرانت کجا هستند؟ مصدق: در زندان.... هنگامی که مصدق راه دادگاه آوردند و می خواست بنشینند، پایش لغزید و تکیه بر یکی دو نفر داد و نشست. ملکه اعتضادی با کنایه به مصدق گفت: نترس بابا، اعدام که این حرف ها را ندارد. چرا می لرزی؟ مصدق که ملکه اعتضادی را می شناخت، گفت: خانم ملکه عفت منارجنبان هفتصد سال است که می لرزد و هنوز نیفتاده است، مطمئن باش که من هم نمی افتم.... دادگاه ابتدا مصدق را به دو سال و بعد در دادگاه تجدیدنظر به سه سال زندان محکوم می کند و مصدق در دادگاه می گوید: «من نه خیانتی به شاه کرده ام و نه خیانتی به کشور و مملکت ایران. من نه احتیاج به صرف نظر نمودن شاهنشاه دارم و نه احتیاج به عفو. آنچه که عدالت راستین حکم می کند باید طبق آن با در نظر گرفتن خدا و وجدان رأی بدهید.»

بی اساس است. پول را من (سیدضیا) گرفتم تا به ژاندارم ها که حقوق شان عقب افتاده بود بدهم. این پول جزو مطالبات انگلیس قرار گرفت و قسط بندی شد.

درباره قوام السلطنه می نویسد: احمد قوام مردی استوار، خود خواه، برنامه ریز و آگاه به کارهای کشورداری بود و ضمناً بسیار باهوش بود و می دانست که چه می کند. احمد قوام فرمان مشروطیت ایران را که مظفرالدین شاه امضا کرد به خط و انشای قوام السلطنه بود....

نخستین هسته جبهه ملی از نوزده نفر تشکیل شد که عبارتند از: دکتر محمد مصدق، احمد ملکی (مدیر روزنامه ستاره)، محمد حسن کاویانی، دکتر کریم سنجابی، احمد زیرک زاده، عباس خلیلی (مدیر روزنامه اقدام)، حمیدی نوری (مدیر روزنامه داد)، سیدعلی شایگان، شمس الدین امیرعلایی، محمود نریمان و ارسلان خلعتیری، ابوالحسن حائری زاده، حسین مکی، مظفر بقایی، مهدی بازرگان، عبدالقدیر آزاد، محمدرضا جلالی نائینی (مدیر روزنامه کشور)، دکتر حسین فاطمی و مشار اعظم....

در دوره نخست وزیری ساعد، حسین مکی توانست با نطق طولانی خودش که ۸ روز طول کشید تا اتمام دوره مجلس پانزدهم از رأی دادن به این قرارداد «گس گلشانیان» جلوگیری کند....

پس از تیراندازی و ترور محمدرضا شاه جلوی دانشکده حقوق توسط ناصر میرفخرایی، قرار شد مجلس مؤسسان برقرار شود و مجلس سنا با ۶۰ سناتور، ۳۰ سناتور انتصابی توسط شخص شاه و ۳۰ سناتور انتخابی، و حق انحلال مجلس توسط شاه، که سبب اعتراض سخت احمد قوام السلطنه قرار گرفت. و به این عمل اعتراض کرد و آن را دفن کردن بقایای مشروطیت دانست....

در این کتاب در مورد رزم آرا آمده است: رزم آرا افسری بسیار دقیق، با ثبات و در عین حال برنامه ریز و سازمان دهنده بود.

از قول ثریا اسفندیاری (شهبانوی پیشین ایران) می نویسد: رفتار رزم آرا با سایر فرماندهان نظامی که اظهار بندگی و چاکری و پای بوسی در برابر شاه را می کردند، بسیار فرق داشت و شاه از او می ترسید. و بارها به من گفته بود که در قیافه او (رزم آرا) یک کودتاگر بالقوه می بینم....

در روز گشته شدن رزم آرا، ستوان یکم علی

همیشه و همه جا با «میراث ایران»

۹۷۳.۴۷۱.۴۲۸۳

نویسندگان: لادن برومند، رضا دانشور، جواد طالعی، کاظم ایزدی، سیروس بینا، میثاق پارسا، شهلا شفیق، مهرداد مشایخی، حمید اکبری، آذر خواناتی، اردشیر لطفعلیان، خسرو سعیدی، عزت گوشه‌گیر.

انتشار کتاب «تجربه دولت بختیار در انقلاب بهمن ۱۳۵۷» با چهل و دومین سالگرد پیروزی انقلاب در ایران تقارن یافته است. این تقارن خاطرات تلخی را در اکثریت بزرگی از ایرانیان تداعی می‌کند، چه آنها که به چشم خود شاهد وقوع این انقلاب بودند و خود نیز احتمالاً در آن شرکت داشتند، و چه در نسل بعد از انقلاب که در چهل و دو سال گذشته همراه خانواده‌های خویش انواع محدودیت‌های فکری و مادی و فقر و بی‌عدالتی و از میان رفتن عزیزانشان را به دست استبداد مذهبی خشن و خونریز و واپس‌گرایی که بعد از انقلاب در کشور استقرار یافت تحمل کرده‌اند. بخش عمده محتوای کتاب را سخنرانی‌هایی تشکیل می‌دهد که در سال ۲۰۰۹ در کنفرانسی که به همت دکتر حمید اکبری، استاد وقت دانشگاه «نورت‌ایسترن» در شیکاگو سازمان سازمان یافت تشکیل می‌دهد، ولی نوشته‌های برخی دیگر از پژوهشگران نیز در این تألیف آمده است.

دکتر لادن برومند، جامعه‌شناس، مورخ و فعال حقوق بشر در نخستین مقاله کتاب زیر عنوان «بختیار، خمینی و مسأله استعفا»، دلایل بن‌بستی را که بعد از خارج شدن شاه از کشور میان آیت‌الله خمینی و دکتر شاپور بختیار در مقام آخرین نخست‌وزیر پیش از انقلاب ایران پدید آمد تشریح می‌کند. لادن برومند پس از گزیده شدن پدرش عبدالرحمن برومند، نزدیک‌ترین همکار شاپور بختیار در سال ۱۹۹۱ به دست عوامل جمهوری اسلامی در پاریس، به اتفاق خواهرش رؤیا، بنیاد عبدالرحمن برومند را درواشنگتن به منظور آگاهی‌رسانی درباره نقض مستمر حقوق بشر در ایران و کوشش در جهت انتقال مسأله امت‌آمیزدت از استبداد مذهبی حاکم به یک نظام دموکراتیک فرادین (سکولار) بنیانگذاری کرد که در چند دهه گذشته بدون وقفه در این جهت فعال بوده است.

مقاله بعدی کتاب را رضا دانشور داستان‌نویس و فعال پیشین سیاسی که چندی است زندگی را بدرود گفت زیر عنوان «نگاهی در شخصیت دکتر بختیار» نوشته است. او در این نوشته می‌گوید، در جریان انقلاب، بختیار و معدودی از یاران او در یک طرف قرار داشتند و بقیه در طرف دیگر. او شخصیت بختیار را از جهات گوناگون بررسی می‌کند و تمایزات وی را نه تنها با خمینی و پیروان او بلکه با هم‌اندیشان خود در جبهه ملی ایران زیر عنوان‌های «تفاوت در روایت تاریخ»، «تفاوت در زبان»، «تفاوت در عمل»،



تجربه دولت بختیار در انقلاب بهمن ۱۳۵۷

ویراستاران: حمید اکبری و آذر خواناتی اکبری

تجربه دولت بختیار در انقلاب بهمن ۱۳۵۷

ویراستاران: حمید اکبری و آذر خواناتی

انتشارات فروغ، گلن، آلمان
بررسی: اردشیر لطفعلیان

«تفاوت در آرمان» و «تفاوت در نگاه به قانون» با قلمی جذاب شرح می‌دهد.

عنوان سومین مقاله کتاب «پیچیدگی‌های دوران سی و هفت روزه نخست وزیری شاپور بختیار» و نویسنده آن جواد طالعی، نویسنده و عضو پیشین هیئت تحریریه روزنامه کیهان است. او در آغاز مقاله خود به نقل قولی از الیاس کانتی، فیلسوف و ادیب بلغاری تبار اتریشی که در ۱۹۸۱ جایزه ادبی نوبل را ربود، از کتاب معروف وی به نام «توده و قدرت» گرفته شده است. الیاس کانتی در این کتاب توده را به مثابه چیزی شبیه به خمیری شکل و درهم توصیف می‌کند و می‌گوید، توده مغز ندارد و تنها دهان است. طالعی پس از اشاراتی به تجربیات شخصی خود از محیط تب‌زده‌ای که پس از به راه افتادن توده‌های بی‌مغز و پر خروش به دنبال خمینی در ایران شکل گرفت نقش بخشی از روزنامه نگاران وقت، به ویژه عوامل حزب توده در میان آنان را در تحریف واقعیت‌ها، کمک به کارگر افتادن ترفندها و اشاعه دروغ‌های جناح مذهبی که در ناکام ماندن تجربه دولت بختیار تأثیر گذار بود تشریح می‌کند.

عنوان مقاله بعدی «ساختار کالبدی ملی و دلیل

استقرار نیافتن جامعه دموکراتیک در ایران» است. دکتر کاظم ایزدی نویسنده این مقاله در رشته علوم اجتماعی از دانشگاه تولوز، فرانسه، دانشنامه دکتری گرفته و سال‌ها در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران تدریس کرده است. او مؤلف و مترجم چندین کتاب در این رشته است. نویسنده بر آن است که فقدان آزادی اندیشه و قلم مانع اصلی استقرار حکومت مردمی در ایران است که صد سال پیش برای رسیدن به آزادی و دموکراسی به انقلاب مشروطه دست زد. او برای نشان دادن این واقعیت یک مقایسه دقیق آماری میان وضع ایران در ۱۳۵۵ و ۱۳۸۵ بر اساس نتایج سرشماری توسط مرکز آماری ایران مبادرت ورزیده است. این مقایسه نتایج درخور توجهی را مانند بالا رفتن محسوس نسبت با سوادان و پیشرفت شهرنشینی که از شرایط عمده استقرار دموکراسی و جامعه مدنی به شمار می‌روند در فاصله سی ساله بین دو تاریخ نشان می‌دهد. نویسنده اما هیچ اشاره‌ای به چگونگی تحول اوضاع و احوال سیاسی از آن هنگام به بعد و عملکرد نظام‌های حاکم پیش و بعد از انقلاب طی مدت مورد مطالعه، احتمالاً به سبب محظورات شخصی، نکرده و پاسخ به این پرسش را که چرا با وجود حصول بعضی که پیش زمینه استقرار یک حکومت پاسخگو و مردمی است، حرکتی به سوی جلو در این زمینه در ایران روی نداده به عهده خواننده گذاشته است.

دکتر سیروس بینا، استاد ممتاز دانشگاه مینه‌سوتا، نویسنده دیگر کتاب و عنوان مقاله او «ایران در گذرگاه دو دگرگونی تاریخی: قیام خودانگیخته ۵۷ و فروپاشی جهان هژمونیک آمریکا» است.

نویسنده این مقاله به جای این که سخن سودمند و آگاهی‌بخشی در ارتباط با تجربه دولت بختیار ارائه کند، نوشته طولی و مفصل خود را به ادعای نامه کوبنده‌ای علیه سلطه جوبی آمریکا در جهان، که به زعم او طی چند دهه گذشته در حال فروپاشی بوده اختصاص داده است. اشاره او به تجربه دولت بختیار بسیار کوتاه و ارزیابی وی درباره شخص بختیار منفی است و با دیگر مقالات کتاب هماهنگی ندارد. دکتر میثاق پارسا استاد دانشگاه «دارتماوث» در نیوهمپشایر مقاله بعدی کتاب را زیر عنوان «جنگ اندازی به قدرت» نوشته است. دکتر پارسا در این مقاله تحول رویدادها را از هنگام علنی شدن اعتراضات در برابر خودکامی بیست و چندساله شاه و فضای به شدت امنیتی و سرکوبگرانه حاکم بر کشور تا دو سال پیش از پیروزی انقلاب بهمن پنجاه و هفت، با دیدی تحلیلی و واقع‌گرایانه دنبال می‌کند. او نشان می‌دهد که در آغاز حرکات اعتراضی،

هواداران خمینی و عناصر مذهبی از توانایی و قدرت سازمان‌دهی و محبوبیت کمتری نسبت به برخی دیگر از تشکلهای سیاسی مانند جبهه ملی برخوردار بودند، ولی با گذشت زمان و سوختن فرصت‌ها، از آنجا که گروه‌های مذهبی در دوران پس از انقلاب به طور انحصاری از امکان فعالیت آزادانه در سایه مساجد و زیر پوشش مذهب برخوردار بودند و نیز به سبب برخی اشتباهات و سست جنبیدن دیگر تشکلهای شرکت‌کننده در انقلاب، هواداران خمینی به سرعت متشکل شدند و سرانجام رهبری بلا منازع انقلاب به دست او افتاد. پس از پیروزی انقلاب نیز خمینی با اتخاذ روش‌های شدید خشونت بار همه دیگر گروه‌های دخیل در انقلاب را از صحنه خارج کرد و به شکل انحصاری بر مجموع دستگاه قدرت چنگ انداخت. شهلا شفیق نویسنده و پژوهش‌گری که مقالات خود را به دو زبان فارسی و فرانسه می‌نویسد، مقاله «پیروزی اسلام‌گرایان و نقش‌کنش‌گران غیر مذهبی» را نوشته است. او در سال ۱۹۸۲ به سبب محیط خطرناکی که برای دگراندیشان در ایران به وجود آمد از کشور خارج شد. خانم شفیق برای باز نمودن چرایی فائق آمدن اسلام‌گرایان بر دیگر تشکلهای سیاسی شرکت‌کننده در انقلاب نقش‌کنش‌گران غیر مذهبی را در این تحول مورد بررسی قرار می‌دهد و تحقیق بسیار خواندنی خود را بر دو مبحث «رشد اسلام‌میسیم به مثابه یک اوتوپای سیاسی در بستر مدرنیته مثله شده طی دو دهه پیش از انقلاب» و «مؤلفه‌های اوتوپای اسلام‌مستی نظریه‌پردازان آن»، استوار می‌کند. آنگاه گسترش این اوتوپیا و نقش‌کنش‌گران غیراسلامی را در این زمینه توضیح می‌دهد.

دکتر مهرداد مشایخی که به سبب ابتلا به سرطان در ۲۰۱۱ دیده از جهان فرو بست، یکی دیگر از شرکت‌کنندگان در کنفرانس ۲۰۰۹ شیکاگو بود. او دارای دانشنامه دکتری در رشته روانشناسی از دانشگاه امریکن بود و علاوه بر نگاشتن مقالات متعدد، در ۱۹۹۲ کتاب «فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران» را با همکاری سمیع فرسون به زبان انگلیسی تألیف کرد.

دکتر مشایخی سخنرایی خود را زیر عنوان «پرابلماتیک وابستگی و شاپور بختیار» ایراد کرد که متن ارائه شده در کتاب از آن گرفته شده است. او در بحث خود دو هدف را دنبال می‌کند. نخست این که اصولاً پدیده نخست‌وزیری شاپور بختیار چه بود و دیگر این که به فرض این که دولت بختیار دو سال زودتر تشکیل می‌شد و قدرت را در اختیار می‌گرفت، آیا امکانی برای موفقیت او وجود داشت؟ نویسنده توضیح می‌دهد که واژه «پرابلماتیک» که در مقاله به کار رفته اصطلاحی است که به وسیله لویی آلتوسه

فیلسوف فرانسوی ابداع شده و عبارت از یک ساختار فکری است که پرسش مشخصی را مطرح می‌کند. او سپس توضیح می‌دهد که پروبلماتیک در بحث او در ارتباط با تجربه دولت بختیار موضوع وابستگی در برابر استقلال است و آنچه در صحبت وی مطرح می‌شود در حول و حوش آن می‌گردد.

دکتر حمید اکبری در بخش بعدی کتاب مقاله «تبلور و تقابل نماد مصدق با خمینی در دولت بختیار» را نگاشته است. او در حال حاضر استاد و رئیس بخش مدیریت دانشگاه مینه سوتا است و هنگامی که همین سمت را در دانشگاه نورت ایسترن شیکاگو داشت با کوشش وی و یاری هم‌اندیشان تالاری در آن دانشگاه به افتخار دکتر مصدق نام‌گذاری شد. دکتر اکبری در آغاز نوشته خود آورده است: «در دیماه ۱۳۵۷ دولت بختیار زیر سایه سنگین دکتر محمد مصدق بر سریر قدرت حکومت تکیه زد. بدین وسیله میراث سیاسی مصدق دوباره تابناک شد. در این مقاله اهمیت بزرگ موجودیت پویای مصدق و نماد او در دولت بختیار در تقابل با رهبری خمینی مورد بررسی قرار می‌گیرد». این توضیح فشرده محتوای مقاله را برای خواننده به خوبی روشن می‌کند.

«باز نگری در دولت بختیار از منظر چند زن» عنوان نوشته بعدی به قلم آذر خونانی است. او در این مقاله دیدگاه چند زن صاحب‌نظر را در ارتباط با تجربه دولت بختیار ارائه می‌دهد و خاطرنشان می‌کند که چون عقاید زنان در این مقوله کمتر در رسانه‌ها انعکاس یافته، مقاله خود را به این موضوع اختصاص داده است. نوشته خانم خونانی در این زمینه آگاهی‌بخش است و این نقیصه را تا حد زیادی جبران کرده است، به ویژه آن که زنانی که در این مبحث اظهار نظر کرده‌اند به جایگاه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی تعلق دارند.

آذر خونانی دانش‌آموخته دانشگاه ایالت اُهایو در کلمبوس و دارای دانشنامه کارشناسی ارشد در آموزش و پرورش کودکان از آن دانشگاه است. او نخستین مهد کودک را برای ایرانیان به نام «آکادمی کودک» در شیکاگو بنیان گذاشت و مدیریت آن را به عهده گرفت. خانم خونانی همچنین در کوشش‌های همسر خود دکتر حمید اکبری برای تحقق بخشیدن به نام‌گذاری تالاری در دانشگاه نورت ایسترن به نام دکتر مصدق مشارکت فعالانه داشت.

در بخش دیگری از کتاب نگارنده این سطور «سی و هفت روز پس از سی و هفت سال» را که در برگزیده یک رشته از مصاحبه‌های دکتر شاپور بختیار پس از خارج شدنش از کشور و احیای دوباره نهضت مقاومت ملی در پاریس علیه استبداد مذهبی مستقر در ایران است، به گونه‌ای مشروح بررسی

کرده است. بختیار طی این مصاحبه‌هایی که در نشست‌های متعدد با «رادیو ایران»، وابسته به نهضت تحت رهبری خود انجام داده، چرایی پذیرفتن نخست‌وزیری را در دی‌ماه ۱۳۵۷، وقتی که در افاق روشنایی چندانی برای نجات کشتی در حال غرق شدن مملکت نمی‌رفت تشریح کند و از اوضاع و احوالی که سایه توطئه ارتجاعی داخلی و دخالت قدرت‌های پشت پرده خارجی به سقوط دولت او انجامید پرده برمی‌دارد.

«من مرغ طوفانم» یکی دیگر از مقالات کتاب است که پس از ناکام ماندن تجربه دولت بختیار بدون ذکر نام نویسنده به شکل جزوه‌ای در ایران پخش شد. بر اساس یادداشت ویراستاران کتاب، نویسنده مقاله دکتر خسرو سعیدی، از اعضای دیرینه و تأثیرگذار حزب ایران و جبهه ملی بود که در سال ۱۳۷۰ دیده از جهان فرو بست. در یادداشت ویراستاران می‌خوانیم که آنها به سبب محتوای غنی و پراهمیت مقاله به درج آن در کتاب، برای نخستین بار زیر نام نویسنده‌اش، مصمم شدند. دکتر خسرو سعیدی، که از دانشگاه تهران در مقطع دکتری دانشنامه داشت، از اعضای دیرینه حزب ایران و جبهه ملی و از کوشندگان صمیمی و از خود گذشته در راه استقرار دموکراسی و حاکمیت ملی در ایران بود. او بارها در دوران شاه طعم زندان و انواع محرومیت‌ها را چشید. دکتر خسرو سعیدی از مقامات بلندپایه سازمان بیمه‌های اجتماعی ایران بود.

عزت گوشه‌گیر، دانش‌آموخته دانشکده هنرهای دراماتیک دانشگاه تهران و دانشگاه تئاتر در ایالت آیووا نیز مقاله‌ای دارد که به ارزیابی محتوای کنفرانس «تجربه دولت بختیار در انقلاب بهمن ۱۳۵۷» اختصاص یافته است. خانم گوشه‌گیر نویسنده داستان‌های کوتاه و چندین نمایشنامه است که با موفقیت در کانادا، چین، سوئد و انگلستان روی صحنه رفته‌اند.

ارزیابی نتایج کنفرانس «تجربه دولت بختیار در انقلاب بهمن ۱۳۵۷» در ۲۰۰۹ آخرین مطلب کتاب است که به صورت مشروح به وسیله دکتر حمید اکبری و آذر خونانی نگارش یافته است و اطلاعات جامعی درباره آن گرد همایی که شمار درخور توجهی از چهره‌های دانشگاهی و فرهنگی، از جمله هادی خرسندی، شاعر و طنزنویس محبوب در آن شرکت داشتند، در اختیار می‌گذارد. در صفحات پایانی کتاب عکس‌های متعددی نیز از جریان آن کنفرانس به چاپ رسیده است.

برای دریافت کتاب در آمریکا با دکتر حمید اکبری از طریق ایمیل زیر تماس بگیرید:

hamidneiu@gmail.com

ترکیه اردوغان و آردوهای بزرگ

فریدون مجلسی

روزنامه شرق / پنجشنبه ۱۱ دی ۱۳۹۹

در جهان و به ویژه منطقه بلاخیز خاورمیانه اوضاع به شدت به هم ریخته است. خاورمیانه و شمال آفریقا در پی چند انقلاب پی در پی که هر کدام مدعی رهایی ملت هایشان از قید و بند نظم های پیشین بوده اند، عملاً دچار بی نظمی بزرگی شدند که ترکیه به عنوان کشوری قانون مدار خود را نه فقط مستثنا از آن بی نظمی ها تلقی می کرد، بلکه با بهره مندی از ناپسامانی همسایگان به توسعه اقتصادی کم نظیری دست یافت که موجب اقتدار آن کشور در زمینه های مختلف صنعتی، سیاسی و نظامی شده که مورد غبطه کشورهای دیگر منطقه بود؛ اما گویی ادامه توسعه با متانت و آرامش سازگار نیست.

از چندین سال پیش ترکیه به بهانه نگرانی از توسعه تبلیغات و توسعه نفوذ شیعی در منطقه در داخل و خارج به اقدامات سیاسی و نظامی حادی دست زد که گویی نوعی توهم بازگشت به گستره جغرافیایی امپراتوری عثمانی را در سر داشته باشد. چندبرابر شدن درآمد ملی در دورانی کوتاه شاید این احساس را در رئیس جمهور ترکیه پدید آورده که با ابعاد و جمعیتی متناسب مگر چه چیزی از فرانسه و آلمان و سایر شرکای «اروپایی» کم دارد؟ چگونه است که آنها در شرایط بحرانی به آفریقا و آسیا نیرو می فرستند و اعمال قدرت می کنند، چرا ترکیه نکند؟ خصوصاً که در مواردی مانند سرکوب دولت اکثر اُ شیعی عراق که هزینه تولید و بهره برداری از داعش را نیز عربستان بر عهده می گرفت، چرا مشارکت نکند. چرا نکوشد از آب گل آلود سوریه ماهی بگیرد؟ چرا در دعوی جمهوری آذربایجان و ارمنستان با دخالت به سود جمهوری آذربایجان در جنگ با همکاری اسرائیل، موقعیت برتری برای آینده خود کسب نکند؟ چرا در لیبی که قدرت های مختلف اروپایی و آمریکایی در کشمکش هستند، سهمی نخواهد و در عوض آب های ماورای جزایر یونانی در دریای اژه که بوی نفت می دهد، یا در اکتشافات سواحل شمالی قبرس یا حتی دریای سیاه از نفت آن سهمی نبرد؟ و چرا در داخل با جمعیت بزرگ کرد و علوی که در چند دور انتخابات موقعیت محکمی کسب کرده بودند، برخورد نکند؟ چرا نکوشد که از وضعیت ایران که ترامپ با خروج از برجام به دنبال آن بود، بهره برداری کند؟ چرا با تبلیغات پوپولیستی و عامه پسند پان ترکیسم، جماعت های عامی را به هیجان نیاورد و برای خودش نمایش های بزرگ حمایت خلقی راه نیندازد؟ این پرسش ها می توانست پاسخ های منطقی و عقلانی از سمت کسانی داشته باشد که شمارشان در ترکیه کم نیست.

اینان می توانستند اندرز دهند که برای ترکیه بهتر است با بهره مندی از روابط اروپایی و آمریکایی به توسعه اقتصادی و صنعتی و اجتماعی خود ادامه دهد و به آن توسعه بعضاً سطحی عمق ببخشد، تا به توسعه علمی و فرهنگی دست یابد و به راستی در شمار قدرت های بزرگ جهانی جای گیرد، تا بتواند با متانت و جلب احترام بین المللی نقش مهم تر، جدی تر و بیشتری در عرصه بین المللی بر عهده بگیرد؛ اما گویی وسوسه ابراز و توسعه قدرت فریبده تر است. یا شاید از این بیم دارد که در برابر قدرت نمایی های دیگران کم بیاورد.

هرچه هست اکنون اردوغان قانون مداری آتاتورکی ترکیه را با همه فرازونشیب هایش برهم زده است. احساس استقلال در اتخاذ سیاست های نظامی پرهزینه ترکیه موجب رنجش هایی در میان همسایگان آسیایی و اروپایی اش شده و به اعتبار ترکیه و توسعه اقتصادی آینده و استحکامی پولی اش لطمه زده است. پرسش این است که آیا بنیه اقتصادی کم عمق ترکیه توان رویارویی با برداشتن چندین هندوانه نامتناسب با یک دست را دارد؟ آیا شتاب برای ابر قدرت شدن بر زمینش نخواهد زد. هشدار در برابر این گونه شتاب ها و خود فریبی ها به همه کشورهای خاورمیانه ای که با پول نفت احساس قدرت می کنند نیز صادق است. به امید آنکه با احترام به قوانین بین المللی و پرهیز از تندروی ها و رجز خوانی ها در شرایط حاد کنونی عرصه بر همه ملل منطقه تنگ نشود و گرفتار مصیبت های بدتر نشوند. قدرت های بزرگ مانند روسیه و اروپا و آمریکا با اتکا به منابع و امکانات خود می توانند بحران ها را از سر بگذرانند اما بسیاری از کشورها در آتش این رفتارهای اردوغان ها خواهند سوخت.

در زبان فارسی

«جدایی جنسی» وجود ندارد...

جالب است بدانید در زبان فارسی «جدایی جنسی» وجود ندارد. مثلاً ضمیر سوم شخص «او» شامل زن و مرد می شود. برخلاف زبان های لاتین و عربی.

در زبان فارسی، اگر جایی تأکید بر جنسیت باشد، اولویت با زنان است. برخلاف زبان های لاتین و اروپایی.

ما می گوییم: زن و شوهر بجای

husband and wife

ما می گوییم: خواهر و برادر بجای

brother and sister

ما می گوییم: زن و مرد بجای

men and women

حتی ما می گوییم: زن و شوهر، یعنی مرد در ارتباط با همسر هویت «شوهر» پیدا می کند. ولی هویت «زن» دست نمی خورد.

بجای اینکه بگوییم: man and wife

ما نمی گوییم: mankind، می گوییم: بشریت...

ما هرگز در تاریخ و ادبیات مان به جنسیت

اهمیت نداده ایم. اگر جایی لازم شده، زنان

را در اولویت قرار داده ایم. حتی در زبان

فارسی، «زن» یک واژه و مفهوم مستقل هست.

نه مثل wo/man (زائده ای کنار مرد). و اگر بدون

تعصب و غرور ملی نیک بنگریم، در اکثر اقوام

ایرانی، زن و مرد دوشادوش هم کار می کنند و

نسبت به دیگری برتری ندارند...

در شاهنامه حکیم فردوسی نیز در بسیاری

از ابیات استاد طوس، زنان را اکرام و تمجید کرده

است و شاید به همین دلیل است که ما وطن را مادر

(زن) و نام دختران مان را (ایران) می گذاریم...

شاید با این توضیحات، حالا کمی به مفهوم

فرهنگ ۷۰۰۰ ساله نزدیک شده باشیم.

فرستنده: حسین احکامی

پشتیبانی از تلاش فرهنگی

میراث ایران

973 471 4283

علت و معلول

نابودی پادشاهی و بر کار شدن ملاها

هوشنگ گپلک

«علت و معلول» در بخش فقه و علوم الهیات ویژه سخن درباره ایزد توانا است. اما در نگارشات و سخنرانی‌های معمولی از آنها به عنوان مثال، بهره‌برداری زیادی می‌شود. منظور از این واژه‌ها این است که هر رویدادی در دنباله دلیلی به وجود می‌آید. مانند اینکه بگوییم که، «کارمندی خود را با اتوموبیل به سرکارش رساند». رسیدن به موقع به محل کار معلول است به بودن اتوموبیل که سبب رسیدن به وقت کارمند می‌شود. یا اینکه بگوییم که برگ درختان در نتیجه وزیدن باد شدیدی به لرزش درآمدند. که در این جا لرزش برگ‌های درختان معلول آمدن باد شدید بوده که علت لرزش می‌باشد.

متن این نگارش در باره آداب اخلاق و رویه هم‌میهنان ایرانی ما است. در هر نامه و جایگاه‌های اینترنتی امروزه سخن است از شاه محمد رضا پهلوی. چگونه آدمی بوده است و چه نیکوکار و چه خدماتی به کشور و مردم آن نموده است، پنج‌مین ارتش دنیا را ایجاد کرده، پول ایران ارزشی بیش از همه پول‌های جهان را داشته و ایرانیان بدون روایت می‌توانستند به بیشترین کشورهای دنیا سفر کنند. تعداد این تعارفات ادامه پیدا می‌کند. اگر دو یا سه دهه به عقب برگردیم، درست همان نکات را مشاهده خواهیم کرد که این دوستان عکس این‌ها را می‌گفتند. آن تکذیب و این تعریف از کجا سرچشمه گرفته‌اند؟

چرا و چگونه این تغییر رای در این مردم به وجود آمد؟

بیشترین این افراد یا همان کسانی هستند که امروزه طرز تفکر آنان، یا به ظاهر و یا در حقیقت، عوض شده است و یا از فرزندان آن افرادی هستند که به اشتباه والدین خود پی برده‌اند. در این که شاه فردی بود میهن‌پرست، بیشترین مردم امروز کشور این امر را می‌پذیرند، خدمات او در پیشرفت ملت ایران امری بود که قابل انکار نمی‌باشد. اما به دید من و اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم، پیروزی آخوندها و تمام گرفتاری ناشی از وجود آنان، معلول کارهایی می‌باشند که در زمان شاه صورت گرفت. به گفته دیگر سرکار آمدن آخوندها معلول کارهای زمان شاه بودند که علت واقعی می‌باشند.

گفتاری است که آن را به چرچیل، نخست‌وزیر سابق انگلیس، نسبت می‌دهند. او می‌گوید «برای تسلط بر کشوری، لازم است که آن کشور دارای یک اکثریتی از مردم احمق و یک اقلیت خائن و دزد باشد.» چنین پدیده‌ای در کشور ایران به خوبی موجود بود و هست. هماهنگی و همکاری رهبران دینی با اکثریت پادشاهان ایران باعث آن شد که رهبران دینی تمام کوشش خود را صرف پایین نگاه داشتن فرهنگ اجتماعی مردم نمودند. در این جا باید اذعان کنم که مردم بی‌شعور تنها به افراد بیسواد تعلق ندارد، بلکه کسان بسیاری با تعلیمات عالی و درجات بالا در این رده قرار می‌گیرند. کسانی که دارای خرد نیستند و یا سود شخصی خود را بر رفاه ملت و بهبود کشور ترجیح می‌دهند. اقلیت خائن همیشه در کشور وجود داشته و با جاسوسی با بهترین وجهی به بیگانگان خدمت می‌کردند و می‌کنند.

بیش از نه دهه‌ای که از عمر من می‌گذرد، همه این رویدادها را در این درازا دیده‌ام و شاهد آنها بودم که چگونه این کسان به اصطلاح تحصیل‌کرده، کشور و

مردمش را به خاک و خون کشیدند. خیزش سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ یک پدیده ملی نبود، بلکه خواسته بیگانگان بود، برای دریافت امتیازات بیشتر از کشور که وجود شاه دسترسی به آن خواسته‌ها را سخت‌تر می‌نمود. بزرگ‌ترین اشتباه شاه، عدم شناسایی او از مردم کشورش بود.

با وجود اینکه با برخی از آنچه که شاه در آن هنگام انجام می‌داد، هماهنگی نداشتم و آن اعمال را در چنان زمانی و در شرایط موجود وقت سنجیده نمی‌دیدم، بهیچ وجه نیز، با همکاری ملاها و آخوندها رضایتی نداشتم. با مطالعه تاریخ و بررسی نقش این افراد در از بین بردن کشور بدین نتیجه رسیده بودم و بر من یقین شده بود که سردمداران دینی جز بقاء خود به هیچ اصلی پای بند نیستند. جنایت و آدم کشی و از بین بردن کسانی که برای منزلت و مقام آنان احتمال خطری داشته باشند کوچک‌ترین ابایی ندارند. هنگامی که برای نخستین بار در تلویزیون‌های آمریکا نقش خمینی را دیدم، بر من مسلم شد که این انقلاب از کجا آب می‌خورد و توسط چه کسانی اداره می‌شود. شاه با تمام کمبودهایی که از او می‌دانستیم و به ما دائماً گوشزد می‌کردند، به مراتب بر آخوندها ترجیح داشت و زندگی مردم در زمان زمامداری او، من حیث المجموع به مراتب راحت‌تر و بهتر بود. شاه اشتباهات زیادی کرد و از تاریخ گذشته پند نگرفت، بسیاری از کارهای نادرست پدرش را دوباره انجام داد. در اینجا باید اظهار داشت که رضا شاه در زمان خود با مشکلات خیلی زیادتری روبرو بود و با محدودیت زمان حکمرانی‌اش تا حدود بسیاری گرفتاری‌های کشور را اصلاح نموده بود.

با آرامش و بهبودی ظاهری زمان محمد رضا شاه در کشور، باید دید که چرا قاطبه مردم ایران از کاروی ناراضی بودند و علت آن چه بود. متأسفانه گسترش صنعت نفت و تأثیر آن در بهبود اقتصادی کشور باعث آن شد که حالت غروری پایه در شاه ایجاد گردد. و این غرور منجر به تکبر گردید که با تملق و چاپلوسی سیاستمداران ایرانی و درجه‌داران ارتش و کسانی که از او سودی متوجه آنان می‌شد تقویت می‌گردید و در حقیقت با بالا بردن قدرت شاه، آنان قدرت خود را تقویت می‌کردند. برخی از رؤسای دول خارجی برای گرفتن سود از ایران نیز به این گروه پیوسته بودند.

این رویدادها باعث آن شدند که در شاه یک حالت «مگالو مانی»^۱ ایجاد گردد. امر به خودش مشتبته شود. رفتارش با برخی از رؤسای دول تا حدی توهین‌آمیز بود و یا آنکه از سوی آنان این‌طور تصور و تعبیر می‌شد. از آنچه که در سیاست خارجی در دسترس است، می‌توان نتیجه گرفت که رئیس‌کار دستن^۲ رئیس‌جمهور فرانسه ممکن است از این گروه بوده باشد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با برانداختن دولت منتخب مردم، شاه امور کشور را درست گرفت و با گذشت زمان قادر مطلق گردید. دولت‌ها دارای هیچ توانایی نبودند و حتی تصمیم کوچک‌ترین کارها می‌بایست از سوی شاه گرفته می‌شد. او فعال می‌باشد بود. چنین امری موجب آن گردید که اطرافیان، حاکم مطلق بر آنچه که مردم داشتند شدند. برای ستم‌دیدگان این سیستم محلی برای دادخواهی وجود نداشت. چند تن از مردم ایران دارای موقعیتی بودند که بتوانند درد دل خود را با شاه در میان بگذارند و از او دادخواهی نمایند؟ در نتیجه اکثریت مردم بتدریج از حکومت او به ستوه آمدند و از خودش و کارهای او بیزار شدند. کارهای نابجای بسیاری از افراد خانواده سلطنتی و وابسته به آن نیز مزید بر علت گردیدند.

ناراضیاتی مردم در طی سی و پنج سال بتدریج رو به ازدیاد گذاشت و بر این باور واهی که پس از رفتن وضع کشور بهتر خواهد شد بر او شوریدند. مردم، با کمال تأسف، آخوندها را نمی‌شناختند. در این مورد اخیر که دول بزرگ دنیا، آمریکا و انگلیس و فرانسه و آلمان متفق القول شدند تا شاه را از میان بردارند. به عبارت اخرا، آنچه را که ما در زمان ملاها می‌بینیم معلول کارهایی است که در زمان شاه انجام یافته است.

محمد رضا شاه با وجود آنکه در ممالک اروپایی درس خوانده بود، متأسفانه

شهرداری و دولت و تمام مراکز دادگستری بی جواب ماند. از نبودن چاره مجبور شدیم که به اقساط این پول را به شهرداری بدهیم. این عمل تا هنگام کودتای ۱۹۷۹ هنوز به پایان نرسیده بود. در این مورد نیز ما تنها نبودیم و مشابه رویدادهایی در تمام کشور و به اشکال مختلف به وقوع می پیوست.

درک این رویداد، واقعاً بسیار دشوار است. آیا امکان دارد که در مملکتی بی قانونی آنقدر پیشرفته باشد که اموال مردم را دولت غارت کند و آنان هیچ چاره‌ای نداشته باشند که برای چنین ستمی دادخواهی کنند.

مگر شاه نگفته بود، «کورش آسوده بخواب، ما بیداریم!». این بیداری ایشان دردی از ما و امثال ما دوا نکرد. این بود که مردم عادی گول یک مشت آخوند و نوکران شیاد و مزدوران خارجی را خوردند و خیال کردند که با آمدن ملاها وضع کشور بهبودی خواهد یافت.

۳- اصلاحات ارضی: امری بود بسیار لازم، اما اجرای چنین برنامه‌ای برای آنکه مثمر ثمر قرار گیرد می بایست از روی اصول انجام گیرد. این کار با دستور و فشار آمریکاییان صورت گرفت و مانند بیشتر کارهای آنان بدون تأمل و پایه‌گذاری درست، انجام یافته بود. چنین برداشت بزرگی نیاز به نقشه صحیح داشت که با در نظر گرفتن مکان ملک و وسعت آن و تعداد زارعین و وضع مالک، بدین معنی که در شمال و دربر جنوبی دریای خزر املاک بسیار کوچک هستند، مالکان را به طور معمول خرده مالک می خوانند، زیرا ما مالک هر کدام از چندین هکتار تجاوز نمی کرد، محصول این مزارع در بیشترین موارد تنها درآمد مالکین آنها بودند که با آن زندگی می کردند. هیچ یک از این عوامل مورد بررسی و توجه واقع نشد.

در میان ایلات، طرق زندگی به کلی متفاوت است و تقسیم اراضی آن طوری که می بایست انجام گیرد، بهیچ وجه با وضع زندگی آنان وفق نمی داد. این امر باعث

به روحیه دموکراسی با آشنا نشد و یا آن را پذیرا نبود. او از تاریخ گذشته پندی نگرفت. در طول زمامداری خود، وضعی در ایران ایجاد نمود که تشابه زیادی با آنچه در قرون وسطی در اروپا می گذشت، داشت. برای من بسیار جالب است که نوشته‌های «فنون» معلم یکی از شاهزاده‌های لویی چهارده را به خاطر بیاورم. او در قرن هفده اوضاع فرانسه را طوری نشان می دهد که گویی چون آیین‌های سده بیستم اوضاع ایران را منعکس می کند.

فراخی در آن مرز و کشور مخواه که دلتنگ بینی رعیت ز شاه^۴

شاه خود را بالاتر از آن می دانست که از قوانین کشور پیروی کند. برای روشن شدن مطلب می خواهم که شمی کوچک از آنچه در زمان زمامداری ایشان فقط به خانواده ما وارد شد، تشریح کنم. با دانش به اینکه کسانی چون ما بی شمار بودند:

۱- پس از پایان دوره آموزشی در آمریکا، از سوی بنیاد ایران برای بیمارستان نمازی شیراز استخدام شدم. در عین حال قرار بر این شد که با داشتن آموزشی در ردیف آنچه که من داشتم، دانشجویی رتبه شش دانشگاه شیراز به من و امثال من داده شود. چنین امری هیچ وقت جامه عمل نپوشید. وزارت فرهنگ با تأیید حکم دانشجویی گروهی از ما موافقت نمی کرد. در چنین هنگامی آقای علم به نخست وزیری می رسند و بلا درنگ حکم یکی از پزشکان (دکتر آ. ق.)، که حتی دوره کامل آموزشی را ندیده بودند، ولی با نخست وزیر نسبت داشتند برای وی ارسال می گردد و اندکی بعد او به عنوان پروفسور^۵ (مسئول دروس تدریسی و برنامه دانشگاهی) دانشگاه معین شد!

برای کسانی چون من هیچ مرجعی برای دادرسی وجود نداشت. با معرفی یکی از دوستان که با آقای دکتر دیبا (دندان ساز و عمومی شهبانو) معاون طرح و برنامه وزارت بهداشتی آشنایی داشت، ملاقاتی به عمل آوردم تا شاید بتواند کمک برای صدور حکم دانشجویی ام بکنند. پس از دو ماه معطلی، دفتر ایشان وقتی به من دادند. به محض ورود به دفتر، آقای دکتر بدون لحظه‌ای تأمل و با لحن بسیار تند و بی ادبانه خطاب به من اظهاراتی بدین مضمون فرمودند «چرا نمی روید و سر گذر مطب باز نمی کنید و به درمان بیماران نمی پردازید. خیال می کنید که از آمریکا آمده اید ما چیزی به شما بدهکار هستیم.»^۶

درک نمودم که گفتگو کردن با چنین عنصری حایز ارزش نیست. این مرد دارای کوچک ترین فرهنگ و خرد نیست که بتواند پی ببرد که یک متخصص غدد، که فقط دو یا سه نفر در آن زمان در تمامی دانشگاه شیراز و تهران وجود داشتند، نمی تواند طبیب سر گذر باشد. و فراموش کرده بود که ما می دانستیم که شخص ایشان شغل کنونی را، اگر به خاطر شهبانو نبود، هیچگاه نمی توانست به دست آورد. با پشیمانی از دفتران مرد بیرون رفتم. و خود را صد بار لعنت نمودم که چرا پست دانشگاه بیلور^۷ را نپذیرفتم و به این بلا گرفتار شدم. آیا من در چنین موضعی تنها بودم، البته که نه. افرادی مانند من زیاد بودند.

۲- خانواده همسر ما باغی در نیاوران داشتند که ضلع جنوبی آن به میدان نیاوران بود و درب بزرگ خاوری آن مقابل درب ورودی کاخ باز می شد. هنگامی که شاه تصمیم گرفت محل زندگی خود را به نیاوران انتقال دهد، شهرداری بر آن شد که پهنای خیابان را افزایش دهد. در سوی باختری جاده نیاوران، برش بزرگی از باغات مردم را به خیابان انداختند. در این زمینه ۱۵۰۰ متر مربع از باغ خانواده ما به جاده افتاد. این امر بدون آگاهی صاحبان آن باغها انجام گرفت و شهرداری پیشیزی بابت غصب اموال مردم پرداخت نمود. در چنین حالی که ما مالک مردم را غارت می کردند، شهرداری با نامه‌ای به صاحبان املاک غصبی اطلاع داد که می خواهند دیواری در حد باغها و جاده بسازند با خصوصیات ویژه که مالکین می بایست خرج آن را تأمین کنند. کوشش ما که خودمان مطابق نقشه شهرانی آن دیوار را بسازیم، مورد پذیرش واقع نشد. پس از ساختن دیوار، شهرداری علاوه بر مطالبه خرج ساختمان آن، درخواست مبلغ ۲۰۰،۰۰۰ تومان برای مرغوبیت از ما خواست. نامه‌های ما به دربار و



انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

انجمن ام اس ایران خدمت گزار بیماران ام اس

آگهی تأسیس مؤسسه انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

نظر به ماده ۸ آئین نامه ثبت مؤسسات غیر تجاری مؤسسه در تاریخ ۷۸/۱۲/۲۳ تحت شماره ۱۱۸۲۶ در این اداره به ثبت رسیده و خلاصه مفاد اساسنامه آن جهت اطلاع عمومی آگهی می شود:

نام مؤسسه: انجمن مولتیپل اسکلروز ایران ۱ موضوع مؤسسه: حمایت از بیماران ام اس، تهیه آمار بیماران، جمع آوری اطلاعات، اطلاع رسانی. ۲ تابعیت: ایرانی ۳ مرکز اصلی مؤسسه: خ استاد مطهری، نبش میرزای شیرازی پلاک ۲۱۳. ۴ اسامی مؤسسان آقایان جمشید لطفی، هژیر سیگاردی، علی کاظمینی، عبدالعلی وطن دوست، خانم فاطمه نیا، آقایان حسین کاظمینی و منوچهر اسدیپور اقبالی تاریخ تشکیل مؤسسه از تاریخ ثبت نام محدود ۵ مدیر یامدیران و اشخاصی که در مؤسسه حق امضا دارند: آقایان جمشید لطفی، رئیس هیئت مدیره؛ مجید قمی، نایب رئیس هیئت مدیره؛ و محسن آسایش؛ خانم فاطمه نیا و آقای جواد سعید تهرانی اعضای علی البدل هیئت مدیره می باشند. کلبه اسناد و اوراق بهادار و تعهدآور با دوام از پنج امضا اعضای اصلی هیئت مدیره همراه با مهر انجمن معتبر خواهد بود ۶ دارای مؤسسه: بیست میلیون ریال

پ-۱۷۱ اداره ثبت شرکتها و مؤسسات غیر تجاری

خدمت به خانواده‌ها و بیماران ام اس افتخار ماست.

با عضویت در انجمن ام اس ایران از خدمات انجمن بهره‌مند گردید.

شماره تماس جهت عضویت: ۱۱۸۷ ۶۶۹۵
WWW.IRANMS.IR - info@iranms.ir

شماره حساب‌ها به نام انجمن ام اس ایران:

بانک شهر: ۱۴۱۴ بانک ملت: ۶۲۵۴۱۹۴۲۷۴
بانک صادرات: ۱۰۰۴۴۹۳۸۹۰۰۳

درگیری با زعمای آنان شد و شاهد بودیم که تعدادی از این رؤسا را با وضع شرم آوری اعدام کردند. یکی از بانوان ایل ممسنی که با ما در بیمارستان نمازی کار می کرد و با وی آشنایی کامل داشتیم، شش نفر از اعضای بسیار نزدیک خانواده خود را با اعدام از سوی دولت، از دست داد.

از سوی دیگر کشاورزانی که ملک به آنان داده می شد، کوچک ترین تجربه در اداره املاک نداشتند. برای این افراد نیاز به دوره های تعلیم در این امر حالت الزامی داشت. این عدم آگاهی باعث آن شد که پس از صاحب شدن ملک و دریافت وام از بانک های مربوط، پول ها را صرف خرج های بی مورد نمودند، مانند خریدن یخچال های نفتی و اشیاء لوکس و تزیینی. طولی نکشید که پول ها به ته رسید و نهرها خشک شدند و در نتیجه محصول برنج به حد اقل رسید. کشاورزان قادر به پرداخت وام های خود نبودند. ناراحتی از اعمال شاه برای انگلیس و نوکران آنان، مانند خمینی بهانه ای بود برای تضعیف او.

املاک مزروعی ما را که از چندین نسل پیش به ما رسیده بود و مایه اصلی زندگی خانواده ما بود و برنج حاصل، خوراک سالیانه خانواده را تأمین می کرد، از دست ما گرفتند، بدون پرداخت یک شاهی. با از دست دادن این منبع، زندگی برای پدر و مادر ما بسیار مشکل تر شد.

۴- موارد دیگر غصب اموال مردم: در خطه شمال ازگیلان به سوی مازندران، هکتارها زمین مزروعی در دست والاحضرت ها من الجمله غلامرضا بود که تحت عنوان «مزارع نمونه» از آنها بهره برداری می کردند. البته این زمین ها زیر لوای «اصلاحات ارضی» قرار نمی گرفتند! از این گونه موارد بسیار بودند. به کجا می توانستیم شکایت کنیم؟ درخواست پدرم را برای توسعه کشاورزی و پرورش کرم ابریشم و کشت جای نپذیرفتند. شادروان پدرم، در تربیت کرم ابریشم و کشت جای اطلاعاتی وافر داشت و کتاب هایی در این باره نوشته بود.

۵- در میان یک قطعه زمین به وسعت ششصد مترمربع، متعلق به یکی از بستگان را که در شمال تهران قرار داشت، به دستور «منصور روحانی» وزیر آب و برق دکل برق گذاشتند. دوباره بدون پرداخت حتی یک شاهی. شکایات صاحب ملک به تمام دوایر قانونی به هیچ جا نرسید. روحانی حتی اجازه نداد که اقل دکل را در یک گوشه از زمین بگذارند تا دارنده ملک بتواند از بقیه آن بهره گیرد. در ملاقاتی که صاحب زمین با روحانی به دست آورد و مشکلات خود را بوی در میان گذاشت، چون آقای وزیر نتوانست پاسخ ارزنده ای به وی بدهد، دستور می دهد که صاحب ملک را از دفترش بیرون کنند. نامه به دربار و دادگستری و سایر مقامات و شکایت از این اعمال دزدی به جایی نرسید.

۶- جور و ستم به اقلیت مذهبی: در سال ۱۹۶۲، از شیراز به تهران آمدم و پس از مدتی در بیمارستان بانک ملی ایران به عنوان متخصص غده مشغول به کار شدم. پس از چند ماهی خانم دکتر لیوسا پیرینی رییس بخش کودکان آن مؤسسه از دکتر میلانی رئیس بهداری بانک درخواست می کند که همسرم دکتر ناهید را به عنوان پزشک دیگری برای بخش و درمانگاه کودکان استخدام نمایند. با موافقت دکتر میلانی، ناهید آغاز به کار می کند و مطابق برنامه استخدامی بانک می بایست که مدت یک ماه مجانی کار می کرد. این کار انجام می گیرد. اما کارگزینی در استخدام ایشان تعلل به خرج می دهد و درخواست می کنند که یک ماه دیگر کار مجانی را ادامه دهد. پس از دو ماه با فشار دکتر میلانی و دکتر پیرنیا، کارگزینی به همسرم اعلام می دارد که برای تکمیل پرونده به آن مرکز مراجعه کنند.

در مراجعه به دفتر کارگزینی، علاوه بر پرونده قطوری که برای تکمیل به ایشان دادند، متصدی مربوط برگ کاغذی به دستش داد و اظهار نمود که آن را در همان زمان تکمیل نموده و پس بدهند. آن برگ فقط شامل چند پرسش بود: نام و نام خانوادگی، اسم پدر، سن و آدرس منزل و مذهب. همسرم آن را تکمیل نمود و در پاسخ مذهب اشعار داشت که بهایی است. مأمور مزبور بدون درنگ پرونده استخدامی را از دستش

گرفت و گفت «شما نمی توانید در این مؤسسه استخدام بشوید.» آیا می توانید حالت همسرم را احساس کنید. بانویی را با بالاترین مدرک علمی از بزرگ ترین دانشگاه های آمریکا و دارای بورده تخصصی از آن کشور به سبب مذهبش نپذیرند.

این کار بر من بسیار گران آمد و مصمم شدم که با رئیس کل بانک آقای خوش کیش، که مدتی زیر دست پدرم کار می کرد، ملاقاتی کنم. با تعیین وقت به دفترش رفتم. مرا به گرمی پذیرفت. جریان را با او در میان گذاشتم. وی آن را به کلی انکار کرد و گفت که قوانین بانک اجازه نمی دهد که زن و شوهر در یک بخش کار کنند. گفتم پس چطور شد که خانم دکتر میلانی و آقای دکتر میلانی باهم در یک بخش مشغول هستند. چنین امری علاوه بر دکتران میلانی دارای نمونه های زیادی بود که زن و شوهر در یک بخش کار می کردند. از چنان بی شرمی به شکفت آمدم و به ایشان گفتم، «آقای خوش کیش برای من کار کردن در چنین مؤسسه ای ننگ است، شما نمی توانید با تقلید سرسری متمدن شوید. در اواخر سده بیستم شما این تشکیلات را همانند قرون وسطی اداره می کنید.» این استعفا نامه من است از بانک ملی ایران. کاغذ استعفا را به جلوش پرتاب کردم و از اتاقش بیرون آمدم.

البته بر ما آشکار بود که به دستور شاه و برای رضایت آیت الله هایی همانند بروجردی، حظه القدس بهاییان را در تهران خراب کردند. سرلشکران و سپهبدان در آن واقعه حضور داشتند، انگار که شهر لندن و برلین و مسکورا فتح کرده بودند! تیمسار باتمانقلیچ افتخار می کرد که نخستین کلنگ را برای ویران کردن آن معبد به دست مبارکش برگزیده آن زد! تیمسار بختیار با افتخار بدان صحنه تماشا می کرد. شهبانو فرح در کتاب خود در شرح رویداد جشن ۲۵۰۰ ساله می نویسد «از نمایندگان تمام ادیان برای شرکت در آن جشن دعوت کردیم مگر از بهاییان که برای رعایت احترام علما آنان را در جشن شرکت ندادیم.» دیدیم که چطور در آینده ای نه خیلی دور، علما چه بر سرشان آوردند و چگونه همه آنان را در به در کردند و پاداش خدمات شان را کف دست آنان گذاشتند!

۷- بیمارستان نیروی هوایی: نیروی هوایی ارتش ایران بیمارستانی در تهران درست کرد و دنبال متخصصی مختلف می گشت. یکی از دوستان که در آنجا کار می کرد به من آگاهی داد که درخواستی برای رشته غدد در آن بیمارستان بنمایم. این کار را انجام دادم. تمام آنچه که لازم بود تهیه و به اداره کارگزینی ارایه دادم. رئیس آن اداره، آقای سرهنگ شه منش، پس از چند روز به من آگاهی داد که پرونده من از هر لحاظ کامل و از دید آن اداره اشکالی در استخدام من موجود نیست. به من گفته شد که پرونده را برای امضاء رئیس بهداری نیروی هوایی برسم و پس از آن کار تمام است و باید مشغول شوم. از این امر بسیار خوشحال شدم که اقلایک کار ما درست شده است. پرونده را به اطاق آقای رئیس بهداری جهت امضاء ایشان بردم. ایشان سرهنگی بود در سنین شصت هفتاد سالگی و بدون هیچ تخصصی. ایشان پیش از اینکه به پرونده نگاهی کند، گفت ما جایی برای استخدام شما نداریم. گفتم که تقاضای من در دنبال اعلان بیمارستان در روزنامه ها بود برای استخدام متخصصین. ایشان در میان حرف من دوید و گفت: «ما جایی برای شما نداریم. اگر می خواهید شما را برای پایگاه وحدتی خوزستان می توانیم استخدام کنیم؟» با عصبانیت و ناامیدی به کارگزینی رفتم و جریان را با رئیس آن بخش در میان گذاشتم. در پاسخ من گفتند که آقای دکتر، رئیس بهداری، می خواهد یک از آشنایان خود را در بیمارستان به کارگمارد که هیچ تخصصی ندارد. به یقین نمی دانم که آیا ایشان حقیقت را می گفتند یا اینکه باهم نقش بازی می کردند. با آنچه بعداً دریافتیم شق دوم بیشتر به مقرون به درستی بود. که به نظر نقشه کاملی می آمد. مدت کوتاهی از این ماجرا گذشت که یکی از دکتران آن بیمارستان که هم کلاسی همسرم و پدرش از تیمساران بود، به ناهید گفت «خبر دارم که همسر ترا در بهداری نپذیرفتند، این امر بدین واسطه بود که تو بهایی بودی.»

در آگاهی نیروی هوایی برای استخدام بانوان برای دوره خلبانی، در خط اول



آنچه که بعداً رخ داد: فرآورده این رویدادها بود که مردم معمولی و بی‌پناره به ستوه آورد و با کمال تأسف به سبب عدم آگاهی و نبودن فرهنگ اجتماعی و وجود گروه بزرگی از سرسپردگان بیگانه باعث آن گردید که کشور ما نابود گردد و به دست خائن و دزدان و قاتلان گرفتار شود. آنچه که بیش از هر چیزی دیگری برای من غیرقابل درک بود، برخورد کارمندان دولت بود با این گرفتاری‌ها. در اینجا دیدم که کارمندان وزارت امور خارجه است که در نمایندگی‌های ایران در خارج کار می‌کردند، در این مورد کارمندان کنسولگری ایران در هیوستن می‌باشد.

هنگامی که کنسولگری ایران در هیوستن گشایش یافت، این شعبه به نام جنوب باختری و یا جنوب مرکزی نام گرفت که کارهای ایالات تگزاس، لوئیزیانا، اکلاهما، نیومکزیکو و آریزونا را انجام می‌داد. نخستین سرکنسول آن، آقای ناصر شیرزاد بود. ایشان پس از جایگزینی از من خواستند که شغل پزشک معتمد آن مؤسسه را بپذیرم. در ضمن اظهار داشتند که در زمان حاضر نمی‌توانند دستمزدی به من به این منظور بدهند، چون بودجه‌ای برای چنین کاری تعبیه نشده است!

در میان کارهای محول شده به من یکی تصدیق گواهی‌نامه برخی از کارمندان دولت بود که برای معالجه به آمریکا می‌آمدند. با چنین گواهی‌نامه‌ای آنان می‌توانستند تمام خرج‌های متحمل شده را از دولت بگیرند. به زودی پی بردم که دوره معالجه این بزرگواران به طور متوسط در حدود سه ماه در آمریکا بود. گواهی پزشکیانی را که تحت درمان آنان بودند به کنسولگری می‌دادند و از آنجا برای من فرستاده می‌شد. پس از دریافت نخستین گواهی‌نامه به آقای شیرزاد نوشتم که برای پذیرش گواهی‌نامه‌های این افراد، آنان می‌بایست به مطب من برای معاینه بیایند، البته از آنان ویزیتی دریافت نخواهد شد. شیرزاد با این شرط من کاملاً موافقت نمود.

این افراد از کارمندان عالی‌رتبه وزارت خانه‌های مختلف بودند، از مدیرکل‌ها تا معاون وزرا. هر کدام از آنان به طور متوسط بین دو تا سه ماه در نقاط مختلف این کشور در گردش بودند، علی‌الظاهر برای معالجه؟ و چندین گواهی‌نامه از پزشکان مختلف داشتند با ذکر بیماری‌های عجیب و غریب. خرج متوسط هر کدام بین ۲۵ تا ۳۵ هزار دلار بود که می‌خواستند از دولت بگیرند. تقریباً همه آنان با همسرهای‌شان بودند و گاهی فرزندان آنان نیز آنان را همراهی می‌کردند. در معاینه که از آنان به عمل آوردم، اکثریت به غیر از تعداد خیلی محدودی،

به شرایط استخدام توجه کنید. آنجا ذکر شده بود: متدین به یکی از ادیان: اسلام، مسیحی، کلیبی و زرتشتی. نیروی نظامی کشور تبعیض کامل درباره ایرانیانی که به ادیان دیگر، چون بهاییان نشان می‌داد. ارتش آنان را ایرانی نمی‌دانست. چون شاه «بزرگ ارتشتاران» فرمانده بود این کار مسئولیت او را نشان می‌داد. در واقع آنچه که این آگهی می‌گوید این است: ایرانی بودن ایرانیان بستگی به دین آنان دارد!!

۸- شاه حکومت می‌کرد نه سلطنت: شاه روز به روز به قدرت خود پس از کودتای ۱۹۵۳ اضافه نمود. دولت‌ها در واقع کوچک‌ترین تصمیمی درباره امور مهم داخلی نمی‌توانستند بگیرند. سیاست خارجی به طور کلی در دست شاه بود. دربار مرکز تراکم تمام نیروهای مملکتی شد. این موضوع را، رویداد زیر کاملاً بیان می‌کند: در یکی از مسافرت‌های خود به ایران، جهت دیدن مادر، بر طبق معمول، تلفنی به دفتر آقای هویدا نخست وزیر وقت نمودم و با ایشان اندک مدت سخن گفتم. مرا به نهار در نخست وزیری دعوت نمودند. گروهی از وزرا در آنجا بودند که بیشترین آنان را می‌شناختم. در آن میان آقای دکتر دیبا (عمومی شهبانو) نیز حضور داشتند که از پست خود، که در آن زمان نمایندگی دائمی ایران در سازمان بهداشت جهانی بود، برای مرخصی به ایران آمده بودند. پستی که ایشان کوچک‌ترین تبحر و تخصصی در آن نداشتند.^{۱۰}

در آن هنگام قضیه خرید چند فروند هواپیمای کنکورد مطرح شد که شاه دستور خرید آنها را داده بود. وزیر مربوط اظهار داشت که کمپانی در حدود دویست میلیون دلار پیش بها را می‌خواهد که خزانه دولت قدرت پرداخت آن را ندارد. من به نخست وزیر گفتم که کنگره آمریکا با کاربرد هواپیماهای مافوق صوت برای داخل کشور مخالفت کرد و علل آن را نیز اظهار کردم. هویدا در پاسخ اظهار داشت که از این امر آگاه است و به وزیر مربوط گفت «این درخواست را بایگانی کنید تا من با شاهنشاه گفتگو کنم.» این درخواست در دنباله دیدار وزیر آبرواسپس^{۱۱} انگلیس آقای مایکل هنزلین^{۱۲} با شاه صورت گرفت. هنزلین برای دریافت اجازه پرواز کنکوردهای انگلیس از فضای هوایی ایران، شاه را دعوت به پرواز با کنکورد می‌کند و از شاه اجازه می‌گیرد که هواپیماهای انگلیس بتوانند برای مسافرت به خاور دور از فضای هوایی ایران بگذرند که شاه آن درخواست را می‌پذیرد و در ضمن از شاه می‌پرسد که آیا نمی‌خواهند چند فروند از کنکوردها را برای هواپیمایی ایران بخرند. جواب شاه در این مورد مثبت و قضیه‌ای پیش آمده که در بالا بدان اشاره شد.

آیا اجازه گرفتن استفاده از فضای کشور را باید شاه تأمین کند و یا اینکه چنین کاری از وظایف دولت است. این کار نشان می‌دهد که حتی در موارد بسیار جزئی و بی‌اهمیت، دولت حق نداشت که دخالت نماید. این اعمال بودند که در عین حال پیشرفت ظاهری در کشور، آن‌را به قهقرا می‌کشانید.

۸- دولت تصمیم گرفت که در پارک ساعی آپارتمان‌هایی برای کارمندان خود که دارای مسکن نبودند بسازد. تعدادی از دوستان که از وضع بی‌سامانی ما آگاهی داشتند، از من خواستند که با آشنایی با نخست وزیر از ایشان خواهش کنم که یک آپارتمان را به من بدهند. برای من خیلی مشکل بود که از نخست وزیر چنین درخواستی را بنمایم که در صورت عدم توانایی ایشان در به عمل آوردن آن باعث ناراحتی وی شود. تصمیم گرفتم که این امر را با وزیر آبادانی و مسکن آقای دکتر یگانه در میان بگذارم. ایشان نیز یکی از بیماران من بودند. آقای یگانه گفتند «آقای دکتر گیلک، تمام آپارتمان‌ها را پیش از اینکه حتی نقشه‌های آنها به تصویب برسد بزرگان گرفتند. درجه داران ارتش با داشتن خانه مسکونی هر کدام یک و چندین نفر دو و یک یا دو نفر هم سه آپارتمان گرفتند و در حال حاضر هیچ واحد خالی موجود نیست. ایشان اظهار داشتند که با نخست وزیر صحبت کنم که شاید او بتواند مطلب را با شاهنشاه در میان بگذارد و واحدهایی را که افراد ارتشی گرفتند از آنان پس بگیرند. من چنین امری را صلاح ندیدم و موضوع را پایان یافته تلقی کردم.

دارای هیچ‌گونه ناراحتی که نیاز به آمدن آنان به آمریکا باشد نبودند. برگره‌های آزمایشات آنان که توسط اطباء معالج شان انجام شده بود، مشکل مهمی نشان نمی‌دادند. این کارها یکی از مشمئزکننده‌ترین کارهایی بود که با آنها برخورد کرده بودم. ناگفته نماند که بیشترین آن‌گواهی‌نامه‌ها مورد تصدیق قرار نگرفت و به کنسولگری به‌طور رسمی نوشتم که مسافرت آنان به آمریکا برای درمان بهیچ‌وجه لازم نبود.

یکی از مأمورین کنسولگری، آن‌طوری که خودش بعدها به ما اظهار داشت از کارمندان ساواک بود به نام آقای «ورنوس». یکی از فرزندان دخترش بود که مبتلا به ناراحتی بود که درمان آن در ایران میسر نمی‌شد. ناهید به آنان کمک بسیاری نمود. یکی از علل انتقال ایشان به آمریکا برای درمان این کودک بود و به گفته خودش توانست با پارتی بازی و یاری افراد با نفوذ چنین کاری را انجام دهد.

ورنوس به ما گفت که هنگام آمدن به هیوستن به وی گفته شده بود که مواظب همسر من که بهایی است باشد. حال به چه برهانی مواظب ما باشند، نمی‌دانیم؟ چکاری ما می‌توانستیم بر علیه تشکیلات بکنیم بر ما روشن نبود. پس از چند سالی شیرزاد به عنوان سرکنسول ایران به نیویورک منتقل گردید، که البته برای ایشان ارتقاء درجه بود و سپس شخص دیگری به نام «هنجن» به سرکنسولی در هیوستن مأمور گردید.

تقریباً تمام مأمورین در هیوستن به هنگام انقلاب آخوندی، ضدیت خود را با شاه آغاز کردند و سخنان توهین آمیز درباره‌اش می‌گفتند. حتی ورنوس که شاه را به نام «شاه خائن» خطاب می‌کرد. افرادی که وجود و زندگی آنان توسط شاه تأمین می‌گردید و نماینده او بودند. در چندین مهمانی خصوصی که ما با این افراد حاضر بودیم، همه آنان تغییر مرام داده و هوادار رژیم خمینی شده بودند و به شاه ناسزا می‌گفتند. برای من و همسر من تحمل این افراد بسیار سخت و دایماً با آنان در جدال بودیم. هم جوار بودن با چنین افرادی واقعاً آزار بود.

منی‌توانم از گفتار این مطلب صرف نظر کنم که در پیشرفت کاری که معروف شده بود به انقلاب سال ۱۳۷۸-۱۳۷۹، با کمال تأسف بیشترین گناهکاران را افراد تحصیل کرده تشکیل می‌دادند. خوب به خاطر دارم که قریب به همه دکتران و مهندسان و افراد به قول معروف سرشناس ایرانی در هیوستن، در اوایل دوره سلطنت،

در نامه‌هایی که به پرزیدنت آمریکا «کارت» نوشتند، از او خواستند که شاه را برادر دارد. تا آنجایی که آگاهی دارم، تنها سه نفر بودیم که آن نامه را امضا نکردیم: همسر من با یکی دیگر از دوستان. طوماری به امضاء اساتید و کارمندان دانشگاه پهلوی شیراز به دست ما رسید که آن بزرگواران برای ریاست جمهوری آمریکا فرستاده بودند تا شاه را برکنار کنند. دیدیم که این افراد چه بر سر ملت و کشور ما آوردند و امروز سربلند هستند و برخی هنوز هم نوکری آخوندها برعهده دارند.

طولی نکشید که ماهیت حکومت اسلامی بر همه آشکار گشت. روزی یکی از همان پزشکان امضاکننده را در سالن غذاخوری بیمارستان «سام هیوستن» دیدم. سخن از وضع ایران به میان آمد. از ایشان پرسیدم اکنون از امضاء کردن نامه به کارت و نتیجه حاصل خوشحال هستند؟ پاسخ وی این بود، «اشتباه کردم و نمی‌دانستم که چه کار می‌کنم». به آن نازنین گفتم: «شما چرا در کاری دخالت کردید که اطلاع کافی و لازم از آن نداشتید.» پاسخ دادند که «معدرت می‌خواهم» اما دیگر کار از کار گذشته بود.

آیا مردم ایران از این رویداد درسی گرفته اند که در آینده چنین حوادثی تکرار نشود؟ بطور یقین خیر! تنها برهانی که بر من چون روز روشن است پایه بر خواص خودخواهی و خودپسندی و مال خود دوستی بیشترین هم میهنان ایرانی ما است، و بیشترین این هم میهنان منافع ملت و کشور را بر منافع خود ترجیح نخواهند داد. این است یکی از منشاء های بدبختی کشوری که در آن زاده شدیم و آنرا دوست داریم.

۱. Megalomaniac ۲. Giscard d'Estaing ۳. François Fénelon ۴. سعدی، بوستان باب اول در عدل و تدبیر و رای ۵. Provost ۶. جزئیات ملاقات را با آقای دکتر دیا در شرح زندگی خود آورده‌ام. این تشریحات را نیز بعداً با آقای هویدا در میان گذاشته بودم. ۷. Baylor University ۸. شرح حال کامل این رویداد را در «زندگی من» آمده است. ۹. شهناز فرح در کتاب «کهن دیار» در صفحه ۲۱۳ می‌نویسند: «نماینندگان همه مذاهب جهان در این مراسم دعوت شده بودند: زرتشتیان، کاتولیک‌ها، متدیست‌ها، ارتودکس‌ها، یهودیان، مورمن‌ها، شین تویست‌ها... تنها از بهاییان برای جلوگیری از رنجش خاطر مسلمانانی که این مذهب را قبول ندارند دعوت به عمل نیامد.» ۱۰. این مورد نیز به‌طور کامل در زندگی من آمده است. ۱۱. Aerospace ۱۲. Michael Heseltine

دین ترا در پی آرایش اند بس که بیستند بدوبرگ و ساز در پی آرایش و پیرایش اند گر تو ببینی شناسیش باز

این بیت در مورد آثاری که بنام ذبیح اله منصوری نوشته می‌شد، کاملاً صادق است. هرفرنگی اگر داستانی به نام خود از منصوری می‌خواند، باور نمی‌کرد که این داستان از او است! او تنها مترجم نبود! بلکه دایره المعارف‌هایی در کنار داشت که از آنها استخراج می‌کرد و یک وقت مقاله پنجاه صفحه‌ای او تبدیل می‌شد به یک کتاب ۱۵۰۰ صفحه‌ای! در واقع این کتاب تألیف او بوده ولی او از بی‌نیازی و سعه صدر آن را به نویسنده اصلی استناد می‌داد، در حالی که نیاز نبود. مردم مقاله منصوری را می‌خواستند نه تحقیق هنری کربن را. تیراژ مجلات به نام منصوری بالا می‌رفت نه به خاطر گورگیو. هیچ یک از نویسندگان که مخلص هم از آنهاست، قدرت استنباط و تلفیق و تفسیر و تحریر منصوری را نداشته‌اند. هیچ‌کدام از وسائل تحریر بزرگان را این مرد در اختیار نداشت! نه ماشین نویس، نه آرشیو نه تلفن، هیچ و هیچ نداشت. تنها یک قلم و یک کاسه دوات!! آری؛ یک کاسه!! آخریک دوات معمولی کفاف آنهمه نوشتن را برای او نمی‌داد. من که از همت این مرد خجالت می‌کشم خود را نویسنده بدانم. منصوری در ادبیات ما صاحب سبک است. او راه و روشی را انتخاب کرده که دیگران از پیمودن آن عاجزند و شاید تا قرن‌ها عاجز خواهند ماند. هر مجله‌ای که می‌خواست روی پای خود بماند، کوشش می‌کرد که مقاله‌ای از منصوری داشته باشد. هیچ نویسنده‌ای مثل منصوری قادر نبوده است که سرب‌های سنگین و سرد چاپخانه را آنچنان نرم و رام کند و مانند او حدود پنجاه شصت سال چهار نسل را، خصوصاً جوانان را با این سرب‌های چیده و واچیده مشغول دارد. سرب‌هایی که می‌توانست تبدیل به گلوله شود و هر پنج حرف آن آب شود و یک قلب یا یک مغز را از کار ببنداند، اما به همت منصوری تبدیل به سطوری سیاه می‌شد و مغزها را به کار می‌انداخت. سرب‌هایی که آب حیات از دل آن می‌جوشید. نتیجه هفتاد سال قلم زنی این مرد در آفاقمانی خلاصه می‌شد که چند سال قبل از مرگ به او تحویل دادند. مملکت ما مملکت عجیب است! اینجا جایی است که بایک نیش قلم می‌شود همه کار کرد. همیشه در آسمان این مملکت پول‌هایی موج می‌زده است که می‌شد آنها را در هوا چاقید و ضبط کرد. ولی منصوری هرگز دست این کار را نداشت. اگر یک بار لب تر کرده بود، امروز میلیاردر بود، چه رسد به پنجاه شصت سال در اختیار داشتن همه جراید متنفذ. مرد بی تاریخ تولد ما، نود سال را به تمام معنی در عالم نویسندگی روزه گرفته بود. بی خود نبوده که مرگ او در شب عید فطر ۱۳۶۵ وقوع یافت.

منبع: در یاد ذبیح الله منصوری، باستانی پاریزی

مادران پاتلایی روزتان مبارک!



سلام دوست بزرگوار چون روز هشتم مارس روز بزرگداشت زن اعلام شده می‌خواهم دل‌نوشته یک استاد باستان‌شناسی اهل «بردر» باجگیران را که درباره مادرش نوشته به حضور تقدیم کنم که گمان می‌کنم ارزش درج در مجله گرانقدر «میراث ایران» را داشته باشد. ظلمی را که بر زن در طول تاریخ رفته همه می‌دانند، ولی از دل‌نوشته این دکتر باستان‌شناس کرمانج درباره مادرش، که خودم نیز شاهد آن بودم و از آن رنج فراوان برده‌ام. من سال‌های ۴۴ تا ۴۷ رییس فرهنگ باجگیران بودم. روستای بردر، که در دو کیلومتری باجگیران و همسایه ترکمنستان بود حدود ۶۰ گله گوسفند و مردمی متمکن داشت، و چون هیچ زمین زراعتی نداشت، اهالی صرفاً دامدار بودند. زمستان‌ها در خود روستا گوسفندها را نگه داشته و به وسیله ده‌ها قاطر، همه روزه از درگز علوفه خشک وارد و به مصرف می‌رساندند. ولی در اردیبهشت ماه که در کوه‌ها گل و سبزه می‌روید برای ییلاق راه می‌افتادند. راهی نبود. از طریق کوه‌های سر به فلک کشیده به طرف مراوه‌تپه که در نزدیک گنبد کاووس بود، بهترین چراگاه استان خراسان و گلستان بود. اهالی راه می‌افتادند، وسایل بار قاطرها و مردها مسؤول چرانیدن و محافظت گوسفندان؛ ولی زنان اغلب بچه به پشت حتی بره‌های کوچک را که قادر به راه رفتن نبودند، در بغل و اغلب با کالش با کمر خم صخره‌نوردی می‌کردند. در حقیقت ۷۰ درصد زحمت به دوش زنان بود. پرت شدن و مرگ در بین راه زیاد اتفاق می‌افتاد. ولی کاروان از حرکت باز نمی‌ماند. بهتر است بقیه را از زبان دکتر حمید حسینی پور بشنوی.

احمد قایمی، مورخ و دانش‌پژوه

انیس و مونس خارمغیلان و خس و خاشاک بیابان شده بود؛ پاهایی که بر صخره یادگار نوشته و سنگ را نوازش کرده بودند؛ صخره و سنگ و سنگستان بسی نقش و خاطره دارد از پاهای ترک خورده‌ی آنان.

مسیر شمال خراسان تا مراوه تپه در استان گلستان، به طور میانگین ۴۰۰ کیلومتر است که پای پیاده رفتن و طی طریق کردن هنرمی خواهد و بس. خدایا از چه گلی وجود این نازنین مادران را سرشته‌ای؛ چه قلم پایی داشتند و چه استخوان‌هایی بودند که این مسیر را درنوردیدند. نه جاده‌ای نه راهی نه شراهی. همه

مادرم آهی از دل برآورد و خاطرات خفته در پستوی جاننش و نهان‌خانه‌ی دلش را قصه گفت و غصه خورد. سر فرو برد به آن ایام؛ به آن روزگاران؛ به آن سالیان دور. محو شد در یادها و یادگارها و خاطرات و خطرات گذشته. خاطراتی که قصه‌ی زندگی‌اش بود؛ قصه‌ی زندگی‌اش نه، به واقع قصه‌ی زندگی تمام مادرانی که روزی روزگاری مسیر چیان یا زوزان (ییلاق) شمال خراسان تا واران (قشلاق) مراوه‌تپه‌ی گنبد قابوس را پای پیاده رفته بودند. در این مسیر طولانی و دراز؛ در این مسیر پرپیچ و خم، کف پایشان

تعطیلات تابستانی به مسافرت رفتیم. مادرم نیز همراه ما بود. مادرم پیر شده؛ خیلی پیر. هفتاد سال را پشت سر گذاشته است. هنگام سوار شدن به ماشین، اول خودش می‌نشست سپس پاهایش را با دو دست می‌گرفت از بیرون به داخل ماشین می‌آورد. تعجب کردم چرا مادرم نمی‌تواند چون گذشته به راحتی سوار ماشین شود. اهمیت ندادم. به مقصد رسیدیم. هنگام بالارفتن از پله‌های ساختمان دو طبقه، دوبار نشست. در هر پاگردی اندکی توقف کرد، سپس از نرده‌های راه‌پله کمک گرفت تا به طبقه دوم رسید. علت را پرسیدم.

بی‌راهه همه نخ‌راهه، هر چه هست کوه است و دره و صخره و سنگ و سنگلاخ و سنگستان.

مادرم تعریف می‌کرد، چندین سال با نارگل حاج کاظم، زرافشان حیدر، معصومه عباسعلی، فرنکیس حشمت‌اله، فاطمه شیرعلی و... در حوالی سال‌های ۱۳۴۸ حدود یک ماه تمام شب‌نورد بودند از گلیل در خراسان به گلیداغ در مراوه‌تپه و بلعکس. در تاریکی هوا می‌رفتند، سپیده دم اتراق می‌کردند و قوش می‌گذاشتند تا به رتق و فتق امور روزانه و روزمره بپردازند. کولکی تیمارکرده یا لباسی شسته یا دیگی بارکرده یا ریسمانی از ریس ریسیده یا کلاهی از پرچک بافته یا تشمت خمیری بر سر نهاده نوزادی در بغل و آن دیگر به پشت به نزدیک‌ترین آبادی رفته تا تنوری یافته



و نانی پخته و قوتی فراهم آورند.

کدام ایلپاتی و کوچ‌نشینی‌ست که شاه‌جهان و شین و زیلان و گلیل و شلمی و گلیداغ و ابوساری و آفتوقای و آقیند و... را نرفته و ندیده و زندگی نکرده و بخشی از خاطراتش در این خاطرات آباد شکل نگرفته باشد؟ این وارگاه‌ها و آراگاه‌ها و آبگاه‌ها یادآور درد و رنج و مصیبت و مشقت‌هایی‌ست که با گوشت و پوست مادران مالدار قرین و عجین و همراه و همنشین شده است.

شرمان باد اگر پاشنه‌های ترک خورده پای‌تان را، آنگاه که کنار اجاق با دنبه درمان‌شان می‌کردید از یاد ببریم! شرممان باد اگر پینه‌های دستان و ترک‌های تک‌تک انگشتان‌تان که به هنگام مالش وازلین



رون هوو می‌کردید تا دردشان اندکی التیام یابد را از یاد ببریم!

ما بزرگ شدیم و قد برافراشتیم و رخ کشیدیم. شماییان نیز روز به روز فرتوت‌تر و پیرتر و خمیده‌تر و تکیده‌تر و شکسته‌تر و خسته‌تر و... شدید؛ پینه‌ی دستان‌تان روز به روز درشت‌تر و زبرتر و ناملایم‌تر شدند و ترک‌پاهای‌تان زمخت‌تر و خشن‌تر و کبودتر گشتند. شرممان باد مادران پا طلایی اگر کف پایتان بوسه‌گامان نباشد!

روزتان مبارک!

حمید حسنعلی پور

رسانه کرمانجی روستای بردر



یاد من باشد فردا...

شعری از زنده یاد فریدون مشیری را خدمت‌تان می‌فرستم. شعری که وصف انسان‌ها در این موقعیت است.

ارادتمند، ناصر کنعانی

یاد من باشد فردا دم صبح،

جور دیگر باشم،

بد نگویم به هوا، آب، زمین

مهربان باشم، با مردم شهر

و فراموش کنم، هر چه گذشت

خانه‌ی دل، بت‌کانم از غم

و به دستمالی از جنس گذشت،

بزدایم دیگر، تار کدورت، از دل

مشت را باز کنم، تا که دستی گردد

و به لب‌خندی خوش

دست در دست زمان بگذارم

یاد من باشد فردا دم صبح

به نسیم از سر صدق، سلامی بدهم

و به انگشت نخ‌ی خواهم بست

تا فراموش نگردد فردا

زندگی شیرین است،

زندگی باید کرد

گرچه دیر است ولی،

باشوق

تا که شاید برسد همسفری،

ببرد این دل ما را با خود

و بدانم دیگر قهر هم چیز بدی‌ست

یاد من باشد فردا حتماً

باور این را بکنم،

که دگر فرصت نیست

و بدانم که اگر دیر کنم،

مهلتی نیست مرا

و بدانم که شبی خواهم رفت

و شبی هست،

که نیست، پس از آن فردایی

یاد من باشد، باز اگر فردا، غفلت کردم

آخرین لحظه‌ای از فردا شب

من به خود باز بگویم این را

مهربان باشم با مردم شهر

و فراموش کنم

هر چه گذشت....

کاسه‌ای آب، به پشت سر لب‌خند ببریم،

شاید به سلامت ز سفر برگردد

بذر امید بکارم، در دل

لحظه را دریابم

من به بازار محبت بروم فردا صبح

مهربانی خودم عرضه کنم

یک بغل عشق از آنجا بخرم

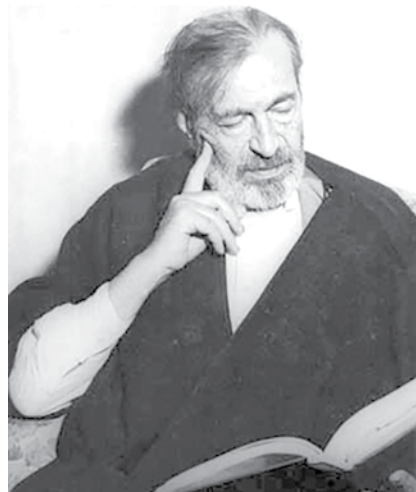
یاد من باشد فردا حتماً به سلامی،

دل همسایه‌ی خود شاد کنم

بگذرم از سر تقصیر رفیق،

بنشینم دم در

چشم بر کوچه بدوزم



جلال الدین همایی؛

مصححی بزرگ و شاعری تاثیر گذار

جلال الدین همایی ادیبی نامدار و از برجسته ترین محققان در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران به شمار می رود که با خلق چندین اثر گرانسنگ، بی نظیر و سرشار از نوآوری توانست خدمت بزرگی به تاریخ علم و فرهنگ این مرز و بوم انجام دهد. (برگرفته از خبرگزاری ایرنا، ۱۴ دی ۱۳۹۹)

علم قرار گرفت. همایی در آغاز کتاب مولوی نامه در خصوص اهمیت کتاب خود می نویسد: «همه چیز درباره مولوی گفته اند، اما نگفته اند که مولوی خود چه می گوید. غرض و مقصد اصلی من از این عنوان بیان عقاید و افکار مولوی بود، چونان که از گفته های خود او به ویژه مثنوی شریف که روشنگر همه احوال و جوهر صافی خالص و لب لبابِ جمیع افکار و عقاید اوست، مستفاد می شود.»

علاوه بر بررسی زندگی و احوال مولوی و محمد غزالی، استاد همایی اثری به نام خیامی نامه تألیف کرد که در آن به تجزیه و تحلیل آثار علمی، ادبی و ریاضی حکیم عمر خیام می پردازد. این کتاب توسط انتشارات سخن منتشر شده است. مختاری نامه یا مقدمه دیوان عثمان مختاری از دیگر آثار جلال الدین همایی به شمار می رود که توسط انتشارات علمی و فرهنگی چاپ شد. نویسنده در این اثر به ترجمه حال و سرگذشت زندگانی مختاری می پردازد. عثمان مختاری یکی از شعرای بزرگ دربار غزنوی بود. اجزای اصلی و عمده دیوان حکیم مختاری غزنویات (مدایح سلاطین غزنوی)، کرمانیات و سمرقندیات (مربوط به مسافرت های شاعر به نواحی کرمان و سمرقند) هستند.^۲

فنون بلاغت و صناعات ادبی

فنون بلاغت و صناعات ادبی از دیگر آثار به یادگار مانده از جلال الدین همایی است که در آن به فنون ادبی بدیع (آرایه های ادبی)، معانی و بیان می پردازد، همچنین این کتاب در تعریف و شروط فصاحت و بلاغت، آداب سخنرانی و سخنوری و فن صنایع بدیع لفظی است. از ویژگی های برجسته این کتاب این است که چنان ساده و قابل فهم و خالی از حشو و زوائد نوشته شده است که علاوه بر تألیف برای دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی برای دانشجویان رشته های

است، این کتاب تاریخ ادبیات ایران را از زمان های قدیم تا عصر مؤلف در پنج جلد بازگو می کند. جلد نخست این کتاب از ازمنه قدیم تا انقراض ساسانیان، جلد دوم از انقراض ساسانیان تا حمله مغول؛ جلد سوم از حمله مغول تا انقراض صفویه؛ جلد چهارم از انقراض صفویه تا دوران مشروطیت ایران و جلد پایانی این کتاب هم بعد از پیروزی مشروطه تا زمان مؤلف را شامل می شود.

همایی نخستین فردی است که تاریخ ادبیاتی برای ایران تدوین می کند. عبدالله نصری، استاد فلسفه دانشگاه علامه در گفت و گویی اظهار کرد: همایی با سبک و سیاقی خاص تاریخ ادبیات را تدوین می کند که بی سابقه و متفاوت است. پیش از او ما تذکره داشتیم و حالا او در نظر داشت، تاریخ ادبیات ایران را در پنج دوره تدوین کند. نکته جالب این است که او با آن پشتوانه مطالعاتی در فلسفه و منطق در ابتدا موضوع و فایده علم مورد نظر خودش را توضیح می دهد و با تقسیم بندی هایی وارد انواع تاریخ می شود و از تاریخ اجتماعی، سیاسی و ادبی نام می برد و تاریخ ادبی را «شرح حال ملتی از حیث آداب و علوم و علت پیدایش و تنزل و ترقی علمی و فکری آنها به طور عموم تعریف» می کند. او این را شامل موضوعاتی چون خط و زبان و علوم و آداب و شرح احوال نویسندگان، علما، حکما، ریاضی دانان و اطبا می داند؛ یعنی نگاهی بسیار گسترده به تاریخ ادبیات دارد و آن را منحصر به شاعران و نویسندگان نمی داند. همایی در این اثر محیط، نژاد، نیاز، زمان و استعداد را عوامل مؤثر در ادبیات عنوان می کند که این خود گواهی دیگر بر وسعت نظر و نگاه متفاوت او به تاریخ ادبیات است.

بررسی احوال شاعران بزرگ

یکی دیگر از خدمات این نویسنده نامدار شرح حال و بررسی آثار، عقاید، افکار ادبی و تمام ابعاد زندگی شاعران بزرگی مانند امام محمد غزالی و مولوی است. وی در دو اثر جداگانه به نام غزالی نامه و مولوی نامه به این مهم پرداخته و آثاری بی بدیل در این زمینه خلق کرده است که مورد استقبال اهل

چه بسیار ادیبان و شاعران که وقایع و حوادث گذشته را با نوعی تجزیه و تحلیل در قالب زبان شعر و داستان ثبت و ضبط کرده اند و به خاطر هنری که در ثبت وقایع به کار برده اند، اثر خود را جاودانه کرده اند. یکی از این افراد که آثار درخشان و بی بدیلی از خود به یادگار نهاده، جلال الدین همایی است، وی با بلاغت و شیوایی هنری و ادبی خود موفق شد، برای نخستین بار تاریخ ادبیات ایران را به نگارش در بیاورد و مطالب تاریخی را در شعر خود با زتاب دهد.

جلال الدین همایی از شاعران دوران معاصر ایران بود که در شعر «سنا» به معنای روشنایی خورشید تخلص داشت، وی در خصوص انتخاب این تخلص گفته است: «رسم پیشینیان بر این بود که تخلص شاعر مبتدی را استادان پیش قدم معین می کردند، من از حدود چهارده سالگی که به مقتضای طبع موزون سخنی می بافتم، به منتخب حدیقه سنایی که هزار و یک بیت است، علاقه شدید داشتم و آن را از بر کرده بودم. عم بزرگوارم میرزا محمد «سها» که پیشوای شعرای اصفهان بود و در این فن سمت استادی بر من داشت، فرمود که به تناسب سنایی تخلص «سنا» اختیار کنم. من نیز به احترام گفته او این تخلص را تا امروز تغییر نداده ام. فقط گاهی با کلمه همایی تخلص کرده ام».^۱

چو شد روان عمادی به من گذاشت شرف

چو رفت جان سنایی به من بماند «سنا» همایی علاوه بر شاعری، تاریخ نگار هم بود و بیش از ۱۵ کتاب درسی در زمینه ادبیات تاریخ، عرفان و دستور زبان نوشت. وی حتی با علم نجوم و اسطرلاب هم آشنا بود. در ادامه به مهم ترین خدمات و آثار گرانسنگ وی می پردازیم:

خدمات علمی و فرهنگی

استاد همایی پس از سال ها فعالیت های فرهنگی توانست ده ها اثر گرانقدر شامل تالیف، تصحیح و تحقیق از خود برجای بگذارد. این آثار هر کدام به عنوان نمونه های ماندگار در عرصه فرهنگ و ادب اسلام و ایران مطرح هستند. یکی از با اهمیت ترین آثار این نویسنده فرزانه، تالیف کتاب تاریخ ادبیات ایران

انسان باشیم

فریدون مشیری

دانه می‌چید کبوتر،

به سرافشانی بید

لانه می‌ساخت پرستو،

به تماشا خورشید

صبح، از برج سپیداران، می‌آمد باز

روز با شادی گنجشکان، می‌شد آغاز.

نغمه‌سازان سرپرده‌ی دستان و نوا

روی این سبزه‌ی گسترده سرآورده رها.

دشت، همچون پر پروانه پُر از نقش و نگار

پَرزنان هر سو پروانه‌ی رنگین بهار.

هست و من یافته‌ام در همه ذرات، بسی

روح شیدای کسی، نور و نسیم نفسی!

می‌دمد در همه، این روح نوازشگر پاک

می‌وزد بر همه، این نور و نسیم از دل خاک!

چشم اگر هست به پیدا و به ناپیدا باز

نیک بیند که چه غوغاست در این چشم‌انداز:

مهر، چون مادر، می‌تاید، سرشار از مهر

نور می‌بارد از آینه‌ی پاک سپهر

می‌تپد گرم، هم آواز زمان، قلب زمین

موج موسیقی رویش!

چه خوش افکنده طنین

ابر، می‌آید سر تا پا ایثار و نثار

سینه ریزش را می‌بخشد بر شالیزار

رود، می‌گیرد تا سبزه بخندد شاداب

آب، می‌خواهد جاری کند از چوب، گلاب!

خاک، می‌کوشد، تا دانه نماید پرواز!

باد، می‌رقصد تا غنچه بخواند آواز!

مرغ، می‌خواند تا سنگ نباشد دلتنگ

مهر می‌خواهد تا لعل بسازد از سنگ!

تاک، صد بوسه ز خورشید رباید از دور

تا که صد خوشه‌ی خورشید برآرد انگور!

سرو، نیلوفرِ نشکفته‌ی نواخته را

می‌دهد یاری کز شاخه بیاید بالا!

سرخوشانند، ستایشگر خورشید و زمین

همه مهر است و محبت

نه جدال است و نه کین.

اشک می‌جوشد در چشم‌های چشم ناگاه

بغض می‌پیچد در سینه سوزانم، آه!

پس چرا ما نتوانیم که این سان باشیم؟

به خود آییم و بخواهیم که: انسان باشیم!

نتوانسته دنبال تصحیح مجدد «التفهیم» برود. از دیگر تصحیح‌های وی می‌توان به «نصیحة الملوك» امام محمد غزالی، «مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه» عزالدین محمود کاشانی، «مثنوی ولدنامه» و... اشاره کرد.

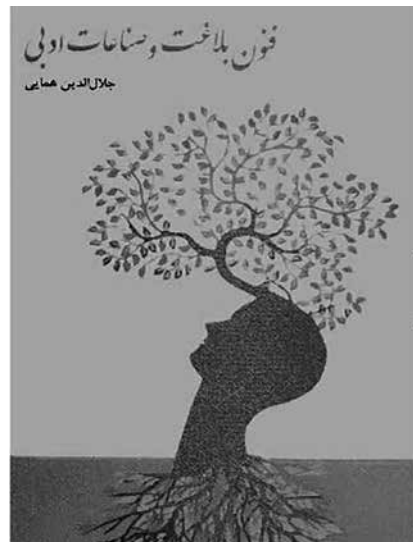
دیوان اشعار

جلال‌الدین همایی علاوه بر آن که از برجسته‌ترین محققان زبان و ادبیات فارسی، عرفان، تاریخ و فرهنگ ایران بود و در تدریس شاخه‌های گوناگون ادب فارسی نیز از بزرگ‌ترین استادان و معلمان به‌شمار می‌رفت در سرودن انواع شعر نیز چیره دست بود. شعر او در مایه شعر سنتی و زبان او ساده و روشن است؛ مشهورترین اثر به جای مانده از این استاد فرزانه دیوان اشعار وی است که همایی خود علاقه و وابستگی خاصی به آن داشت. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اشعار وی جدا از اهمیت ادبی و اخلاقی این اثر، محتوا و نکات بسیار ارزشمند تاریخی است.^۴ این مجموعه شامل قصیده، غزل، قطعات، مثنویات و رباعیات است اما غزلیات وی از اهمیت بیشتری برخوردار هستند. محتوی و مضامین غزلیات وی عرفانی، سوزوگدازهای عاشقانه و موضوعات اجتماعی و همچنین قصاید همایی دربردارنده مضامین حکمی، عرفانی و اجتماعی است.

از دیگر موضوع‌هایی که این ادیب در شعرهای خود به آن می‌پردازد، می‌توان به پندنامه‌های اخلاقی، مدح و ستایش اهل بیت (ع)، اندیشه‌های فلسفی و عرفانی، تجلیل از بزرگان علم و ادب، شکوه و شکایت از اوضاع نابسامان روزگار اشاره کرد. همایی همچنین مقالات تحقیقی و انتقادی متعددی از خود بر جای گذاشت، مقاله‌های وی در مجلات و روزنامه‌های «ارمغان»، «اطلاعات»، «ایران‌شناسی»، «تعلیم و تربیت»، «تماشا»، «جاویدان خرد»، «جوانان رستاخیز»، «رادایو ایران»، «سالنامه آریان»، «سالنامه شرق»، «سخن»، «مرزهای دانش»، «معارف اسلامی»، «مهر»، «وحید» و «یغما» چاپ می‌شد.

منابع

- ۱- همایی شیرازی اصفهانی، جلال‌الدین. برای اطلاع بیشتر رک: تاریخ اصفهان. به کوشش ماهدخت بانوهمایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۱، ۱۳۷۵، ص ۱۰ (پیشگفتار).
- ۲- خوانساری، محمد. زندگی نامه استاد جلال‌الدین همایی. زیر نظر مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵)، ص ۲۴.
- ۳- فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلال‌الدین همایی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۹۴، مقدمه کتاب
- ۴- یوسفی، غلامحسین. چشمه روشن. تهران: علمی، ج ۱، ۲۶۳۱، ص ۳۵۵ و ۷۵۵.



دیگر و همچنین دیگر طبقات و اصناف قابل استفاده است. بنابراین اهمیت این اثر در این است که با این که سال‌های بسیار از تألیف آن گذشته اما همچنان مرجع معتبری برای اهل فن به‌شمار می‌رود. این اثر توسط نشر هما منتشر شده است. سیدجلال‌الدین آشتیانی مقام همایی را در علوم ادبی کمال ثانی او دانسته و بر مقام و دانش او در منطق و ریاضیات و علوم نقدی تأکید کرده است.^۳

تصحیح آثاری سودمند و خواندنی

وی در تصحیح متن‌های کهن و ارزشمند زبان و ادبیات فارسی چنان خدمتی کرده که یکی از بزرگان این وادی شد. یکی از ویژگی‌های مهم تصحیح‌های وی این است که تنها به تصحیح صرف نمی‌پرداخت، بلکه وی با مقدمه‌های مفصل و تعلیقات پرباری که در پیش و پس متن اصلی فراهم می‌آورد، آثاری سودمند و خواندنی به دست مخاطب می‌داد و سبب می‌شد تا خواننده به دریافت و درک صحیح متن مورد نظر هدایت شود. برای نمونه وی تصحیح و تنقیح التفهیم ابوریحان بیرونی را به بهترین شکل و به مدت پنج سال منتشر کرد.

علامه قزوینی در خصوص تصحیح این اثر ارزشمند به همایی می‌نویسد: «وقتی التفهیم شما به دستم رسید، مطالعه‌اش کردم، سجده شکر به جای آوردم که هنوز ایران از دانایان کارآمد تهی نمانده است». علی‌اشرف صادقی زبان‌شناس ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه تهران بر این باور است که همایی این کتاب را بسیار مضبوط و عالمانه تصحیح کرده است. پیداست که ریاضیات قدیم و مسایلی که در کتاب‌ها مطرح شده، به خوبی می‌دانسته و از عهده آن برآمده است. به هر حال، تصحیح ایشان از «التفهیم» دیگر رودست نداشته و هیچ شخص دیگر

خلاصه‌ای از



بخش چهارم و پایانی

به همت محمد غافری

عشق را نمی توان شرح و بیان کرد. به عبارت دیگر عشق حس کردنی است و نه توضیح دادن. مولانا:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن چون قلم اندر نوشتن می شتافت چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت عقل در شرحش چو خر در گل بخت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

وادی سوم در معرفت:

چون وادی عشق سپری شد، سالک پای در وادی معرفت می گذارد. وقتی نور معرفت بر دل های سالکان بتابد هر کدام به اندازه ی توانایی و استعداد خویش حقیقت را درمی یابند. بر اسرار پنهان که در زیر نقاب های این جهانی پنهان اند مطلع می گردند. راه رسیدن به مقصود برای هر کس متفاوت از آن دیگری است. الطُّرُق الی الله به عدد أنفاس الخلائق. جان و تن مدام در حال نقصان و کمال است. از میان صدها هزار جوینده یکی این بخت را پیدا می کند تا در این دریای بی انتها گوهر حقیقت را به چنگ آورد.

بعد از آن بنمایدت پیش نظر معرفت را وادی بی پا و سر... هیچ ره دروئی نه چون آن دیگر است سالک تن، سالک جان، دیگر است باز جان و تن ز نقصان و کمال هست دایم در ترقی و زوال... سیر هر کس تا کمال وی بود قرب هر کس حسب حال وی بود... لاجرم چون مختلف افتاد سیر هم روش هرگز نیفتد هیچ طیر معرفت اینجا تفاوت یافته ست این یکی محراب و آن بت یافته ست چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی صفت، هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش سر ذراتش همه روشن شود لخن دنیا بر او گلشن شود مغز بیند از درون نه پوست او خود بیند ذره ای جز دوست او... صد هزار اسرار از زیر نقاب روی می بنمایدت چون آفتاب

صد هزاران مرد گم گردد مدام تا یکی اسرار بین گردد تمام کاملی باید در او جانی شگرف تا کند غواصی این بحر ژرف... خویش را در بحر عرفان غرق کن ورنه باری خاک ره بر فرق کن گر نه ای، ای خفته اهل تهنیت پس چرا خود را نداری تعزیت؟ گر نداری شادابی از وصل یار خیز باری ماتم هجران بیار گر نمی بینی جمال یار تو خیز، منشین، می طلب اسرار تو

وادی چهارم در استغنا:

پس از طی وادی معرفت مرغان به وادی استغنا رسیدند. در این وادی «بود» و «نبود» یکسان است. در اینجا فانی بودن و بی ارزش بودن امور دنیوی آشکار می گردد. وادی استغنا وادی تندباد بی نیازی خداوند است.

بعد از این وادی استغنا بود نه درو دعوی و نه معنی بود می جهد از بی نیازی صرصری می زند برهم به یک دم کشوری هفت دریا یک شمر اینجا بود هفت اخگر یک شرر اینجا بود هشت جنت نیز اینجا مرده ای ست هفت دوزخ همچو بخار افسرده ای ست صد هزاران سبزه پوش از غم بسوخت تا که آدم را چراغی بر فروخت

صد هزاران جسم خالی شد ز روح تا درین حضرت دروگر گشت نوح صد هزاران پشه در لشکر فتاد تا براهیم از میان با سر فتاد صد هزاران طفل سر ببریده گشت تا کلیم الله صاحب دیده گشت صد هزاران خلق در زتار شد تا که عیسی محرم اسرار شد صد هزاران جان و دل تاراج یافت تا محمد یک شبی معراج یافت گر در این دریا هزاران جان فتاد شنمی در بحر بی پایان فتاد گر بریخت افلاک و آنجم لخت لخت در جهان کم گیر برگی از درخت گرز ماهی، در عدم شد، تا به ماه پای موری لنگ شد در قعر چاه گر دو عالم شد همه یکبار نیست در زمین، ریگی همان انگار نیست گر بریخت این جمله ی تن ها به خاک موی حیوانی اگر نبود چه باک گر شد اینجا، جزو وکل، کلی تباہ کم شد از روی زمین یک برگ کاه

سالک در این وادی با بی نیازی خداوند روبرو می شود. برق استغنا همه چیز را در خود می سوزاند.

بی نیازی بین و استغنا نگر خواه مطرب باش خواهی نوحه گر برق استغنا چنان اینجا فروخت کرتف او صد جهان اینجا بسوخت

صد جهان، اینجا فرو ریزد به خاک گرجهان نبود، در این وادی چه باک؟

هر و در این وادی جز پایداری از یک سو و آویختن دست نیاز به دامان بی نیازی حضرت حق از سوی دیگر چاره ای ندارد. در وادی استغنا باید جان نثار کند و بی هیچ طمع سعی و کوشش کند.

کس درین وادی دمی فارغ مباد مرد این وادی بجز بالغ مباد... خیز و این وادی مشکل قطع کن باز پر وز جان و از دل قطع کن زان که تا با جان و با دل همبری مشرکی وز مشرکان غافل تری جان برافشان در ره و دل کن نثار ورنه ز استغنا بگردانند کار

وادی پنجم در توحید:

پس از وادی استغنا سالک به وادی توحید می رسد.

بعد از این وادی توحید آیدت منزل تفرید و تجرید آیدت روی ها چون زین بیابان در کنند جمله سراز یک گریبان بر کنند گر بسی بینی عدد، گر اندکی آن یکی باشد در این ره در یکی چون بسی باشد یک اندر یک مدام آن یک اندر یک، یکی باشد تمام

در این وادی همه ی کثرت های ظاهری یکی می شوند و اگر این وحدت ها را در هم ضرب کنی باز هم حاصل همان «یک» خواهد بود. هر چند این «یک» همانند عدد یک در ریاضیات نیست. این «یک» در برگیرنده همه ی کاینات است. یگانگی در وجود است. به قول مولانا:

ده چراغ ار حاضر آید در مکان هر یکی باشد به صورت غیر آن فرق نتوان کرد نور هر یکی چون به نورش روی آری بی شکی گر تو صد سیب و صد آبی بشمری صد نمائد، یک شود چون بشمری منبسط بودیم، یک جوهر همه بی سر و بی پا بدیم آن سر همه یک گهر بودیم همچون آفتاب بی گره بودیم و صافی همچو آب

چون به صورت آمد آن نور سره
شد عدد چون سایه های کنگره
کنگره ویران کنید از منجنیق
تا رود فرق از میان این فریق

رهرو در این وادی از خود بیگانه
و خالی می شود و از همه ی دلبستگی ها
می گسلد و جز حق نمی بیند و جز او
نمی شنود و نمی داند.

تا تو باشی نیک و بد اینجا بود
چون تو گم گشتی همه سودا بود
و تو زمانی در وجود خویش باز
نیک و بد بینی بسّی وره دراز. .
کاشکی اکنون چو اول بودی
یعنی از هستی معطل بودی...
تا تو ی برجاست در شرک است یافت
چون تو ی برجاست توحیدت بتافت
تو، درو، گم گرد، توحید این بود
گم شدن گم کن تو، تقرید این بود
در این وادی است که سالک فانی
از خویش می شود و با کل کائنات به
یکانگی می رسد.

مرد سالک چون رسد این جایگاه
جایگاه مرد بر خیزد ز راه
گم شود زیرا که پیدا آید او
گنگ گردد زان که گویا آید او
جزو گردد، کل شود، نه کل نه جزو
صورتی باشد صفت نه جان نه عضو
در دبیرستان این سرّ عجب
صد هزاران عقل بینی خشک لب
عقل اینجا کیست؟ افتاده به در
مانده طفلی کو ز مادر زاده کر
ذره ای بر هر که این سر تافته ست
سر ز ملک هر دو عالم تافته ست
خود چو این کس نیست مویی در میان
چون نتابد سر چو مویی از جهان؟
گرچه این کس نیست هم، این کس است
گر وجود است و عدم هم این کس است

وادی ششم در حیرت:

هنگامی که سالک از وادی توحید
گذشت به وادی حیرت می رسد. اینجا
وادی حیرانی و سردرگمی است. جایی
است که سالک از خود بی خبر می شود.
وی از هستی یا عدم خود آگاه نیست و
نمی داند که فانی است یا باقی یا هر دو

و یا هیچکدام.

بعد از این وادی حیرت آیدت
کار داریم درد و حسرت آیدت
هر نفس اینجا چو تیغی باشدت
هر دمی اینجا دریغی باشدت
آه باشد، درد باشد، سوز هم
روز و شب باشد، نه شب نه روز هم
ازین هر موی این کس، نه به تیغ
می چکد خون، می نگارد ای دریغ!
مرد حیران چون رسد این جایگاه
در تحیر مانده و گم کرده راه،
هر چه زد توحید بر جاننش رقم
جمله گم گردد ازو، «گم» نیز هم
گر بدو گویند «مستی یا نهایی؟
نیستی گوئی که هستی یا نهایی؟
در میانی یا برونی از میان؟
برکناری یا نهانی یا عیان؟
فانیی یا باقیی یا هر دوی؟
یا نه ای هر دو، توی یا نه توی؟
گوید اصلاً می ندانم چیز من
وان «ندانم» هم ندانم نیز من
عاشقم اما ندانم بر کیم
نه مسلمانم نه کافر پس چیم
لیکن از عشقم ندارم آگهی
هم دلی پر عشق دارم هم تهی
در این وادی است که رهرو در
کمال سرگشتگی به سر می برد و خود
گم کردگی. همه ی مفاهیم روشن در
نظرش تیره و نامفهوم جلوه می کنند.

وادی هفتم در فقر و فنا

و اما پس از گذشتن از وادی حیرت
سالک طریق به وادی هفتم یا آخرین
وادی که فقر و فنا باشد می رسد که وادی
فراموشی و گنگی و کزی و بیهوشی
است. در اینجا سالک در دریای وجود
مطلق غرق می شود و چون از این
گم گشتگی و سردرگمی سر بیرون آورد
رازهای بی شماری براو کشف می گردد.
در این وادی است که رهرو از خود فانی
و به وجود حق باقی می گردد. صد البته
سالک باید پخته و درد کشیده باشد تا
به مقام فقر و فنا برسد و الا همانطور که
عود و هیزم هر دو در آتش می سوزند و
از آنها جز خاکستری بر جای نمی ماند
ولی از لحاظ صفات باطنی بین آنها،
و همین طور سالکان، فرق بسیار است.

بعد از این وادی فقر است و فنا
کی بود اینجا سخن گفتن روا؟
عین وادی فراموشی بود
گنگی و کزی و بیهوشی بود
صد هزاران سایه ی جاوید، تو
گم شده بینی ز یک خورشید، تو
بحر کلی چون به جنبش کرد رای
نقش ها بر بحر کی ماند به جای؟
هر دو عالم نقش آن دریاست و بس
هر که گوید نیست، این سوداست و بس
هر که در دریای کل گم بوده شد
دایماً گم بوده ی آسوده شد
دل در این دریای پر آسودگی
می نیابد هیچ جز گم بودگی
گر از این گم بودگی باز شد دهند
صنع بین گردد، بسی رازش دهند
سالکان پخته و مردان مرد
چون فرو رفتند در میدان درد،
گم شدن اول قدم، دیگر چه بود؟
لاجرم دیگر قدم را کس نبود
چون همه در گام اول گم شدند
تو جمادی گیر اگر مردم شدند
عود و هیزم چون به آتش در شدند
هر دو بر یک جای خاکستر شوند
این به صورت هر دو یکسان باشدت
در صفت، فرق فراوان باشدت
گر پلیدی گم شود در بحر کل
در صفات خود فرو ماند به ذل
لیک اگر پاکی در این دریا رود
از وجود خویش ناپیدا رود،
جنبش او جنبش دریا بود
او چو نبود در میان زیبا بود
نبود او و او بود، چون باشد این؟
از خیال عقل بیرون باشد این

چون پس از سال ها طی طریق و
تحمل سختی های راه سلوک، از هزاران
مرغی که آغاز راه کرده بودند، سی مرغ
به جایگاه سیمرغ رسیدند:

حضرتی دیدند بی وصف و صفت
برتر از ادراک عقل و معرفت
برق استغنا همی افروختی
صد جهان در یک زمان می سوختی
جمله گفتند: ای عجب چون آفتاب
ذره ای محواست پیش این جناب،
کی پدید آیم ما این جایگاه
ای دریغا رنج بُرد ما به راه

دل بکل از خویشتن برداشتیم
نیست زان دست اینکه ما پنداشتیم

مرغان در این گفت و گو بودند که:

آخر از پی شان عالی درگهی
چاوش عزت برآمد ناگهی
دید سی مرغ خرف را مانده باز
بال و پر نه، جان شده، تن در گداز
پای تا سر در تحیر مانده
نه تهی شان مانده نه پُر مانده
گفت: هان ای قوم از شهر که آید؟
در چنین منزل که از بهر چه آید؟
چیست ای بی حاصلان نام شما؟
یا کجا بوده ست آرام شما؟
یا شما را کس چه گوید در جهان؟
با چه کار آید مشت نان تو؟
جمله گفتند: آمدم این جایگاه
تا بود سیمرغ ما را پادشاه...
مدتی شد تا درین ره آمدم
از هزاران سی به درکه آمدم
بر امیدی آمدم از راه دور
تا بود ما را در این حضرت حضور

وقتی که چاوش عزت سخن
مرغان را شنید، با عتاب و خطاب:

گفت آن چاووش کای سرگشتگان
همچو گل در خون دل آغشتگان
گر شما باشید و گر نه در جهان
اوست مطلق پادشاه جاودان
صد هزاران عالم پر از سپاه
هست موری بر در این پادشاه
از شما آخر چه خیزد جز زحیر
باز پس گردید ای مشت حقیر

هنگامی که مرغان این درشتی ها
را از چاووش عزت شنیدند آنچنان
ناامید و سرخورده شدند که گویی
را دیدار کرده اند، معذالک:

جمله گفتند این معظم پادشاه
کی دهد ما را به خواری سر به راه؟
زو کسی را خواری هرگز بود؟
و بود زو خواری، آن عز بود

با این همه چون این مرغان در راه
رسیدن به بارگاه سیمرغ پایمردی کرده
بودند و با این که استغنی حضرت حق

از اندازه بیرون بود، ولی لطف او هم بی‌کران بود؛ در این هنگام حاجب لطف پدیدار گشت و:

گرچه استغنا برون ز اندازه بود
لطف او را نیز رویی تازه بود
حاجب لطف آمد و در برگشاد
هر نفس صد پرده‌ی دیگر گشاد
شد جهان بی‌حجابی آشکار
پس ز نورالتور در پیوست کار
جمله را در مسند قربت نشاند
بر سریر عزت و هیبت نشاند
زُقه‌ای بنهاد پیش آن همه
گفت برخوانید تا پایان همه

چاووش لطف مرغان را نوازش کرد و کاغذی پیش روی آنها نهاد که بخوانند. وقتی مرغان شروع به خواندن آن‌کاغذ کردند، دیدند که همه‌ی کارهایی را که در این راه انجام داده بودند در آن رقعہ نوشته است و چون همه‌ی اعمال آنها از وجودشان پاک شد، جان آنها از پرتو نور سیمرغ حالی تازه یافتند. هنگامی که به دقت نظر کردند خودشان را در وجود سیمرغ و سیمرغ را در وجود خودشان دیدند.

چون نگه کردند آن سی مرغ زود
بی‌شک این سی مرغ آن سیمرغ بود
در تصویر جمله سرگردان شدند
می‌ندانستند این، تا آن شدند
خویش را دیدند سیمرغ تمام
بود خود سیمرغ سی مرغ مدام
چون سوی سیمرغ کردند نگاه
بود آن سیمرغ، این کاین جایگاه
ور به سوی خویش کردند نظر
بود این سی مرغ ایشان، آن دگر
ور نظر در هر دو کردند به هم
هر دو یک سیمرغ بودی بیش و کم
بود این یک آن و آن یک بود این
د رهمه عالم کسی نشنود این

چون به خود می‌نگریستند سیمرغ را می‌دیدند و چون به سیمرغ نگاه می‌کردند خود را مشاهده می‌کردند. دچار سردرگمی و گیجی شدند که این چه حکایتی است. پس با زبان بی‌زبانی

از پیشگاه حضرتش کشف این معما را درخواست کردند.

چون ندانستند هیچ از هیچ حال
بی‌زفان کردند از آن حضرت سؤال
کشف این سر قوی درخواستند
حل مایی و توی درخواستند
بی‌زفان آمد از آن حضرت خطاب
کاینه است این حضرت چون آفتاب
هر که آید خویشتن ببند در او
جان و تن هم جان و تن ببند در او
چون شما سی مرغ اینجا آمدید
سی در این آیین پیدایم آمدید
گر چل و پنجاه مرغ آیین باز
پرده‌ای از خویش بگشایید باز
هیچ کس را دیده بر ما کی رسد؟
چشم موری بر ثریا کی رسد؟
این همه وادی که از پس کرده‌اید
وین همه مردی که هر کس کرده‌اید،
جمله در افعال ما می‌رفته‌اید
وادی ذات و صفت را خفته‌اید
محو ما گردید در صد عز و ناز
تا به ما در، خویش را یابید باز

چون این خطاب از حضرت سیمرغ به گوش پرندگان رسید، محو سیمرغ شدند و چون سایه‌ای که در اثر تابش خورشید محو می‌شود در او محو شدند.

محو او گشتند آخر بر دوام
سایه در خورشید گم شد والسلام

مرغان محو و فانی شده پس از هزاران قرن به بقای بعد از فنا رسیدند. ولی شرح آن در سخن نمی‌گنجد و این را تنها می‌توان تجربه کرد. این سیر و سلوک روحانی را با ابیاتی از شیخ فریدالدین عطار به پایان می‌بریم.

چون برآمد صد هزاران قرن پیش
قرن های بی‌زمان، نه پس نه پیش
بعد از آن مرغان فانی را به ناز
بی‌فنا ی کل به خود دادند باز
چون همه بی‌خویش با خویش آمدند
در بقا بعد از فنا پیش آمدند
نیست هر گز گر نواست و گر کهن
زان فنا و زان بقا کس را سخن

همچنان کاو دور دوراست از نظر
شرح این، دوراست از شرح و خبر
آن کجا اینجا توان پرداختن
نو کتابی باید آن را ساختن
زانک اسرارالبقا بعدالفنا
آن شناسد کاو بود آن را سزا
تا تو هستی در وجود و در عدم
کی توانی زد در این منزل قدم؟
تو چه دانی تا چه داری پیش تو
با خود آی آخر فرو اندیش تو
تا نگرود جان تو مردود شاه
کی شود مقبول شاه آن جایگاه؟
تا نیابی در فنا کم ماستی
در بقا هرگز نبینی راستی
اول اندازد به خواری در رخت
باز برگیرد به عزت ناگهت
نیست شو تا هستی ات از پی رسد
تا تو هستی هست در تو کی رسد؟
تا نگرودی محو خواری فنا
کی رسد اثبات از عز بقا؟

۱. اشاره است به آیه‌ی ۱۶ از سوره ق که خداوند می‌فرماید: من از رگ گردن به آنها نزدیک‌ترم.
۲. دروان= دربان
۳. مولانا:
هست جنت را ز رحمت هشت در
یک در توبه‌ست زان هشت ای پسر
آن همه که باز باشد که فراز
وان در توبه نباشد جز که باز
هین غنیمت دارد بازست زود
رخت آنجاکش به کوری حسود
۴. مولانا:
عشق آن زنده‌گزين کوباقی است
وز شراب جان فزایت ساقی است
۵. خیام:

از جمله‌ی رفتگان این راه دراز
بازآمده‌ای کوه که به ما گوید راز
هان بر سر این دوراهی آرو نیاز
تا هیچ نمائی که نمی‌آیی باز

روشن تهیه «سدمبوسه»

در یک کتاب قدیمی ۵۰۰ ساله!

کتاب «نعمت نامه ناصرشاهی» یک کتاب آشپزی به زبان فارسی می‌باشد که قدمتی بیش از ۵۰۰ سال دارد!

«سنبوسه غیاث شاهی. قبیله خوب پخته با همچند آن پیاز قبیله کرده و زنجبیل خرد کرده ربع آن، و نیم تولچه سیر آس کرده، همه یکجا بیامیزد؛ و زعفران سه تولچه در گلاب آس کرده، با قبیله بیامیزد، و از میان شوربا بادنجان بیرون آرند و با قبیله یکجا کرده، در سنبوسه پر کنند، در میان روغن برشته سازند، خواه که از نان تنک خشکه باشد یا از نان میده یا از خمیر خام، هر سه جنس سنبوسه پیزد، لذیذ باشد.»



۲۷ بهمن، زادروز

غزاله علیزاده

بود

برگرفته از «تقویم تاریخ، جواد آرمون»



نمی‌شناختم. کی دنیا را می‌شناسد؟ این توده بی‌شکل مدام در حال تغییر را که دور خودش می‌پیچد و از یک تاریکی می‌رود به طرف دیگر. در این فاصله، ما بیش و کم رؤیا می‌بافیم، فکر می‌کنیم می‌شود سرشت انسان را عوض کرد، آن مایه حیرت‌انگیز از حیوانیت در خود و دیگران را. ما نسلی بودیم آرمان‌خواه. به رستگاری اعتقاد داشتیم. هیچ تاسفی ندارم. از نگاه خالی نوجوانان فارغ از کابوس و رؤیا، حیرت می‌کنم. تا این درجه وابستگی به مادیت، اگر هم نشانه عقل معیشت باشد، باز حاکی از زوال است. ما واژه‌های مقدس داشتیم: آزادی، وطن، عدالت، فرهنگ، زیبایی و تجلی. تکان هر برگ بر شاخه، معنای نهفته‌ای داشت...»

او که از بیماری سرطان رنج می‌برد بعد از دو بار خودکشی ناموفق، سرانجام در ۲۱ اردیبهشت سال ۱۳۷۵، در روستای جواهرده رامسر، خود را از درختی حلق‌آویز کرد. او را در اما مزاده طاهر کرج به خاک سپردند.

غزاله در یادداشت پیش از خودکشی خود چنین نوشت:

«آقای دکتر براهنی و آقای گلشیری و کوشان عزیز! رسیدگی به نوشته‌های ناتمام خودم را به شما عزیزان واگذار می‌کنم. ساعت یک و نیم است. خسته‌ام. باید بروم. لطف کنید و نگذارید بگم و گور شوند و در صورت امکان چاپشان کنید. نمی‌گویم بسوزانید. از هیچ‌کس منتفر نیستم. برای دوست داشتن نوشته‌ام، تنها و خسته‌ام برای همین می‌روم. دیگر حوصله ندارم. چقدر کلید در قفل بچرخانم و قدم بگذارم به خانه‌ای تاریک. من غلام خانه‌های روشنم. از خانم دانشور عزیز خدا حافظی می‌کنم. چقدر به همه و به من محبت کرده است. چقدر به او احترام می‌گذارم. بانوی رمان، بانوی عطف و یک هنرمند راست و درست. با شفقت بسیار. خدا حافظ دوستان عزیزم.»

در داستان‌های علیزاده زوج‌ها همیشه دردی جانکاه را تحمل می‌کنند. دردی که آنها را به تنهایی و انزوا می‌کشاند. علیزاده در داستان‌هایش هیچگاه یک سویه نگاه نکرده است. اگر تصویر مثبت یا منفی از زنان ارائه داده در مقابل از تصویر مثبت

یا منفی مردان نیز نوشته است. منتهی نقش زنان را به دلیل کم‌رنگ بودن آن در طول تاریخ برجسته نشان داده است.

شخصیت‌های داستان‌های او نیز در روای گریز از دلتنگی‌های تسکین‌ناپذیر به جست‌وجویی اشرافی و اساطیری در پی خوشبختی برمی‌آیند. اینان دل به رویایی می‌سپرنند و مثلاً گرد مردی خیال‌پرداز می‌کنند، اما در برخورد با واقعیت از او هام به درمی‌آیند و درمی‌یابند خوشبخت نزیسته‌اند.

علیزاده در رمان‌های «خانه ادریسی‌ها» و «شب‌های تهران» زنان را در مواجهه با حادث‌ترین مسائل اجتماعی تصویر می‌کند.

«خانه ادریسی‌ها» سه سال پس از مرگ غزاله، جایزه بیست سال داستان‌نویسی را از آن خود کرد. «کشتی عروس»، «رؤیای خانه و کابوس زوال»، «دو منظره»، «شب‌های تهران»، «ملک آسیاب»، «سفر ناگذشتنی» (شامل داستان‌های شجره طیبه، پاندارا، با انار و با ترنج از شاخ سیب)، «چهارراه» (شامل داستان‌های دادرسی، بعد از تابستان، جزیره، سوچ)، و «تالارها» (داستان‌های نقش‌ها، اول بهار، گرد و شکنان، تالارها) از دیگر آثار غزاله هستند.

داستان‌های کوتاه همراه با داستان دو منظره در مجموعه‌ای با نام «با غزاله تا کجا» در سال ۱۳۷۸ توسط نشر توس منتشر شده است.

جایزه قلم طلایی مجله ادبی گردون برای داستان کوتاه «جزیره» و همین‌طور جایزه بیست سال داستان‌نویسی وزارت ارشاد برای رمان «خانه ادریسی‌ها» میلادی سه سال پس از مرگ غزاله به او تعلق گرفت.

فاطمه «غزاله» علیزاده، در کودکی درون‌گرا، بازیگوش و باهوش بود. در مدرسه‌گاه با بازیگوشی‌ها و شجاعت‌هایش دیگران را نگران می‌کرد، اما شاگرد زرنگی نیز بود. وی که مادرش، منیر سیدی نیز شاعر و نویسنده بود، مدرسه را در دبیرستان علوم انسانی مهستی به پایان برد و در همین زمان به گیاه‌خواری روی آورد. او در کنکور رشته ادبیات فارسی در مشهد و کنکور حقوق و فلسفه در تهران قبول شد و به خواست مادرش در رشته حقوق وارد شد.

غزاله با مدرک لیسانس علوم سیاسی از دانشگاه تهران، برای تحصیل در رشته فلسفه و سینما در دانشگاه سوربن به فرانسه رفت. در واقع ابتدا برای دکترای حقوق به پاریس رفت، ولی با زحمت زیاد رشته‌اش را به فلسفه اشراق تغییر داد و قصد داشت پایان‌نامه‌اش را درباره مولوی بنویسد، که با مرگ ناگهانی پدرش آن را نیمه‌کاره رها کرد.

غزاله پیشه ادبی‌اش را از دهه ۱۳۴۰ و با چاپ داستان‌هایش در مشهد آغاز کرد. «سفر ناگذشتنی» نام نخستین مجموعه داستان غزاله است که در سال ۱۳۵۶ منتشر شد. اما از معروف‌ترین آثار وی می‌توان از رمان دو جلدی «خانه ادریسی‌ها» و مجموعه داستان «چهارراه» نام برد.

غزاله ابتدا با بیژن الهی ازدواج کرد و صاحب دختری به نام سلمی شد. اما بعد از جدایی، در سال ۱۳۶۲ با محمدرضا نظام شهیدی ازدواج کرد. وی چند ماه قبل از مرگش در گفت‌وگویی که با مجله ادبی گردون (شماره ۵۱-۲۱ مهرماه ۱۳۷۴) داشت در مورد خودش چنین گفت:

«دوازده، سیزده ساله بودم، دنیا را

بررسی جایگاه فردوسی و شاهنامه او در کتاب‌های فارسی دوره‌ی اول متوسطه

بخش دوم و پایانی

عطیه خراسانی



آنها اثر می‌گذارد و میل به جذاب بودن را در ایشان برمی‌انگیزد. احساسات قوی در این دوره رخ می‌نماید و ارزش‌ها و ایده‌ها در وجودشان شکل می‌گیرد. در این دوره فعالانه در پی کسب ویژگی‌های مطلوب رفتاری دیگران هستند و آن را در خود حل می‌کنند و از این راهگذار در پی تعریف هویتی خود ساخته‌اند.

«جدی‌ترین بحرانی که یک شخص با آن مواجه می‌شود، در خلال شکل‌گیری هویت رخ می‌دهد. این بحران به آن جهت جدی است که عدم موفقیت در رویارویی با آن، پیامدهای بسیار دارد. شخصی که فاقد یک هویت متشکل است، در خلال زندگی بزرگسالی خود با مشکلات متعدد مواجه خواهد شد.» (شرفی، ۱۳۸۱: ۹۵)

در مدرنیت‌ی رویه رشد امروز، چگونه می‌توان برای این نوجوانان که در سرکش‌ترین مرحله زندگی خویش به سر می‌برند، زمینه‌ای مساعد برای دستیابی به هویت مهیا نمود؟ تشابه عمیقی میان دوره‌ای که فردوسی را وادار به گردآوری داستان‌های پهلوانی و شرح رشادت‌های ایرانیان نمود، با این عصر سرعتی که گرفتار آنیم، دیده می‌شود. چه چیز مهم‌تر از آشنایی نوجوانان با مفاخر گذشته و راه و

بی‌دقتی و بی‌توجهی‌های عامدانه به وسیع‌ترین حوزه فرهنگی و ملی ما ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر جامعه کنونی و آینده‌زده خواهد زد. همان‌گونه که پیش از این در مورد دو کتاب هفتم و هشتم ذکر شد، در این کتاب نیز خبری از پرسش، فعالیت و تصویری در باب آشنایی با فردوسی و شاهنامه نیست.

۷. چرایی شناخت داستان‌های شاهنامه

دانش‌آموزان دوره اول متوسطه، نوجوانان سیزده تا پانزده ساله را تشکیل می‌دهند که در مرحله‌ای چالش برانگیز قرار دارند. حس هویت در ایشان بسیار قوی است و بدون آگاهی قبلی و طرح‌ریزی در پی آنند؛ از این رو بیشترین مشکل را با والدین خویش خواهند داشت و بسیار تحت تأثیر هم‌سن و سالان خویش اند. آنها به شدت نیازمند شناخت درست و عکس‌العمل‌های مثبت هستند تا بدیشان اعتماد به نفس لازم برای رویارویی با چالش‌های متفاوتی را که در مدرسه و خانه با آن سروکار دارند، بدهد. روابط عاطفی زودگذر و میل به آزادی، ایشان را به سردرگمی می‌کشاند. تغییرات جسمانی که به دوره بلوغ اختصاص دارد، بر ظاهر

علاوه بر این، در درس هشتم کتاب، با عنوان «همزیستی با مام میهن» که نوشته اکبری شلدره است، هفت بیت از شاهنامه آمده که دوبیت در همبستگی اقوام مختلف ایرانی است: «همی خواهیم از کردگار جهان شناسنده آشکار و نهان که باشد ز هر بد، نگهدارتان همه نیک نامی بود یارتان» (فارسی نهم، ۱۳۹۶: ۶۴)

و پنج بیت دیگر عبارتند از: «ندانی که ایران، نشست من است جهان سر به سر، زیردست من است همه یک دلانند، یزدان شناس به نیکی ندارند از بد هراس دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود چو ایران نباشد، تن من مباد در این بوم و بر، زنده یک تن مباد همه سر به سر، تن به کشتن دهیم از آن به که کشور، به دشمن دهیم» (همان، ۶۵)

در این ابیات نیز تنها وطن پرستی از اشعار شاهنامه برگرفته شده و البته از نثر نویسندگانی که به هیچ وجه نمی‌توان او را با فردوسی مقایسه نمود. دو بیت اول برگرفته از داستان پادشاهی اردشیر و ابیات بعدی از داستان رزم کاووس با شاه‌هاموران است؛ اگر این ابیات همراه با خلاصه‌ای از داستان‌های خود شاهنامه می‌آمد، اثرگذارتر و ماندگارتر بر اذهان نوجوان پانزده ساله ایرانی نبود!

در بخش اعلام: اشخاص، درباره فردوسی عیناً همان جمله‌هایی به کار رفته که در کتاب فارسی هفتم آمده است و تنها یک جمله در انتهای توضیحات اضافه شده است: «فردوسی در پاس داشت زبان فارسی، نقش بسیار برجسته‌ای دارد.» (همان، ۱۶۰)

مؤلفان محترم کتاب نهم، همین جمله را در معرفی بیشتر کسی که سالیان دراز عمر را صرف احیای زبان فارسی نموده است، کافی دانسته‌اند! نخستین جایگاه برخورد کودکان، نوجوانان و جوانان ما با دریای بیکران ادبیات، کتاب‌های فارسی است و این

رسم ایشان در برخورد با چالش‌های عمیق زندگی است؟ دوره‌ی نوجوانی دوره‌ی سرکشی و عشق‌های آتشین زودگذر است و با اتکا به فرهنگ ملی ترسیم شده در ابیات نفیس شاهنامه می‌توان الگوهای ناب‌راستی، درستی و قهرمانی برای ذهن تشنه و بکر نوجوان ایرانی فراهم نمود. در دوره‌ی پیشسازی بتن و سوپرم، چه چیزی کارگشتر از شرح رشادت‌های رستم، اسفندیار، سهراب، سیاوش، فریدون و دیگران است. حال که دنیای تصویری نوجوانان ایرانی از مشاهده این پهلوانان و انسان‌های نیکو سرشت بر پرده‌ی سینما و صفحه نقره‌ای تلویزیون ملی محروم مانده، حضورشان در کتاب‌های فارسی مدرسه الزامی نمی‌باشد؟ آیا از راهگذار عشق‌های درست و پاک شاهنامه نمی‌توان تصویری شکل از عاشق و معشوق برای نوجوانان ایرانی تهیه نمود تا در غرقاب دل‌بستگی‌های ناپایدار و نامعین مجازی و غیرمجازی گرفتار نشوند؟ اثرگذاری قصه و داستان بر روح و روان بشری غیرقابل انکار است و این همان کاری است که هالیوود با تکیه بر تصویر از آن بهره‌برداری‌ها نموده است و موفق به تغییر هویت قهرمان برای غرب و شرق شده است.

بشر از گذشته تا به امروز به دو دلیل عمده به سراغ قصه و داستان رفته است: ۱. برای لذت و تفریح ۲. برای ادراک و فهم بیشتر. قصه و داستان بستری مناسب برای خواننده فراهم می‌آورد تا از زکود و تکرار زندگی دست بشوید و با قهرمانان آثار داستانی همراه شود و از شهرها و روستاهای نادیده دیدن کند، از مناظر، خوردنی‌ها و لذایذ بشری که در چارچوب بستر زندگی خویش از آن محروم مانده است، بهره‌مند گردد. آدمی همدوش قهرمانان داستان‌ها از حوادث عجیب و غریب می‌گذرد و با زخم‌ها و لذت‌های بسیار به دل زندگی حقیقی خویش بازمی‌گردد. در این میان آدمی تنها برای بهره‌مندی و لذت‌انداز سراسر قصه‌ها نمی‌رود و گاهی با توسل به وادی داستان‌ها سعی می‌نماید حوادث و مفاهیم مختلف اجتماعی،

فرهنگی و فردی را بهتر بشناسد و به ادراک وسیع‌تری از جهان پیرامون خویش دست یابد.

«داستان تخیل ما را گسترش داده، ذهن ما را لطیف می‌کند و خون زندگی را در رگ‌های مان جاری می‌کند؛ این طور نیست که شما آن را با بازی‌های بچگانه‌ای چون چوگان و پینگ‌پنگ مقایسه کنید و بعد نتیجه بگیرید که ارزش داستان کمی بیشتر از این بازی‌هاست. برای اینکه به ناچار توجه و دقت مان جلب شود، باید بگوییم که داستان نباید به لذت صرف تن در دهد، بلکه تفاهم و ایجاد رابطه هم از مقاصد آن است. تجربه بشر در طول قرن‌ها نشان ر آن است که ادبیات داستانی می‌تواند چنین رابطه‌ای را ایجاد کند و آن چنان مؤثر، که نگارش تجارب خیالی می‌تواند درون آدمی را به درستی پیش چشمش بیاورد. همان‌طور که دیدرو درباره‌ی رمان‌های ساموئل ریچاردسن گفته است: «راست‌ترین تاریخ پر از اباطیل است و رمان خیالی شما پر از حقایق» (پیرن، ۱۳۸۷: ۹۹).

اگرچه برخی داستان را جزو علوم بشری به شمار نمی‌آورند و بدان به عنوان ابزاری برای وقت‌گذرانی و تفریح می‌نگرند، اما در واقع «ادبیات داستانی به همان اندازه برای زندگی ضروری است که منابع غیر داستانی، زیرا دانشی که ادبیات داستانی در بر دارد با ادبیات غیر داستانی متفاوت است. ادبیات داستانی دانش تجربه‌هاست، به وسیله احساس آدمی حس می‌شود و با اندیشه‌ی وی ادراک می‌گردد.» (همان، ۲۸)

هدف قصه و داستان در نهایت التیام زخم‌های روزمره‌ی بشری است. از این رو نیاز به داستان در تمامی فرهنگ‌های بشری دیده می‌شود و گرایش ادبیات در سراسر جهان به این حوزه‌ی هنری گویای این مؤلفه است. «روایت یکی از ماندگارترین اشکال هویت را به ما می‌بخشد، هویت فردی و جمعی» (کرنی، ۱۳۸۴: ۱۳)

این هویت بخشی از طریق شخصیت‌های مختلف و درغلطیدن

آدمی در پوشش‌ها و ماسک‌های متفاوت میسر می‌شود. «داستان حرکت است. قصه قصه است چون از فرایند تغییر می‌گوید. وضعیت یک انسان تغییر می‌کند. یا خود او به نحوی تغییر می‌کند. یا تلقی ما از او تغییر می‌کند. این‌ها حرکت‌های اساسی داستان‌اند. یا دگریری خواندن قصه مستلزم یادگیری «دیدن» این حرکت‌ها، دنبال کردن آنها و تفسیر آنهاست.» (اسکولز، ۱۳۹۱: ۱۶)

از این رو، خوانش و شناخت داستان‌های شاهنامه علاوه بر آشنایی دانش‌آموزان با فرهنگ ملی، ایشان را در دستیابی به هویت فردی یاری‌گر خواهد بود و انسان واجد هویت «خودانگیزه‌تر، دارای رفتاری معصومانه‌تر، طبیعی‌تر و آزادانه‌تر است.» (مازلو، ۱۳۷۱: ۱۲۵) که این در نهایت به سود جامعه خواهد بود.

بدین سبب توجه به محتوای کتاب‌های درسی به ویژه کتاب فارسی اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. «کتاب‌های درسی به عنوان وسیله انتقال محتوا به لحاظ آموزشی و انتقال مفاهیم پایه، کارکردی مهم و بنیادی در آموزش دارد» (صالحی و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۴۱) کتاب درسی باید توانایی پرورش خلاقیت دانش‌آموزان را داشته باشد و ساختار دراماتیک داستان‌های شاهنامه در این زمینه بسیار کارگشا خواهد بود.

با توریق در سه کتاب مذکور، نگاه محافظه‌کارانه و سلیقه‌ای در تألیف و گردآوری مفاهیم درس فارسی به چشم می‌خورد. تحمیل برخی زندگی‌نامه‌ها، داستان‌ها و اشعار معاصر که عاری از بار درام و تصویر هستند، شمه‌ای جز دلزدگی و عدم توجه به ادبیات فارسی را در بر نخواهد داشت.

رعایت تربیت‌مداری بیش از اندازه در حوزه‌ی کتاب‌های فارسی این دوره موجب آن گردیده تا ذوق و خلاقیت محو و نابود شود. دانش‌آموزان حداقل در حوزه‌ی ادب فارسی باید با نگرشی متفاوت از سایر علوم آشنا شوند و برخورد با کتاب‌های درسی چنان متفاوت باشد که بدان فراتر از یک رشته درسی نگریسته شود. با مفاهیم فراهم

شده در کتاب‌های مذکور نمی‌توان توقع شکوفایی هویت خودساخته برگرفته از فرهنگ اصیل ایرانی داشت و همچنان باید منتظر ماند و حکمرانی و درخشش قهرمانان پوشالی غرب را بر اذهان نوجوانان و جوانان ایرانی مشاهده نمود و برتابید.

۸. نتیجه

با توجه به بررسی‌های انجام شده در گستره‌ی سه کتاب فارسی دوره اول متوسطه، نتایجی به شرح زیر بدست آمد: در کتاب فارسی هفتم در میان‌شش بیت تعلیمی برگرفته از شاهنامه، خبری از پهلوانان و شاهان نیست و بیشترین تأکید مؤلفان بر شیعی بودن فردوسی است. فقدان متن درخور و مناسب، توجیه معقولی برای فقدان شاهنامه در بخش پرسش و فعالیت‌های کتاب می‌باشد. در کتاب فارسی هشتم، تنها یک بیت از ابیات شاهنامه ذکر گردیده است. در اینجا هم در بخش پرسش، فعالیت و تصاویر جایی برای شاهنامه وجود ندارد.

در کتاب فارسی نهم، چهارده بیت آورده شده که هفت بیت اول درباره‌ی ستایش خداوند و ابیات دیگر در زمینه‌ی وطن پرستی است که در خلال درسی با عنوان «همزیستی با مام میهن» آمده است. نگاه سلیقه‌ای و محافظه‌کارانه در تألیف و گردآوری مفاهیم کتاب‌های مذکور، موجب تحمیل زندگی‌نامه‌ها، داستان‌ها و اشعاری که کمترین ربطی به ادبیات فاخر کلاسیک نداشته‌اند، شده است.

عدم حضور بخش‌های درام، دلزدگی و عدم توجه به ادبیات فارسی را به همراه داشته است. تربیت‌مداری بیش از اندازه، خلاقیت و ذوق را از دانش‌آموز سلب می‌نماید و شکوفایی هویت وی را به تأخیر انداخته، صدمه‌ای غیرقابل جبران بر پیکره‌ی فرهنگی جامعه وارد خواهد ساخت. از این رو بازنگری و تصحیح کتاب‌های فارسی دوره اول متوسطه در جهت ترقی آگاهی نوجوانان وطن درباره مفاخر گذشته، لازم و ضروری به نظر می‌رسد.

منابع

- اسکولز، رابرت (۱۳۹۱). عناصر داستان، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: مرکز. انوری، حسن (۱۳۸۲). فرهنگ سخن.
- پاک‌مهر، حمیده و دیگران (۱۳۹۵). بررسی و تحلیل محتوای کتب درسی دوره ابتدایی از حیث توجه به آموزه‌های انقلاب اسلامی ایران مبتنی بر نظرات شهید مطهری در کتاب پیرامون انقلاب اسلامی، دوفصلنامه علمی- پژوهشی پاسداری فرهنگی انقلاب اسلامی دانشکده علوم انسانی اسلامی و قدرت نرم دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین (ع)، سال ششم، شماره ۴، پاییز و زمستان.
- پیرن، لارنس (۱۳۸۷). تأملی دیگر در باب داستان، ترجمه محسن سلیمانی، تهران: سوره مهر.
- پورخالقی، مه‌دخت و مریم جلالی (۱۳۸۹). فانتزی و شیوه‌های فانتزی سازی شاهنامه در ادبیات کودک و نوجوان، مجله علمی- پژوهشی مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان.
- پورعزت، علی اصغر (۱۳۸۷). اسطوره متن، هویت ساز، به کوشش بهمن نامور مطلق، تهران: علمی و فرهنگی.
- رستگارفسائی، منصور (۱۳۸۱). فردوسی و هویت شناسی ایرانی، تهران: طرح نو.
- شرفی، محمد رضا (۱۳۸۱). پرسش‌های امروز جوانان (۳)، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، دفتر انتشارات کمک آموزشی وزارت آموزش و پرورش.
- صالحی، عمران و دیگران (۱۳۸۸). تحلیل محتوای کتاب‌های درسی دوره ابتدایی بر مبنای مؤلفه‌های آموزش جهانی، فصلنامه مطالعات برنامه درسی، شماره ۱۳ و ۱۴.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹). شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۲، کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.
- گروه مؤلفان (۱۳۹۶). فارسی، پایه هفتم، دوره اول متوسطه، تهران: چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص».
- گروه مؤلفان (۱۳۹۶). فارسی، پایه هشتم، دوره اول متوسطه، تهران: چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص».
- کرنی، ریچارد (۱۳۸۴). در باب داستان، ترجمه سهیل سُمی، تهران: انتشارات ققنوس.
- مازلو، آبراهام. اچ (۱۳۷۱). به سوی روان شناسی بودن، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- مختاری، محمد (۱۳۷۹). حماسه در رمز و راز ملی، تهران: توس.
- هورنای، کارن (۱۳۹۵). تضادهای درونی ما، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران: نشر بهجت.

از زندگی سیروس آموزگار

روزنامه نگار، دیپلمات، و فعال سیاسی-اجتماعی

برگ چهارم



به قلم خودش

خوب چه فرقی می کرد، این روز بارانی و تیره و تار هم یک روز بهاری بود. من نوشتم امروز همه انتظار داشتند که یک روز بهاری، آفتابی و به تناسب خرداد ماه، یک روز گرم باشد. اما چنین نبود و بعد روز سرد و تاریک خرداد ماهی را شرح دادم. وقتی نتیجه امتحان انشاء را دادند، فقط همین شاگرد نمره هفده گرفته بود و بقیه همه نمرات شان دور و برده بود. این خاطره برای من درسی شد، تسلیم واقعیت بودن، در بیان موضوع صداقت داشتن، بهترین روش نوشتن است. من بر اساس انتقادی که در مورد آموزش انشاء داشتم و با در نظر گرفتن نحوه نوشتن در زبان فارسی ابتدا جمله نویسی درست و بعد ارتباط چند جمله با هم را به آنها می آموختم و بعد یادشان می دادم که هر نوشته ای چه خوب و چه بد بر دو پایه دیدن و تخیل استوار است.

من به تفصیل به این نکات اشاره می کنم که شاید بازگویی تجربه ای در کار انشاء نویسی و بعد نویسندگی باشد. تأکید من همیشه بر این بود که در هر چیزی می توان نکات تازه و نوشتنی یافت.

یک روز وقتی می خواستم وارد کلاس شوم، دیدم که باغبان مدرسه آب پاش را در کناری فراموش کرده است. بلافاصله از ذهنم گذشت که با کمک آن می توان چند نکته جالب را در آن کشف کرد. آب پاش را با خودم برداشتم و به کلاس بردم و روی میز گذاشتم و گفتم: موضوع انشاء امروز همین آب پاش است. نگاه کنید و سعی کنید چند نکته تازه درباره آن بیابید. کلاس در سکوت فرو رفت و پنج دقیقه بعد یکی از شاگردها گفت، اگر این آب پاش یک حیوان بود، تنها حیوانی به شمار می رفت که دهانش در فرق سرش قرار داشت. کلاس این تعبیر را پذیرفت و محسوس بود که شاگردها از آب پاش به عنوان آب پاش خارج شده اند. یکی دیگر از شاگردها گفت: آب پاش دستش به تنای چیزی دست به سوی آسمان دراز کرده، ولی معلوم نیست از خدا چه می خواهد. بچه ها تشویق شده بودند که نکته تازه در آن کشف کنند. سومی گفت دستگاه هاضمه آب پاش قاعداً باید یک عیب داشته باشد، چون هر چه می خورد، همان را تحویل می دهد.

بچه ها ماجرا را کشف کرده بودند و قرار شد موضوع انشاء برای هفته آینده مان آب پاش باشد و هر کس کشف های شخصی خود را بنویسد.

بعد از پایان خدمت نظام، طرح بعدی برنامه ریزی برای آینده و مهم تر از همه انتخاب یک شغل به درد بخور بود. در مدت خدمت نظام در خانه پدرم خورده و خوابیده بودم و تقریباً همه حقوق افسری خودم را پس انداز کرده بود و قصد داشتم بروم تهران و پروانه وکالت بگیرم و با پس اندازم یک دفتر آبرومند وکالت دادگستری راه بیندازم و کار کنم و چون به خیال خودم، هم خوب حرف می زدم و هم خوب می نوشتم به آینده کاری خود بسیار امیدوار بودم.

متأسفانه وقتی به تهران رسیدم و دنبال پروانه وکالت رفتم، معلوم شد اولین شرط برای صدور پروانه این است که حداقل بیست و پنج سال داشته باشم. این را دیگر کاریش نمی شد کرد. البته بیکار هم نمی توانستم بمانم. آقای معرفت مدیر کل ادارات فرهنگ شهرستان ها با عموم دوست بود. رفتم و معلم شدم و به خیال خودم تا وقتی که بیست و پنج ساله بشوم، تنها لطفی که دوست عموم در حق من کرد، این بود که قرار شد معلم دبیرستان های خوی، شهر محل سکونت خانواده ام شوم. آن روزها من برای مجله کاویان داستان می نوشتم و شهرتکی داشتم که برای شهر کوچکی مثل خوی امتیازی به شمار می رفت. قرار شد برای چند کلاس دبیرستان فقط انشاء تدریس کنم. از زمانی که خودم شاگرد دبیرستان بودم، به نحوه تدریس درس انشاء ایراد داشتم و به نظرم می آمد که انشاء تنها درسی بود که بی آنکه، به شاگرد چیزی بیاموزند از وی توقع امتحان دارند.

خاطره دوری از این مورد به یاد آوردم: وقتی امتحانات آخر سال را در کلاس هشتم می دادیم، روز امتحان انشاء باران بسیار شدیدی می بارید و هوا ناگهان بسیار سرد شده بود و تصادفاً موضوع انشایمان هم «در وصف فصل بهار» بود. وقتی امتحان به پایان آمد و همگی به خاطر باران در کربد و دبیرستان جمع شده بودیم، یکی از هم کلاسی ها گفت، آخر کجای این بهار خیس و غمگین نوشتنی است؟ آن هم برای امتحان؟ همه تأیید کردند که موضوع بی ربطی برای امتحان تعیین کرده اند. به خصوص که تقریباً همه شاگردها با وجود باران و سرما، در ورقه امتحانی از گل های بهاری و چه چه بلبلان و هوای لطیف بهاری نوشته بودند. فقط یکی از شاگردها - فقط یکی - گفت:

نمی توانید باور کنید که شاگردها چه نکات لطیف یا خشنی را در نوشته های خود آورده بودند و با چه دیدی آب پاش را دیده بودند. متأسفانه کاری را که شروع کرده بودم و خوب هم پیش می رفت به موانع «اداری» برخورد و تعطیل شد و شوری که در کلاس های انشاء ایجاد شده بود با حضور معلم های دیگر و روش های دیگر فرو نشست و البته به تدریج از بین رفت.

کسی که با مخالفت های تند و تیز خود، در مقام اداری که داشت، این تجربه را متوقف کرد از شهر ما رفت. خود من هم شهر خوی را ترک کردم و برای چند سالی به انگلستان رفتم. وقتی به ایران برگشتم رئیس یکی از مدارس عالی ابراز علاقه کرد که من در مؤسسه او درس بگویم و یک روز مرا دعوت کرد که مدرسه او را از نزدیک ببینم. ضمن این بازدید، دیدم همان کسی که به هر دلیلی جلوی ادامه تجربه مرا گرفته بود و لابد برای کار خود دلایلی هم داشت، در قسمت بایگانی مدرسه مشغول کار است. پیش رفتم و در نهایت احترام با وی برخورد کردم. سال ها از ماجرا می گذشت و من در کار نویسندگی خود کم و بیش موفق شده بودم و دلیلی نداشت بیش از حد به گذشته تکیه کنم. ولی به هر حال از کار کردن در آن مدرسه عالی منصرف شدم. با وجود این، امکان و فرصتی پیش آمد که من بار دیگر روی تجربه خودم کار کنم. یکی از دوستانم دریکی از شهرهای نزدیک تهران، یک دبیرستان غیر دولتی تأسیس کرده بود و یک روز عده ای از دوستان را به ناهار به منزل خود دعوت کرده بود. بعد از ناهار پرسید آیا علاقه داریم که دبیرستان تازه تأسیس او

را ببینیم؟ همه ابراز علاقه کردند و دسته جمعی برای بازدید مدرسه رفتیم. آن جا دوستم از من پرسید آیا دلت می خواهد به یکی از کلاس های ما سر بزنی و قدری برای بچه ها حرف بزنی؟ من واقعاً دلم می خواست و همراه دوستم به یکی از کلاس ها رفتیم. دوستم مرا معرفی کرد و مرا با بچه ها تنها گذاشت. من البته آمادگی خاصی برای حرف زدن با شاگرد ها نداشتم. بنابراین گفتم: بچه ها رمز نوشته خوب، داشتن یک تخیل قوی است و من سعی می کنم قدرت تخیل شما را امتحان کنم. برای این کار در کلاس های دیگر هم سال های پیش، انجام داده بودم. از شاگرد ها می خواستم یک قطره جوهر روی کاغذ بریزند و بعد کاغذ را تا کنند و بعد درباره لکه های که به وجود می آید، چند سطر بنویسند. کار انجام گرفت و من ورقه ها را جمع کردم و به خانه بردم.

نتیجه کار درخشان بود. دید شاگرد ها فوق العاده بود. سه تن از شاگرد ها قدرت تخیل نیرومندی از خود نشان داده بود و یکی تفسیر بسیار جالبی بر لکه جوهر ورقه خود نوشته بود. فردای آن روز به دوستم خبر دادم که حاضرم آموزش در کلاس انشای شان را به عهده بگیرم و دوباره معلم انشاء. جالب اینجاست که این معلمی دیگر از من دست نکشید و در طول زندگی فعال خودم، هر کاری که به عهده می گرفتم در کنارش درس هم می دادم. حاصل کارم، از نظر خودم و به خصوص از نظر آماری مثبت بود. من حدوداً به صد و پنجاه شاگرد درس انشاء داده ام و همه این صد و پنجاه نفر توانایی بیان نظرات شان را داشتند. نه نفر شان بسیار خوب می نوشتند و در سطح مطبوعات کشور، نوشته های قابل قبول بود. این مطلب را به این دلیل می گویم که نوشته آنها را در مجله ای که در خوی منتشر می کردیم، چاپ می شد و بعضی از این نوشته ها را مجله خواندنیها نقل می کرد و داستان دیگری است که به آن قلم رسید. و یک تن از آنها، نویسنده حرفه ای شد و هم اکنون در نشریات بسیار سطح بالا، به طور مرتب قلم می زند و متأسفانه بقیه شان کار نویسندگی را ادامه ندادند. دلم می خواهد از این نه نفریادی بکنم و به ترتیب الفبا به هشان بپردازم.

۱. منیژه اشتری در خوی شاگرد من بود و بعد از کلاس ششم دبیرستان زن یکی از پسر عموهایش شد و متأسفانه نوشتن را رها کرد. دید خوبی داشت و می توانست گزارشگر خوبی بشود.

۲. نسرين اكبري در شهر نزدیک تهران شاگرد من بود و بعد از گرفتن دیپلم، شاگرد مدرسه عالی ترجمه شد و من امیدوار شدم که این رشته تحصیلی دانشگاهی او را تشویق خواهد کرد به کار مطبوعاتی کشیده شود. ولی وی با یکی از همسایگانش ازدواج کرد و صاحب دو تا دختر شد. یک بار به اتفاق شوهرش در پاریس به دیدن ما آمدند. شوهرش رضا مدنی جوان مطبوعی

است. ولی به هر حال نسرين خانم زندگی خانوادگی را به کار مطبوعات ترجیح داد.

۳. ناهید تسوجی نثر و تخیل خوبی داشت و من خیلی به او امید داشتم. ولی او هم بعد از گرفتن دیپلم با یکی از دوستان شوهر خواهرش ازدواج کرد و صاحب دو پسر شد. متأسفانه در زندگی زناشویی شانس نیارود و شوهر و یکی از پسرانش را از دست داد و این دو شوک تلخ عاطفی خیلی رویش اثر گذاشت. من از طریق جمشید چالنگی برنامه ساز معروف کم و بیش در جریان زندگی او هستم.

۴. منیره سعیدی، دختر عموی نزدیک ترین دوست من بود وی نثر ساده و زیبایی داشت و هنوز هم گاهی بعضی از نوشته های خود را برای من می فرستد. وی تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته ادبیات انگلیسی به پایان برد و با پسر عموی خود، نزدیک ترین دوست من ازدواج کرد و صاحب دو دختر و یک پسر شد. دختر بزرگش دکتر داروساز است و ساکن آمریکاست. دختر دوم ساکن ایران است و چندی پیش خبر شدم که فرزندش به خدمت نظام رفته است. طبیعی است که من نزدیک ترین ارتباط را با آنها دارم. متأسفانه دوست من قبل از عید درگذشت و طبیعی است که منیره سعیدی در حد یک خواهر برای من عزیز است و پریسا و پریناز و ساسان عزیزان من هستند.

۵. علی صادقی تنها پسری است که در لیست خوب نویسان من جا دارد. گرچه در زندگی واقعی بیش از هشتاد درصد نویسندگان مرد هستند، ولی در تجربه شخصی من دخترها دید و تخیل قوی تری دارند و متأسفانه بعد از زناشویی و صاحب فرزند شدن، اغلب شان از نوشتن دست می کشند. علی صادقی که استعداد هنریشگی هم داشت، بعد از گرفتن دیپلم طبیعی کارمند بانک صادرات شد و آخرین خبری که قبل از انقلاب داشتم این بود که رئیس بانک صادرات مهاباد شده است. متأسفانه از او آبی برای مطبوعات ایران داغ نشد.

۶. بین این امیدهای من برای شرکت در فعالیت های مطبوعاتی، خانم هنرمند کارآموز تنها کسی است که هیچ چیز درباره وی نمی دانم. وی در شهر نزدیک تهران شاگرد من شد و هیچ چیز درباره اش نمی دانم.

۷. منیژه متین راد، یکی از امیدهای جدی من بود و تمایل فراوانی برای فعالیت های سیاسی داشت. در کنکور دانشگاه در رشته علوم اجتماعی قبول شد و با یکی از دوستانم که استاد دانشگاه بود به نام دکتر افشنگ ازدواج کرد. امیدوار بودم که شوهرش که دکتر در رشته روانشناسی بود وی را تشویق به کار مطبوعاتی کند. ولی فقط نیمی از رویای من تحقق یافت. خود منیژه کارهای مطبوعاتی را رها کرد. اما

دخترش مریم افشنگ یکی از روزنامه نویسان معروف مؤسسه سخن پراکنی انگلستان شد.

۸. میترا مفیدی تنها کسی است که به رویاهای من جواب مثبت داد. که کار نویسندگی را به طور جدی و به عنوان نویسنده حرفه ای ادامه داد. او در دانشکده علوم ارتباطات مؤسسه کیهان ادامه تحصیل داد و شاگرد محبوب دکتر صدالدین الهی شد و اکنون سردبیر مجله شناخته شده «ره آورد» است. یکی دو کتاب نوشته است و ده ها داستان کوتاه و نویسنده محبوب مورد علاقه من. وی با یکی از هم دانشگاهی های خویش ازدواج کرد و صاحب دو پسر شد. پسر بزرگ تریکی از شناخته ترین متخصصین سرطان در آمریکا است و دومی یک تاجر موفق در شهر مونیخ. وی و شوهرش در واقع عضو خانواده ما محسوب می شوند و در عالم مطبوعات اسم و رسمی دارد و نویسنده راه آورد، همه قبولش دارند.

۹. این آخری ویدانهستی بین بقیه از همه عاقبت به خیر تر شد. نویسندگی و عالم مطبوعات را به کلی کنار گذاشت و زن من شد و مثل اینکه این شغل و سمت را به هر کار دیگری ترجیح می دهد. ما صاحب دو فرزند هستیم و فرزند بزرگترم همایون آموزگار روزنامه نویسی فوقی است.

ما دین خود را به عالم مطبوعات پرداخته ایم. البته معلمی را من به عنوان شغل اصلی خودم انتخاب نکرده بودم. از خوی به تهران آمدم و به کار قلمزنی پرداختم که شرحش خواهد آمد.

ادامه دارد

ره آورد

فصلنامه

آزاداندیشان ایران

برای اشتراک نشریه ره آورد

می توانید با شماره زیر تماس بگیرید.

424 273 1733

یا به صفحه اینترنتی زیر مراجعه نمایید:

rahavard.com

سرگذشت پرفسور مریم مجتهدزاده

به قلم خودش



خانم پرفسور مجتهدزاده در آبان ۱۳۹۷ بعد از سال‌ها خدمت صادقانه، در پانسیون ویژه اساتید بازنشسته شهر سوربون فرانسه درگذشت. این بخشی از زندگی نامه‌ی ایشان است.

من در سال ۱۳۰۳ در تهران در خانواده‌ای با وضع مالی نسبتاً خوب به دنیا آمدم. تا ۱۵ سالگی به ادامه تحصیل در موسیقی علاقمند بودم. در هیمین سن بودم که یک شب به عزیزگفتم: عزیز جون من بزرگ شده‌ام و شبها نمی‌ترسم تنها بخوابم شما باید در اتاق پدر بخوابید. در قدیم اعیان به مادرشان عزیز می‌گفتند و افراد پایین شهر ننه می‌گفتند.

شب بعد عزیز یک صندلی گذاشت و کنارم نشست و دستم را گرفت و به صورتش چسباند و گفت: فری جان من افتخار می‌کنم که عزیز تو باشم، ولی مادر تو هنگامی که دو ماهه بودی، مرد و من کلفت شما هستم و تو را مانند دختر خودم بزرگ کرده‌ام.

آن شب من و عزیز، شکوه خانم، خیلی گریه کردیم و تصمیم گرفتم طب بانوان بخوانم و خانم‌ها را معالجه کنم تا هیچ کودکی بی‌مادر بزرگ نشود.

در سیکل دوم طبیعی خواندم و دیپلم گرفتم و یک سال آلیانس رفتم و زبان فرانسه آموختم. در سال ۱۳۲۲ به دستور شاه به فرانسه اعزام شدم تا بعد به کشورم برگردم و خدمت کنم. پسرهای برای تحصیل در مهندسی به اتریش می‌رفتند و دختران برای طب به فرانسه می‌رفتند. ۷ سال طب عمومی خواندم و طب تخصصی زنان را در سه سال به پایان بردم. در سوربون تحصیلات فوق تخصصی نازایی را دو ساله به معدل عالی تمام کردم و رزیدنت ارشد آنکولوژی شدم. سه سال بعد دیپلم پروفیسوری سرطان شناسی بانوان را اخذ کردم و هم‌زمان تدریس در بخش آنکولوژی بیمارستان دانشگاه را به عهده گرفتم.

پدرم که نظامی و کلنل عالی‌رتبه ای بود، سخت بیمار شد و من مجبور شدم به تهران برگردم. او را در مریضخانه ملک تاج خانم نجم‌السلطنه بستری کردم. اما پدرم به دلیل عوارض ناشی از مصرف الکل فوت نمود و در گورستان ظهیرالدوله دفن شد.

من ماندم و عزیز که دیگر خیلی پیر شده بود و از عهده کارهای منزل بر نمی‌آمد. خانمی را استخدام کردم.

من به استخدام وزارت علوم درآمد و سی سال در دانشگاه تهران تدریس کردم و چهل سال هم طبابت کردم.

عزیز شکوه که به رحمت خدا رفت، من به حدی تنها شدم که هیچ چیز خوشحالم نمی‌کرد.

مطب من پس از بازنشستگی در جوادیه بود و اغلب زن‌های بی‌خانمان، که بیماری‌های مقاربتی داشتند، به من مراجعه می‌کردند.

منزل ما یک باغ بزرگ در سلطنت آباد بود. طبقه پایین را سی تا تخت‌خواب گذاشتم که شب‌ها زن‌های بی‌خانمان، که اغلب بیمار هم بودند، می‌آمدند آنجا.

چون من هرگز ازدواج نکردم و تنها فرزند بودم و از طرفی خانواده پدری‌ام که روحانی بودند و نان ما را به دلیل نظامی بودن پدرم و بی‌حجابی و... حرام می‌دانستند، هرگز با من رفت و آمد نمی‌کردند. تنهایی آنقدر به من فشار آورد که اوایل دهه ۷۰ منزل مان را وقف کردم و اسمش را گذاشتم بنیاد نیکوکاری دکتر مجتهدی و یک میلیون دلار را، که همه دارایی من بود، به بنیاد دادم و از ایران رفتم.

ابتدا در بیمارستان به عنوان استاد ارشد مشغول به کار شدم و وظیفه آموزش پزشکان متخصص را که کورس آنکولوژی می‌گذراندند، به عهده گرفتم و عضو پیوسته دپارتمان سرطان شناسی فرانسه شدم.

در سال ۲۰۰۰ از عهده تست‌های بدنی اتاق عمل برنیامدم و از جراحی معاف شدم. از آن تاریخ پرونده‌های مهمی را که بعضاً تقاضای اتانازی (مرگ به تقاضای بیمار) تشریح و یا اهدای عضو دارند را بررسی می‌کنم و عضو گروه ۷ نفره هستم. امروز که نگاهی به گذشته می‌کنم، عمیقاً خوشحالم که توانایی و افتخار خدمت به انسانیت را داشته‌ام و از صمیم قلب خوشحال می‌شوم که خانمی را معالجه کنم تا به آغوش خانواده‌اش برگردد و کودکان دوست داشتنی‌اش را بزرگ کند. امیدوارم هیچ کودکی چون من بی‌مادر بزرگ نشود.

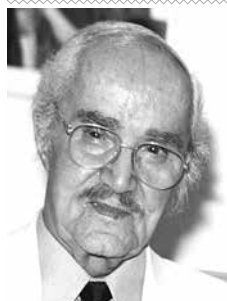
امروز در پانسیون لاوارنیه که مخصوص اساتید بازنشسته سوربون است، زندگی می‌کنم و روزی یکی دو ساعت پرونده‌هایی را که به من ارجاع می‌شود بررسی می‌کنم.

زندگی پر بار و با ارزشی داشتم و دیگر هیچ آرزویی ندارم جز مرگی آرام و راحت.

او اولین متخصص زنان و فوق تخصص سرطان‌های زنان بود.

یادی از استاد رسام عرب زاده

محمدعلی دولتشاهی



به ایران برود. مدتی گذشت که خبر درگذشت این هنرمند را در یکی از جراید برون مرزی خواندم و مرا در غم و اندوه گذاشت. وقتی هنرمندی چراغ زندگی اش خاموش می شود، مانند این است گلی از گلشن زمانه خالی می شود که به دشوار پرکردنی است. زنده یاد بعضی اوقات زمزمه می کرد:

تا زنده ام رفیق ندانی که کیستم

روزی سراغ من آیی که نیستم

ابوالفتح زیدی مشهور به استاد ابوالفتح رسام عرب زاده یکی از چهره های برجسته هنر فرش باقی کشور است. او در سال ۱۲۹۳ شمسی در شهر تبریز به دنیا آمد. پدرش حسین زندی ملقب به سیدعرب از شاگردان کمال الملک بود که با نقاشی و طراحی فرش امرار معاش می کرد. وی از اعراب زیدی بود که سه نسل قبل از حجاز مهاجرت کرده بود و بدین جهت به سیدعرب معروف بود.

رسام از همان کودکی در دامن پدر، با طرح و رنگ آشنا شد. دوران کودکی را چنان که مرسوم بود، در مکتب خانه گذراند. در فضای سرد و مرطوب مکتب، قرآن و الفبا آموخت. و بدین منوال سال های اولیه زندگی اش تا هفت سالگی سپری شد.

در این ایام گسترش دامنه جنگ جهانی اول در ایران و آشفتگی سیاسی کشور، گذراندن زندگی را به ویژه برای مردم آذربایجان، دشوار کرده بود. در ۷ آوریل ۱۲۹۹ قیام دموکرات های آذربایجان به سرکردگی محمد خیابانی آغاز گردید و سرانجام دولت موقت به سرکردگی محمد خیابانی در آذربایجان تشکیل شد. فقر و بیکاری و شرایط نامطلوب زندگی در این سال ها بی داد می کرد و به همین جهت، خانواده رسام نیز چون بسیاری دیگر به جستجوی نان راهی پایتخت می شوند. در تهران رسام به همراه برادرش به مدرسه می رود و به تحصیل می پردازد. وی تا کلاس سوم ابتدایی را در مدرسه ادیب می گذراند. گرچه زبان مادری او ترکی است و تکلم به فارسی برایش دشوار است، ولی در زمره بهترین دانش آموزان مدرسه محسوب می شود. اما در تهران نیز شرایط زندگی و کار برای آنان چندان مطلوب نیست و خانواده وی ناگزیر

در میان هنرآفرینان قالی ایران چه بسیار عاشقانی را می توان جست که از آرمان های نیکوی بشری فرش هایی می یابند تا همراه قلب تپنده آنان زیر پای خاکبان قرار گیرد. البته زندگی همه انسان ها سرانجام با مرگ به پایان می رسد و از مرگ هیچ گریزی نیست، بعضی از انسان ها منفی به دنیا می آیند و منفی می روند. کارشان جز خواب و خور و خشم و شهوت چیز دیگری نیست. اما در شمار معدودی از انسان ها وضع به گونه ای دیگر است. آنها هم در زنده بودن شان خدمات شایسته تری در راه هنر نموده و هم از مرگ شان جای خالی بزرگی که به دشواری پرکردنی است باقی می ماند.

آشنایی بنده با استاد رسام از سال های ۲۴ و ۲۵ بود که دانشجوی هنرهای زیبا بودم و رئیس هنرستان آقای حسین طاهرزاده بهزاد بود و استادان دیگری هم مانند علی کریمی، محمدعلی زاویه، مذهب دروردی همچنین هنرآفرینانی که در رشته طراحی فرش از خود آثاری به وجود می آوردند. در آن زمان رسام آتلیه ای در خیابان لاله زار داشت که گاهی من و زنده یاد محمد تجویدی به دیدن ایشان می رفتیم.

ناگفته نماند که آن روزها برای امرار معاش مینیاتورهایی روی کاغذ کهنه می ساختیم و به مغازه های عتیقه فروشی خیابان لاله زار در خیابان نادری مراجعه می کردیم و آنها را به قیمت نازلی می فروختیم و آخر هفته می رفتیم برای دریافت حق الزحمه. رسام از این موضوع اطلاع حاصل کرده بود و میل داشت که نمونه و شیوه کار را ببیند. در هر حال سال ها گذشت من با خانواده عازم آمریکا شدم و در رشته طراحی پارچه در یکی از کمپانی های پارچه بافی مشغول کار شدم. دیگر از استاد خبری نداشتم تا اینکه یک روز اطلاع یافته که رسام برای دیدن پسر و عروسش به نیویورک آمده است. از موقعیت استفاده کردم و دعوتی از پدر و پسر نمودم که مجدداً دیدارها تازه شد و استاد با لطف و عنایتی که به من داشت، مجموعه نفیس «گره عشق» از آثارش را به مخلص هدیه نمود. پس از یک ماه اقامت در آمریکا مجدداً عازم خاک وطن شد. چون وی را کسالتی عارض شده بود و می بایست

به زادگاه خویش مراجعت می کنند.

رسام در یادآوری شرایط آن روز حکایت می کند که روزی نقاشی پدرش را حتی به گرو، برای قرصی نان نستاندند». یکی از آرزوهای رسام در این زمان عزیمت به تهران و تحصیل در مدرسه صنایع قدیمه است. علیرغم تمایل پدر با تلاشی بسیار پول اندوخته و راهی تهران می شود. در خانه یکی از اقوام اقامت می کند و چون تا گشایش مدرسه مدتی باقی است، از فرصت استفاده می کند و به گشت و گذار در تهران می پردازد.

روزی ویتترین یک مغازه کاشی سازی توجه او را جلب می کند و برای مدتی به طرح های کاشی خیره می شود و از هماهنگی آن طرح ها با طرح های قالی شگفت زده می شود. به قدری کنار ویتترین مغازه می ایستد که توجه صاحب مغازه را جلب می کند. وقتی صاحب مغازه بی می برد که او طراح و نقاش است، رسام را به کار می گیرد. او مدتی با دستمزد قلیل در آن مغازه کار می کند. در همین مدت در مناقصه ای که برای طراحی کاشی های دیوار مجلس شورا پیشنهاد شده، شرکت می کند و طرح او در میان طرح های متعدد شاخص گردیده و برنده می شود

بالاخره پس از مدتی به وساطت صاحب مغازه کاشی سازی به رئیس مدرسه معرفی می شود. او به راحتی از عهده آزمون ورودی برمی آید و امکان تحصیل در آنجا برایش فراهم می گردد. رسام در این ایام روزها به مدرسه می رود و بعد از آن تا دیروقت به طراحی در کاشی سازی ادامه می دهد. اما از عهده مخارج زندگی بر نمی آید و در صدد اشتغالی شبانه به این سو و آن سو سر می کشد.

روزی بی اختیار توجه اش به نوشته ای بر سر در سینماهای لاله زار جلب می شود و بر آن می شود تا در این زمینه فعالیتی برای خود دست و پا کند. با مراجعه به مسئول یکی از سینماها و ارائه نمونه هایی از کار خود در زمینه خطاطی ابتکاری، موفق می شود در این زمینه هنر خود را آزموده و مری برای معیشت بیابد. ناگفته نماند در آغاز جنگ جهانی دوم، از دلبستگی ها و علائق خود در تهران چشم می پوشد و راهی دیارش می شود. بیست و پنج ساله است که به زادگاهش برمی گردد و این بار با کوله باری از تجربه و تحصیلات هنری در کارگاه پدر به کار می پردازد و کلاس های آموزشی در زمینه طراحی فرش، گلدوزی و نقاشی دایر می کند. چندی بعد محل جداگانه ای برای خود درست می کند و مستقلاً به طراحی فرش و آموزش نقاشی پرداخته و در ضمن به بافت قالی نیز روی می آورد. اما برای بافت قالی از استطاعت چندانی برخوردار نیست و لذا اولین فرش خود را ناگزیر با پولی که از یک دوست قرض می گیرد به پایان می برد و فرش را در ازای بدهی از دست می دهد. با بافت این

فرش تجربه‌ای آغاز می‌شود که محور اصلی فعالیت های رسام و زندگی پربار آتی او می‌شود و در همین زمینه است که بدعت و نوآوری او عرصه تجلی می‌یابد. و اما شخصیت و شگفتی و اوج خلاقیت عرب‌زاده در این است که او با حفظ تمام میراث‌های هنری و راز و رمزهای اصالت قالی ایران دست به خلاقیت و نوآوری می‌زند و در حال و هوای دل‌انگیز نقوش قالی ایران، دنیای بدیع نگاره‌ها و رنگ‌های خود را می‌سازد که هیچ یک از اصل و درون‌مایه اصیل هنر قالی ایران خارج نیست و غنای خاصی را به این هنر آرائی می‌دارد.

همان‌گونه که نگاره‌های رنگ‌ها در آثار عرب‌زاده چه به صورت بهم پیوسته و چه گسسته حال و آنی برای تماشاگر می‌طلبد. چه در نقاشی که دارد و چه در رنگی که به خود می‌گیرد و شاید اعجاز و قدرت آفرینندگی عرب‌زاده در همین است که مایه‌های سنتی و بومی را در سطح جهانی و بشری تعیین می‌کند و قلم رسام خلاق خود را که در آن بوی خوش آشنایی می‌آید تا افق‌های دور دست برمی‌کشاند و این جاست که نبوغ زاده می‌شود و سخن استاد محمدحسین شهریار مصداق واقعی می‌یابد که:

عرب‌زاده طراح قهار فرش
نبوغ و شگفتی است در کار فرش
(منبع: یادنامه رسام)

سازمن

گلیمی است که طراح آن نشا مگر خدایت
رسام دهنر گلیم بافی است، این گلیم با
رنگهای شاد و صفا و دلنشینی بوی ابرائی
انگلی می‌کند. رنگهای سرد و گرم تقویر نوازنده
حرانی مایه‌ها است که به سبک بینا تر طراح
شده، ولی زمینه اثر از جهت شکل و رنگ
و آرای ترکیب بندی ویژه‌ای است که
ماتدهی به سبک نقاشی «کوبیسم» است
طراح، بافت چمن طراح بر گلیم
بس دشوار و محنتی به بخت است.



چند تا از میوه‌هایی که مدتیست نفور دین

زغال اخته یا زغال درختچه بلند یا درخت کوچک برگریز (خران‌کننده) از خانواده گیاهان گلدار دولپه‌ای و تیره زغال اخته‌ایان است که درخت آن در ایران به بلندی ۸ متر و قطر ۱۵ تا ۱۹ سانتی‌متر می‌رسد. این گیاه بومی غرب آسیا تا جنوب اروپا (ایران، آذربایجان، ارمنستان، آسیای جنوب غربی و اروپای جنوبی) است. میوه آن نیز زغال اخته یا زغال نامیده می‌شود

توت یک سرده از تیره انجیران است که شامل ده تا شانزده گونه می‌باشد. شاه‌توت یکی از انواع این درخت است. توت سیاه با وجود اینکه کاملاً شبیه شاه‌توت است، بر خلاف آن میوه‌اش شیرین است. ایران بزرگ‌ترین تولیدکننده انواع توت در جهان است. توت سفید در چین مرکزی و شرقی به صورت بومی وجود دارد. این درخت قرن‌ها پیش به اروپا برده شد، در آمریکا به عنوان منبع غذایی برای کرم ابریشم در اوایل دوران استقلال این کشور مورد استفاده قرار گرفت.

آلبالو نام درخت و میوه‌ای است بومی جنوب غرب آسیا و اروپا با میوه آن ترش مزه و سرخ رنگ است. بلندی درخت آن ۳ تا ۱۰ متر است استان سمنان ۲۸۱ هکتار باغ آلبالو دارد که با متوسط تولید ۱۱ هزار و ۵۸۲ کیلوگرم در هکتار مقام اول عملکرد در واحد سطح آلبالو در کشور را به خود اختصاص داده است.

چغاله بادام میوه درخت بادام در ابتدای رویش است که تا حدودی سفت بوده و قشر خارجی آن سبز رنگ و پوشیده از کرک ظریفی می‌باشد. در داخل آن نیز روکشی قرار دارد که سفید و نرم بوده و مغز آبکی و نازک بادام را در خود نگهداری می‌کند. به مرور پوسته‌های رویی و داخلی بادام سخت‌تر شده و مغز بادام نیز شکل نهایی خود را می‌یابد. از زمانی که میوه جوان است و هنوز رشد کامل نکرده و کال است، به آن چغاله بادام گفته می‌شود. این خوراکی فقط در ابتدای فصل بهار در دسترس است.



اکبر مشتی بنیانگذار بستنی اصیل ایرانی

به نقل از: محمد ملایری، پسر خوانده اکبر مشتی



وقتی بچه بود یعنی در اواخر دوره ی ناصرالدین شاه، پدرش بر اثر بیماری وبا فوت کرد. او، با مادر و همراه دو برادر بزرگ ترش، از منطقه ی جوزان ملایر به سمت تهران حرکت کرد. مادرش، از داغ پسر بزرگ تر فوت کرد. اکبر مشتی، همراه برادر دومش، به خانه ی مادر بزرگ من آمد و مستأجر او شد.

اکبر مشتی، در تهران فعالیتش را با کارهای پیش پا افتاده و دوره گردی شروع کرد. قند و شکر را از جاده ی فیروزکوه به بابل می برد و در راه برگشت، با خود زغال و هیزم به تهران می آورد.

هر کسی توی زندگی دوست دارد کاره ای بشود؛ یکی مهندس، یکی آشپز و یکی قناد. اکبر مشتی، قبلاً میوه فروش بود

و چون هر کاری را تجربه کرده بود و توی این زمینه هم تجربه کسب کرده بود و علاقه مند به این کار بود، مغازه را تأسیس کرد.

اکبر مشتی از سال ۱۳۲۰ وارد شغل بستنی سازی شد. در خیابان ری، سر بازارچه نایب السلطنه، روبه روی کوچه ی آب منگل. آن زمانی که شروع به این کار کرد، حدود ۵۰ سال از سنش گذشته بود و ده تا شغل را عوض کرده بود.

اکبر مشتی، بستنی سازی را از یک آشپز دربار قاجار یاد گرفته بود که چندین دفعه با پادشاهان آن زمان به ایتالیا و پاریس رفته بود و بستنی سازی را از آنجا یاد گرفته بود. منزل ایشان در کوچه ی آب منگل بود و اکبر مشتی، بستنی سازی را از او یاد گرفت.

اکبر مشتی، در سال ۱۳۲۵ به تنهایی سر کوچه ی آب منگل مغازه ای را از عبدالحسین شالی امینی اجاره کرد و کار بستنی سازی را ادامه داد. بعد از آن بازار کارش گرفت، چندین مغازه، روبه روی مغازه خود را خریداری کرد و بستنی فروشی را تا هشت دهه گسترش داد.

اکبر مشتی، در گذشته تنها بستنی سفید خامه ای داشت و تنها برای عروسی ها و میهمانی ها بستنی زعفرانی می زد؛ ولی خودش در مغازه فقط بستنی سفید می فروخت و حتی فالوده هم نداشت. بعضی از مشتری ها- که سلیقه ی خاصی داشتند- از چند مغازه بالاتر از مغازه ی اکبر مشتی و از شخصی به نام یدالله شیرازی فالوده می خریدند و بستنی سفید را با فالوده مخلوط می کردند.

در زمان های، قدیم در کاسه مرغی، چینی یا کاسه آلمانی که آن زمان هشت ریال می خریدیم. بستنی خورده می شد و معمولاً یک قاشق استیل داشت. بستنی اینقدر سفت بود که وقتی می خواستی با قاشق

بستنی را در قالب یا بشکه های کوچک که وزنش به ۱۵ کیلو می رسید- می ریختند و همیشه آن را روی سر حمل می کردند.

آن سال ها، جمعیت تهران ۲ میلیون نفر بود ولی با این حال، اکبر مشتی شبی ۲ تن بستنی می فروخت. ما حتی از شمیران و کرج هم مشتری داشتیم.

اکبر مشتی، انسان بسیار دست و دلبازی بود. مثلاً وقتی به قهوه خانه می رفت، پول چای همه را حساب می کرد یا اگر وقت ناهار کسی وارد رستوران می شد، یک بفرما می گفت و پول ناهارش را پرداخت می کرد.

اکبر مشتی، سواد خواندن و نوشتن نداشت. ولی وجدان کاری ای که می گویند، در نهایت داشت و همیشه این شعر را

می خواند:

از کار کرم خیزد و دیزی پر گوشت
از بی کاری ورم خیزد و سیلی بر گوش

اکبر مشتی، انسان حساسی بود در جهت اجرای مسائل انسانی؛ طرفدار عدالت و ضد ظلم بود. یک آدم ذوب شده در کارش.

زمستان ها که مغازه بسته بود، اکبر مشتی بیکار نمی نشست. به تبریز و اردبیل می رفت و ثعلب را از آن جا می خرید و به کاشان می برد. در محله ای به نام ازسارخون ۴ ماه می ماند تا ثعلب را آب کند.

اکبر مشتی روز شش مهرماه سال ۱۳۴۹ در اثر ناراحتی کلیوی، در سن ۹۵ سالگی درگذشت و در صحن حرم حضرت معصومه به خاک سپرده شد.

من، وکیل و وصی اکبر مشتی بودم. اکبر مشتی، به من توصیه کرد که مغازه را حتی اگر شده ارزان به شاگردش- که همه کاره ی مغازه بود- بفروشم. من هم این کار را کردم. همه مغازه دست یکی از شاگردهای قدیمی اکبر مشتی به نام والی... فروغی است و تنها دو دهه از آن باقی مانده و با نام «عمو مشتی» فعالیت می کند. خیابان ری، روبه روی پمپ بنزین، سر بازارچه ی نایب السلطنه (نائب الامام) الان به نام عمو مشتی است.

خوب، مگر می شود توی دنیای بستنی فروش باشی و بستنی دوست نداشته باشی؟ من خودم که هر روز بستنی می خوردم؛ خود اکبر مشتی هم موقع درست کردن بستنی، از آن می چشید.

از سال ۱۳۷۵ مغازه ی اکبر مشتی فعلی را در خیابان تجریش باز کردیم، طبق وصیت اکبر مشتی، که می خواست نامش را همیشه زنده نگه دارم.

برداری، فاش می شکست.

خانم فخرالدوله (مادر دکتر امینی)، به بستنی های اکبر مشتی علاقه ی زیادی داشت. در سال ۱۳۴۲- که دکتر امینی نخست وزیر شد- بنا به توصیه ی مادرش مهمانی عظیمی بر پا کردند و با بستنی از مهمان ها پذیرائی کردند.

روز چهاردهم مرداد که- روز مشروطیت بود- مغازه اکبر مشتی بسته بود. مجلس شورا، با بستنی اکبر مشتی از مهمان ها پذیرائی می کرد.

در آن روز ۲ تن بستنی درست شد و ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر با بستنی اکبر مشتی پذیرائی شدند. اعیان و اشراف، بستنی زیاد می خوردند. سال ۱۳۳۰ بستنی کیلویی ۳ تومان بود. یک قرانی ۵۰ زاری برای فقرا. قشر مرفه نیز، بستنی های کیلویی می خریدند.

شیر و خامه ی گوسفندی بود. اکبر مشتی، شیر و خامه را از پشت پالایشگاه تهران، دهات قوچه حصار، زمان آباد و ده خیر، تهیه می کرد. قالب را از اوستا عزیز و بشکه را از کاظم بشکه ای (میرزا تاراج)، از میدان اعدام می خریدیم، پارو هم از نویسندگان- که از چوب گردو بود- تهیه می کردیم.

یک یخچال بزرگ طرف و صفنا بود. هر سال که یخ کم بود، اکبر مشتی به سمت لالول و زاگول می رفت و یخ را از کوه می برید و روی آن برزنت می انداخت و می آورد. مدت زیادی طول می کشید تا یخ به تهران برسد.

در آن زمان کنار خانه ی اکبر مشتی یخچال بود. یخچال کورنگ در و صفنا بود. نیمه های شب با هم می رفتیم و یخ می آوردیم.

در آن زمان، بستنی حالت یخکم داشت مثل یخ در بهشت و بستنی را کسی نمی شناخت؛ یواش یواش همه دیدند هم شیرین و هم با خوردنش خنک می شدند روز به روز به تعداد مشتریانش اضافه شد.

GREAT NECK CHEMISTS

داروخانه گریت نک



سفارشات گریت نک
رایگان ارسال می شود!

FREE DELIVERY
in the Great Neck Area

Tel:

(516) 482 0004

Fax:

(516) 487 8729

665 Middle Neck Rd.
Great Neck, NY 11023

www.greatneckchemists.com



بهار فراموش نشدنی ۹۹

این قصیده سال گذشته هم زمان با ماه های اول شیوع بیماری کرونا، که سنت نوروزی ایرانی ها نیز از آن متأثر شد، توسط دکتر کاوه سعیدی سروده شد. بعد از یک سال نوروز + ۱۴۰۰ هم در همان حال و هوا در پیش است.

باز یک بار دیگر آمد نوبهار
باز خرم شد هوای صبحدم
سبز شد باز، هر سویی چمن
گل پدید آمد به باغ و می شود
سوسن و نرگس درآمد هر کنار
چه چه بلبل ز جانی دوردست
سبزه در صحرا، صدای سارها
مژده ها آرند ما را، کاین زمان
نیکی روزی بهترین روزی ز سال
چون طبیعت گشت شاداب و خوش
رخت نو پوشید و خوشحالی نمود
نرگس و سنبل خرید و بعد آن
روی میز آورد نقل و باقلوا
کرد از نزدیکان و یاران، دیدنی
حیف کاین نوروز و این سال جدید
عاملش یک ذره و بیروسی کریه
شد سرعت پخش در دور جهان
مرگ و میر آورد در هر کشوری
حاليا آمار مرگ و میر آن
هیچو برگ یک درختی در خزان
گشته زندانی، درون خانه ها
بسته شد درس و مدارس یکسره
آنکه هر روزی به وقت صبحگاه
هست اجباراً به منزل ماندنی
پای یک تیوی نشسته دائماً
بنده هم مانند هر شخصی دگر
می نشینم، گاه حسرت می خورم
دلخوشی من بدی گاهی به این
بهر ورزش می شدم در یک کلوب
یا که می رفتم گهی در سینما
یا که می رفتم به پیش دوستان
می شنودم آن لطائف یک به یک
گرچه شد این ها ز من یک باره گم
بوده این ها هیچ، چون در هر کجا
هست بسیاری ز مردم در جهان
ناسلامت، نادر آمد، ناامید
این چه نوروزی بدستی و بهار
با تمام این مصیبت ها، هنوز
کاش پیدا می شدی درمان آن
آرزو دارم که هر چه زودتر

تازگی ها گشت از نو برقرار
لاله پیدا گشت اندر مرغزار
هم به دشت و هم به روی کوهسار
بر درختان هم شکوفه آشکار
وان بنفشه در کنار جویبار
نغمه سیره ز بالای چنار
نم نم باران و گل در شاخسار
گاه نوروز است و جشن نوبهار
نیکی جشنی مانده از جم یادگار
پس بیاید کرد شادی اختیار
کرد سوی گل فروشی ها گذار
هفت سین و سبزه را شد خواستار
نان بادامی و ظرفی خشکبار
رفت، حتماً، خدمت فامیل و یار
گشته توأم با بلای روزگار
بس پلید و مسری و بس نابکار
آدمی زان گشت بیمار و نزار
مرگ بسیار و مریضی بی شمار
تاکنون بگذشت از یک صد هزار
هر زمان افتاد پیری هر کنار
اکثر مردم، ز هر شهر و دیار
وان ادارات و تمام کار و بار
می شدی بیرون ز خانه بهر کار
گشته او، خانه نشین و خانه دار
با درونی خسته، با حالی فگار
گشته ام با خانه ماندن سازگار
حسرت از آن روزهای پایدار
می نشستم کنج کافه گه گذار
یک دو ساعت می نمودم کارزار
می شدم آنجا دو ساعت ماندگار
می زدم گپ از گذشت روزگار
تا بنوشم پس شرابی خوشگوار
یا که از این ها شدستم برکنار
هست بسیاری ز مردم در فشار
گشته محتاج از برای خواروبار
هم پریش و هم ملول و سوگوار
کز بشر آورد یک باره دمار
بود باید هر زمان، امیدوار
یا که یک واکسن بیفتادی به کار
از زمین، ویروس بنماید فرار



تاجیکان و مصریان:

چند نمونه از تاریخ رابطه ها

خسرو ناظری

سفیر جمهوری تاجیکستان در جمهوری عربی مصر (سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۱۹)

چو زر درخشنده بر لاجورد ...

مناسبت‌های دیپلماتیک بین تاجیکستان و مصر همگی ۲۸ سال عمر دارند (۱ آوریل ۱۹۹۳ برقرار شدند) ولی با وجود جوانی مناسبت‌های دیپلماتیک بین دوشنبه و قاهره تاریخ رابطه‌ها بین تاجیکان و مصریان به هزاران سال پیش برمی‌گردد و بودن سنگ لاجورد بدخشی در زیورات فرعون‌ها از جمله در آرامگاه فرعون جوان توت عنخ آمون (۱۳۴۲-۱۳۲۵ پیش از میلاد) دلیل این گفته‌هاست. حال گنجینه توت عنخ آمون که شامل بیش از ۳۵۰۰ شیء است در آثارخانه ملی مصر واقع در میدان تحریر قاهره قرار دارد و چندی پس به آثارخانه نوبزرگ مصر که ساختمان آن در نزدیکی اهرامات بزرگ در جیزه به اتمام می‌رسد انتقال خواهد یافت. ضمناً باید گفت که آثارخانه نوکه به ساختمان آن تقریباً یک میلیارد دلار آمریکایی صرف شده است بزرگ‌ترین آثارخانه در جهان خواهد بود که تنها به یک تمدن اختصاص دارد. پژوهشگران برآنند که لاجوردی که در زیورات فرعون‌ها استفاده شده است به مصر باستان از بدخشان آمده است. چنانکه معلوم است استخراج لاجورد در بدخشان تاریخ بیش از شش هزارساله دارد و از قدیم این سنگ کبودرنگ در اطراف و اکناف عالم شهرت داشت. مایه مسرت راقم این سطر هاست که در دوام مأموریت دیپلماتیکش در مصر که از ژوئیه ۲۰۱۴ تا آوریل ۲۰۱۹ ادامه داشت توانست این پیوندهای تاریخی را به چشم خود ببیند.

جهاندار دارا سپه برگرفت ...

۲۶ اکتبر ۲۰۱۸ بنا به دعوت وزیر آثار باستانی مصر خالد العنانی در هیئتی عبارت از گروه سفیران مقیم قاهره از واحه الخارجه واقع در صحرای غربی مصر بازدید نمود. واحه مذکور از آن جهت برای تاریخ تاجیکان اهمیت دارد که در آن آثار زیاد مربوط به دودمان هخامنشیان باقی مانده است. از جمله در دیوارهای پرستشگاه‌های فرعون‌ها هبیس و الغویطه نقش‌ها و خرطوش شاه ایران داریوش یکم (۵۵۰-۴۸۶ پیش از میلاد) را می‌توان دید. داریوش بزرگ پس از آن که مصر را فتح نمود خود را فرعون این کشور اعلان کرد. او فرعون چهارم دودمان ۲۷ مصر باستان به شمار می‌رود. در واحه الخارجه آثار سلف داریوش یکم شاه کامبیز دوم نیز باقی مانده است. بنا به منبع‌های تاریخی کامبیز دوم که فرعون یکم سلاله ۲۷ مصر قدیم

می‌باشد در راه از واحه الخارجه به سوی واحه سیوه که در شمال غرب صحرای مصر واقع است در بیابان با لشکرش در سال ۵۲۲ پیش از میلاد ناپدید می‌شود. باید گفت که فارس‌ها باز دوبار دیگر مصر را فتح کرده بودند: در زمان اردشیر سوم هخامنشی (۳۴۳-۳۳۲ پیش از میلاد) که سلاله ۳۱ مصر باستان را تأسیس داد و در دوران خسرو دوم پرویز ساسانی (۶۱۶-۶۲۱ میلادی).

خواننده گرامی از کانال مشهور سوئز آگهی دارد. طرح آبراه سوئز را دیپلمات فرانسوی فردینان دولسپس تهیه کرده ساختمان آن سال ۱۸۶۹ به پایان رسید. کانال ۱۶۰ کیلومتر درازا داشته دریای میانه زمین را به دریای سرخ می‌پیوندد. آبراه سوئز امکان می‌دهد که کشتی‌های دریایی بدون گذشتن از جنوب افریقا مستقیماً از اروپا به آسیا و برعکس شنا کنند. درآمد سالانه مصر از کانال سوئز ۵ میلیارد دلار آمریکایی را تشکیل داده یکی از منبع‌های اصلی درآمد‌های ارزی کشور به شمار می‌رود. در این زمینه باید ذکر نمود که بار نخست در تاریخ آبراه‌ها را که دریای سرخ را با دریای میانه زمین از طریق رود نیل به هم می‌پیوست فرعون دودمان بیستم سنوسرت سوم (سال‌های ۱۸۸۸-۱۸۷۸ پیش از میلاد) کنده بود. بعداً با ساختمان و برقراری آبراه فرعون‌های مقتدر مصر رمسیس دوم و نخاو دوم مشغول بودند. ولی ساختمان کامل آبراه را شاه ایران داریوش یکم که مصر را فتح کرده بود تخمیناً در سال ۵۰۰ پیش از میلاد به اتمام می‌رساند. ۶ اگوست ۲۰۱۵ در مصر مراسم افتتاح شاخاب دوم کانال سوئز برگزار شد که در آن نمایندگان ۷۰ کشور جهان از جمله سفیر تاجیکستان اشتراک کردند. آبراه نو سوئز در ظرف همگی یک سال کنده شد. شاخاب نو ۷۲ کیلومتر درازا داشته قد قد کانال اصلی سوئز طول می‌کشد. مصریان به منظور عملی سازی پروژه مذکور در دوام همگی هشت روز مبلغ برابر به ۸۰۵ میلیارد دلار آمریکایی را از طریق خریداری سهام جمع نمودند.

رود نیل است این حدیث جانفزا ...

رابطه‌ها بین تاجیکان و مصریان پس از آمدن اسلام نیز ادامه پیدا کردند. در پایتخت مصر در رود نیل جزیره‌ای هست با نام روضه که در ساحل جنوبی آن نیل سنج (مقیاس النیل) واقع است. نیل سنج از جمله انشائات نادری است که تاریخ ساختمان آن به زمان آغاز فتح مصر از جانب عرب‌ها برمی‌گردد. هدف از بنیاد نیل سنج اندازه گرفتن سطح آب رود بود. این گونه انشائات آبی که در مصر تاریخ بیش از پنج هزارساله دارند تا زمان معاصر (تا ساخته شدن سربند بزرگ اسوان در سال ۱۹۶۴) در آن کشور کاربرد داشتند. نیل سنج جزیره روضه در سال ۷۱۵ میلادی ساخته شده در سال ۸۱۵ میلادی بازسازی گردید ولی در سال ۸۵۰ میلادی در نتیجه آبخیزی کلان ویران شد. نیل سنجی را که تا زمان ما رسیده است نیای تاجیکان ابو العباس احمد ابن محمد ابن کثیر فرغانی که در غرب با نام Alfraganus مشهور است بنیاد کرده است. سال ۲۰۰۷ در نزد نیل سنج تندیس فرغانی قامت افراخت که هدیه از بکستان به مصر است.

نیل سنج از چاه بزرگی عبارت است که عمق آن از سطح نیل پایین تر است. چاه به نیل توسط سه نقب که هر کدام در بلندی‌های گوناگون جایگیرند پیوند است. ۴۵ زینه پایه که بلندی هر کدام ۲۴ سانتی متر می‌باشد تا قعر چاه سرازیر می‌شوند. زینه پایه‌ها امکان می‌دادند که سطح آب نیل زود قرائت گردد. در مرکز چاه ستون هشت گوشه مرمری قامت افراخته است که در بالای آن تیر چوب بزرگ خوابیده است. ستون مذکور به ۱۹ آرنج (۱ آرنج تقریباً به نیم متر برابر است) تقسیم بندی شده است و بنا بر این امکان می‌دهد که سطح آب ۹۰۵ متر اندازه‌گیری شود. توسط نیل سنج اندازه گرفتن سطح آب برای حاکمان مصر و مردم عادی مهم بود. در ماه‌های تابستانی نیل سنج قاهره برای تنظیم تقسیم آب و معین نمودن میزان مالیاتی که باید سپاریده شود استفاده می‌گردید. سطح مطلوب آب نیل تا علامت ۱۶ آرنج بود. سطح کم تر معنای خشکسالی یا قحطی را داشت اما سطح بالاتر به معنای آبخیزی فاجعه‌بار بود.

چنانکه در بالا اشاره شد نیل سنج را یکی از بزرگ‌ترین ستاره شناسان قرن نهم میلادی ابوالعباس احمد ابن محمد ابن کثیر فرغانی با دستور خلیفه عباسی متوکل ساخته است. یکی از دهانه‌های کره ماه نام او را دارد (Alfraganus). احمد فرغانی در فرغانه فرارود در سال ۸۰۵/۸۰۰ به دنیا آمده است. او سال‌های واپسین خود را در مصر گذرانده در سال ۸۷۰ در آن سرزمین درمی‌گذرد. اثر مشهور فرغانی «کتاب جوامع علم النجوم و أصول الحركة السماویة» هنوز در قرن نهم میلادی به زبان لاتینی و در قرن یازدهم به زبان عبری ترجمه شده در اروپا شهرت زیاد داشت. در فصل یکم کتاب مذکور گاهنامه‌های عربی، سوری، رومی، مصری و ایرانی مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

از شهر یور ماه قدیم در قاهره بودیم ...

در قاهره کوچه‌ای هست که نام شاعر، متفکر و جهان‌نگر مشهور تاجیک ناصر خسرو را دارد. ضمناً باید ذکر کرد که کوچه‌های دیگر پایتخت مصر نیز نام نیاکان بزرگ ما را دارند. مثلاً یکی از کوچه‌ها در مرکز شهر قاهره در ساحل زیبا منظر رود نیل به نام ابن سینا است. سبب این نامگذاری ارج‌گذاری مصریان به «سفرنامه» ناصر خسرو است که بخش مهمی از آن کتاب به توصیف مصر و شهرهای آن از جمله قاهره اختصاص دارد: «و آن (قاهره) شهری شد که نظیر آن کم باشد ... و آن آسایش و امن که آن جا (در مصر) دیدم هیچ جا ندیدم ... امن و فراغت اهل مصر بدان حد بود که دکان‌های بزازان و صرافان و جوهریان را در نبستندی».

از «سفرنامه» ناصر خسرو آگهی پیدا می‌کنیم که در زمان فاطمیان قسمی از اهالی قاهره را مردم ایران و فرارود تشکیل می‌دادند. مثلاً ناصر خسرو در «سفرنامه» از لشکر سلطان مصر حکایت می‌کند که ایرانیان نیز جزو آن بودند: «و گروهی را مشارقه می‌گفتند و ایشان ترکان بودند و عجمیان. سبب آنکه اصل ایشان تازی نبوده است اگرچه ایشان پیش تر همانجا در مصر زاده‌اند اما اسم ایشان از اصل مشتق بود. گفتند ایشان ده هزار مرد بودند عظیم هیکل». گذشته از این یکی از ۱۰ محله قاهره بنا بر «سفرنامه» در آن زمان «حارة الدیالمة» (محله دیلمیان) نام داشته است. «سفرنامه» ناصر خسرو در مصر به عربی ترجمه و چاپ شده است.

چنانکه معلوم است قاهره در سال ۹۶۹ در زمان حکومت سلاله فاطمیان که پیروان مذهب اسماعیلی بودند بنیاد یافته است. ازهر شریف نیز که ماه آوریل سال گذشته ۱۰۵۰ ساله شده بود (پنج سال پیش به مناسبت ۱۰۴۵ سالگی ابن بین من به صفت سفیر تاجیکستان و شیخ ازهر مکاتبه صورت گرفته بود) دویست سال اول اسماعیلی بوده تنها پس از آمدن صلاح‌الدین ایوبی به مؤسسه سنی تبدیل می‌گردد. امام هشتم فاطمیان المستنصر بالله (۱۰۳۶-۱۰۹۴) متفکر و جهان‌نگر بزرگ ما ناصر خسرو قبادیانی را هنگام سفرش به مصر به حضور پذیرفته به ذمه او «حجت جزیره خراسان» را وامی‌گزارد (مختار امام عصر گشتم / چون طاعت و دین شد اختیارم). ناگفته نماند که پیش از ناصر خسرو فیلسوف و عالم بزرگ دیگر ما ابونصر فارابی نیز مدتی (سال‌های ۹۴۸-۹۴۹) در مصر زیسته بود.

یاد باد آن شب کآن شمشه خوبان تراز ...

۲۷ اکتبر ۲۰۱۴ نبیره واپسین امیربخارا از سفارت تاجیکستان در قاهره بازدید کرد. نام نبیره امیر مبارک نصرالله مبشر تراز است. او در سال ۱۹۵۰ در قاهره به دنیا آمده در گذشته در وظیفه مدیرکل اداره و وزارت تجارت و صناعت مصر کار کرده است. برگزاری ملاقات مذکور را سفیر افغانستان در مصر فضل الرحمان فاضل که در باره احوال و آثار پدر بزرگ و پدر مبارک تراز پی‌پژوهش علمی انجام داده است توصیه نموده بود. در زیر فشرده تاریخی که نبیره امیر برایم قصه کرد می‌آید.

پدر بزرگ مهمان ما از طرف پدری عالم شناخته قرن نهم و دهم شیخ القضاة مبشرخان تراز حسینی می‌باشد که پس از آمدن بلشویک‌ها به آسیای مرکزی در

سال ۱۹۲۹ به افغانستان هجرت کرده بود. مبشرخان در شهر تاریخی تراز که «اهل آن به کمال حسن شهره آفاق اند» و حالا جزو قلمرو قزاقستان است زاده شده است. پادشاه افغانستان مبشرخان تراز را خوش پذیرفته‌اند و او را به وظیفه رئیس دیوان پادشاهی در مسأله‌های مناسبت‌های خارجی تعیین می‌نماید. مبشرخان در افغانستان ۲۰ سال (از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۹) زندگی می‌کند. اما پنج سال آخرین اقامت در افغانستان را او زیر فشار اتحاد شوروی در حبس خانگی در قصر پادشاهی می‌گذراند (فعالیت‌های سیاسی او در کابل باعث نگرانی زیاد موسکو بود). در نتیجه خانواده تراز و اदार می‌گرد که ژانویه سال ۱۹۵۰ از طریق پاکستان به مصر هجرت کند. مبشرخان تراز پی‌طریقت نقشبندی نیز بوده است. او سال ۱۹۷۷ وفات کرده در قاهره در گورستان خاندان تراز در پهلوی پیران طریقت نقشبندی به خاک سپاریده می‌شود.

پدر مهمان ما نصرالله مبشر تراز است که سال‌های زیاد به صفت متخصص دستخط‌ها در دارالکتوب قاهره و استاد زبان‌های شرقی در دانشگاه‌های مصر کار کرده است. هنگام اقامت در افغانستان دانشگاه کابل را در رشته زبان و ادبیات فارسی ختم کرده مدتی به صفت مدرس در یکی از مدرسه‌های کابل کار می‌کند. نصرالله تراز خبر در سال ۱۹۹۱ به استقلال دولتی رسیدن جمهوری‌های آسیای مرکزی را با هیجان زیاد قبول نموده به این مناسبت نماز می‌گذارد. به گفته مهمان ما پدر بزرگ ویدرا و پیوسته در فکر وطن بودند (مهر خاصه مهمان ما نیز به سرزمین اجدادش در رفتار او هنگام بازدیدش از سفارت ظاهر گردید. او اشای درآمدن به و برآمدن از تالار پذیرایی سفارت در و بروی تصویر رئیس جمهور تاجیکستان به مانند افسران مصری قامت راست کرده با آوردن دست راست به کنار پیشانی سر عرض احترام به جا می‌آرد. علاوه به این خواهش می‌کند که به او پرچم تاجیکستان تحفه گردد). نصرالله تراز سال ۲۰۰۲ در قاهره چشم به دنیا می‌پوشد.

نصرالله تراز در تاریخ معاصر مصر نقش ارزنده دارد. او نخستین کسی بود که وثیقه عثمانی را که به مصر تعلق داشتن شهر طابا در شبه جزیره سینا را اثبات می‌کند به زبان عربی ترجمه نمود. در اساس سند مذکور دیوان بین‌المللی دادگستری درباره بازگشت طابا از اسرائیل به مصر حکم صادر کرد. او اینچنین وثیقه ساختمان کانال سوئز را از زبان ترکی عثمانی به زبان‌های ترکی و عربی ترجمه کرد. سند مذکور تفصیلات و شرایط ساختمان کانال سوئز در عهد خدیو اسماعیل را توضیح می‌دهد. از او ده‌ها کتاب و مقاله‌های علمی به زبان‌های فارسی، ترکی و عربی، دیوان اشعار فارسی و ترکی، قصه و روایت‌های فارسی باقی مانده‌اند. وی «تاریخ بخارای» نرشخی را همراه با استاد امین عبدالمجید بدوی از فارسی به عربی ترجمه کرده به آن مقدمه و تعلیق نوشته است. آن کتاب در قاهره در سال ۱۹۹۳ به چاپ رسید. فهرست دستخط‌های فارسی و ترکی را ترتیب داده است. برای خدمت‌های برجسته علمی اش رئیس جمهور مصر جمال عبدالناصر به نصرالله تراز در سال ۱۹۶۴ به طور استثنایی شهروندی مصری اعطاء نمود. پدر بزرگ مهمان ما از جانب مادری واپسین امیر بخارا سید محمد عالم خان می‌باشد. مادر مبارک تراز دختر کلانی امیر عالم خان محرمه ماه بیگم بوده است. با باکلان دیگر مهمان ما با نام بزرگ خان واپسین حاکم ترکستان شرقی (حالاناحیه خود مختار سین کیانگ و یوغورچین است) بوده است. بزرگ خان از دودمان آفاق خاجه‌ها بوده پایتخت دولت سلاله مذکور شهر کاشغر بود. مزار آفاق خاجه‌ها در کاشغر حالایی از سیاحتگاه‌های آن شهر به شمار رفته دروازه مزار، رواق مسجد جامع و سنگ‌های قبر آفاق خاجه‌ها را کتیبه‌های زیاد فارسی آرا می‌دهند (درین کار نکوهر کس که می‌بندد کمربار / برای خدمتش می‌یافت دو باغ در جنت - یکی از آن کتیبه‌ها). زمان ما موریت دیپلماتیکم در چین از این موضع تاریخی دیدن کرده بودم و چند عکسی هم گرفتم.

دانش، از ترک جهان حال تو آسوده نشد ...

صبح آفتابی ۱۸ فوریه ۲۰۱۹ در صحن میهمانخانه ماریوت قاهره با برادران



بزم عیدانه برپا می‌کرد. به محفل‌های نوروزی سفارت شخصان رسمی، اهل ادب و فرهنگ و هنر، روزنامه‌نگاران و صاحب‌کاران کشور محل اقامت، اینچنین سفیران کشورهای خارجی و شهروندان تاجیک مقیم مصر دعوت می‌شدند. سفیر تاجیکستان در سخن شادباشی اهل تالار را به مناسبت فرا رسیدن نوروز خجسته پی تبریک نموده از منشأ، ماهیت و ارزش‌های والای جشن

مذکور که امروزها در تاجیکستان چون هزاران سال پیش «با صد هزار نزهت و آرایش عجیب» تجلیل می‌گردد یاد می‌کرد. رمزهای نوروزی از قبیل بساط سبزه و سفره «هفت سین» که تالار ضیافت را آرا می‌دادند در مرکز توجه همگان قرار می‌گرفتند. گذشته از این به هر مهمان جشن کتابچه مصور که از فشرده مقاله دانشمند تاجیک اکبر تورسان «فرهنگ نوروز و آرمان‌های سازمان ملل متحد» عبارت بود تقدیم می‌گردید. روزنامه‌های مصری در باره برگزاری جشن نوروز در قاهره خبر و مقاله‌ها منتشر می‌کردند. بزرگداشت نوروز باستانی در قاهره پیوند همیشگی و ناگسستی فرهنگ تاجیکان با نوروز را به جامعه مصری و مهمانان بزم تأکید می‌نمود.

به مشاهده می‌رسید که مصریان به نوروز علاقه خاصی دارند و این بی‌سبب نیست. در میان قبطیان مصر که مسیحیان بومی کشور می‌باشند عیدی به نام نیروز هست که در اول سال قبطی در روز یکم ماه توت برگزار می‌شود. در این روز که به ۱۱ سپتامبر راست می‌آید موسم آبخیزی رود نیل به اوج خود می‌رسد و از حاصلخیزی سال نومزده می‌دهد. مصریان در این جشن مراسمی نظیر ایرانیان قدیم دارند مانند بر فروختن آتش و ریختن آب. شاید این عید را مصریان قدیم از ایرانیان گرفته باشند چون از زمان کامبیز دومین شاه هخامنشی (۵۳۹ - ۵۲۲ پیش از میلاد) مصر به تصرف ایران درآمد تا آن که حمله اسکندر مقدونی به حاکمیت سلاله هخامنشی خاتمه داد (۳۳۰ پیش از میلاد). ولی به روایت دیگر نیروز واژه قبطی است که معنایش «رودها» است و به فیضان رود نیل در آغاز سال نو قبطی اشاره دارد.

با نوروز در مصر باز یک پدیده نجومی ربط داشته می‌تواند. آفتاب هر سال دو بار ۲۱ مارس و ۲۱ سپتامبر یعنی در روز اعتدال بهاری و اعتدال تیره‌ماهی به صورت عمودی به چهره مجسمه بزرگ ابوالهول (Sphinx) می‌تابد که دقیقاً برابر با اول فروردین و جشن نوروز و همچنین اول فصل تیره‌ماه ایرانی است. کشف مذکور نشان می‌دهد که مصریان قدیم تصادفاً صخره‌ای را برای تراشیدن پیکر ابوالهول انتخاب نکرده‌اند بلکه به طور دقیق و با محاسبات علمی این صخره را با توجه به گردش سالانه زمین به دور آفتاب برگزیده‌اند. ناگفته نماند که تدیس ابوالهول بزرگ که در نزد اهرامات بزرگ جیزه واقع است حد اقل ۴۰۵ هزار سال تاریخ داشته ساختمان آن را به فرعون سلاله چهارم مصر باستانی خفرع نسبت می‌دهند که او تقریباً در سال‌های ۲۵۵۸ - ۲۵۳۲ پیش از میلاد فرمان فرمایی کرده‌است.

پایان سخن

فوریه ۲۰۰۷ نخستین سفر رسمی رئیس جمهور تاجیکستان امامعلی رحمان به جمهوری عربی مصر برگزار گردید که در آن بسته سندهای همکاری بین دو کشور در عرصه‌های گوناگون به امضا رسید. یکی از نتیجه‌های مهم آن بازدید تاریخی افتتاح سفارت جمهوری تاجیکستان در قاهره اکتبر ۲۰۰۷ بود که آن نخستین نمایندگی دیپلماتیک کشور ما در جهان عرب گردید.

۱. خرطوش چهارگوشه‌ای است که کنج‌هایش دایره شکل است و درون آن نام فرعون نوشته می‌شد.

عادل دانش (سال تولدش ۱۹۴۹) و شریف دانش (سال تولدش ۱۹۴۶) ملاقات کردند. آن دو نفر عضو خاندان دانش‌ها در مصر هستند که نسب شان بنا به روایت آن‌ها به شخصی می‌رسد که او را خواجه احمد دانش می‌نامند. خواجه احمد دانش در قرن نهم از بخارا به مصر آمده در این کشور با یک زن مصری ازدواج می‌کند. از ازدواج خواجه احمد دانش و آن زن که نامش معلوم نیست سه پسر محمد، عبدالرحمان و محمود به دنیا می‌آیند. برادران عادل و شریف نبیرگان پسر یکم خواجه احمد دانش محمد دانش (سال وفاتش ۱۹۴۶) می‌باشند. عادل دانش پژوهشگر در مرکز علمی IBM در پاریس بوده همزمان رئیس شرکت روستاهای هشمند (Smart Vilages Company) است.

بنا به روایت مصاحبان من خواجه احمد دانش پس از چند سال زندگی در مصر کشور را ترک کرده بی همسر و فرزندان به بخارا برمی‌گردد. همسر و فرزندان خواجه احمد دانش در شهر طنطا که در منطقه دلتای نیل واقع است به سر برده در آن شهر تکیه خانوادگی خود را تأسیس می‌دهند. بخاریانی که راه شان در آن سال‌ها از مصر می‌گذشت عادتاً در آن تکیه (خانقاه) توقف می‌کردند. عادل و شریف دانش تأکید نمودند که در خانواده آن‌ها در گذشته پختن طعام‌های غیر مصری به مانند لغمان و پلو معمول بود که به بخارایی بودن جد بزرگ آن‌ها دلالت می‌کند. بنا به گفته‌های عادل و شریف دانش احتمال قوی وجود دارد که جد بزرگ آن‌ها خواجه احمد دانش همان عالم و متفکر نامدار قرن نهم تاجیک احمد دانش است. برای تقویت گفته‌های خود مصاحبان من عکس پدر بزرگ خود محمد را که پسر خواجه احمد دانش است نشان دادند. در حقیقت بین عکس محمد دانش و مصوره مشهور احمد دانش که در بین دو نفر درباری منغینی و یک نفر افسر روس هنگام سفر به سن پترزبورگ تصویر یافته‌است شباهت‌های زیاد برجسته به چشم می‌رسد.

در بین خاندان دانش‌ها در مصر اهل علم و هنر بسیار است و به گفته مصاحبان من علاقه خاندان آن‌ها به علم و هنر ارثی بوده به سر سلاله آن‌ها خواجه احمد دانش برمی‌گردد. گذشته از این یکی از نبیرگان خواجه احمد دانش رشاد دانش به وظیفه سفیر مصر در مالزی تعیین شده بود. به پسر خواجه احمد دانش محمد از بس که در مصر زاده شده بود با فرمان پادشاه وقت مصر فاروق شهرندی مصری داده شده بود. در پایان ملاقات عادل و شریف دانش تأکید نمودند که جهت یافتن حقیقت در مسأله پیوند خاندان آن‌ها با احمد دانش تمام وثیقه و سندهایی را که از خواجه احمد دانش در خاندان آن‌ها محفوظ است بار دیگر از نظر گذرانده نتیجه آن کاوش را به توجه این جانب خواهند رساند. در این راستا آن‌ها نیت دارند که در زمان مناسب از بخارا و دوشنبه نیز بازدید کنند.

چنانکه می‌دانیم در آثاری که از احمد دانش باقی مانده‌است سخنی از سفر او به مصر نیست. ولی در «نوادیر الوقایع» اوقصه جالبی هست که «در حکایت حاجی و منافع سفر و خصلت زنان» عنوان دارد. آن چیزی که در آن حکایت در رابطه به موضوع ما جلب توجه می‌کند همانا سفر قهرمان اصلی آن حکایت به مصر و معاشرت او با زنان مصری بود. از سوی دیگر در نظر باید داشت که احمد دانش عالم دین هم بود و چون قاعده این طایفه مردم به حج می‌رفتند و مصر یکی از ایستگاه‌های مهم اثنای سفر حاجیان بود که مسیر مذکور را ناصر خسرو در «سفرنامه» به تفصیل بیان کرده‌است. در هر صورت پاسخ قطعی را در باره نسبت خاندان مصری دانش‌ها به احمد دانش بخاری آموزش سندهای بازمانده خواجه احمد دانش و تحلیل DNA داده می‌تواند. ولی متأسفانه آرامگاه علامه احمد دانش بر اثر بازسازی‌ها در زادگاهش بخارا از بین رفته‌است. ضمناً باید عرض کرد که تحلیل DNA ثابت ساخته‌است که در رگ ابیرگان خواجه احمد دانش در برابر خون قبطی (مصری) خون مردمان آسیای مرکزی نیز جارست.

چو از نوروز گردد این جهان نو ...

سفارت تاجیکستان در قاهره هر سال به مناسبت جشن نوروز جهان افروز

A Bilingual, Cultural & Educational Publication



Support Your Persian Heritage Advertise Your Business or Services

To Place an Ad or Subscribe, Contact Us:

Yes! I want to subscribe to Persian Heritage

- ☐ \$32 for one year (US) \$52 for two years (US)
☐ \$40 one year (Canada & Mexico - credit card only)
☐ \$52 one year (Europe & other - credit card only)

Name _____

Address _____

City _____ State _____ Zip _____

Please clip and return with payment to:
Persian Heritage Inc.
110 Passaic Ave. Passaic, NJ 07055

Tel: 973 471 4283

Fax: 973 471 8534

www.persian-heritage.com

e-mail: Mirassiran@aol.com